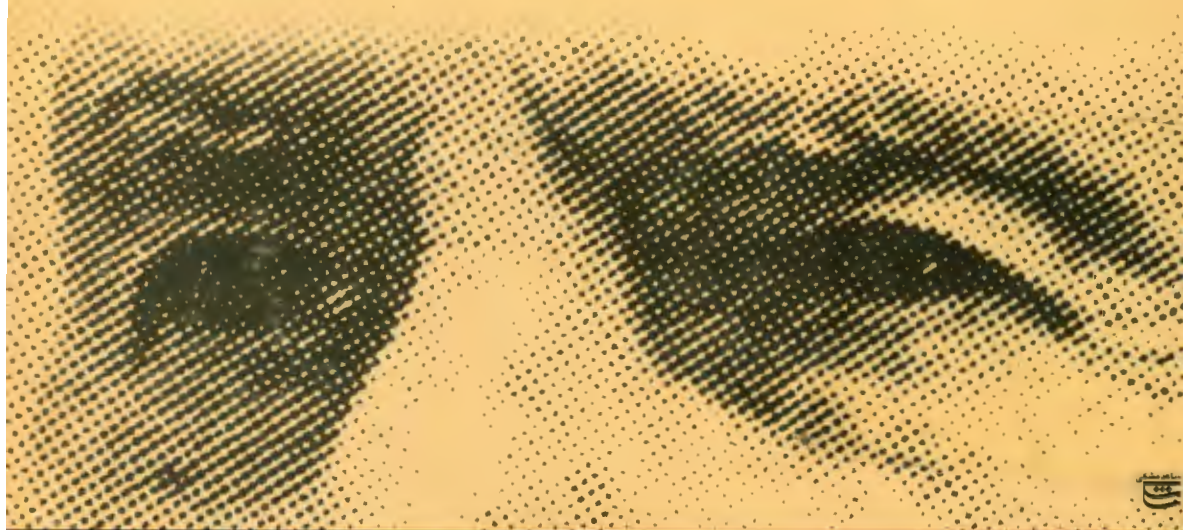


سقراط خراسان

داستان‌های استاد محمد رضا حکیمی

به اهتمام منصوره انصاری

۱۳۸۵



شابک: ۹۶۴-۴۳۰-۵۸۰-۹

ISBN 964 - 430 - 580 - 9



دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تهران، خیابان فردوسی، روبه‌روی فروشگاه
شهر و روستا، تلفن: ۳۱۱۲۱۰۰
۲۵۰۰ ریال

سقراط خراسان

مجله
فلسفه

۱

۶

۱۷

سقراط خراسان؛ نگاهی به شخصیت، فضایل، مجاهدات و آثار استاد
 محمدتقی شریعتی مزینانی (۱۲۸۶ش - ۱۳۶۶ش) / به اهتمام محمود اسعدی
 ؛ بامقدمه محمدرضا حکیمی .. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
 ۳۰۸ص: مصور، عکس.
 کتابنامه: ص. ۳۰۷ - ۳۰۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. شریعتی مزینانی، محمدتقی، ۱۲۸۶ - ۱۳۶۶. الف. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۱۴ -
 مقدمه نویسنده. ب. عنوان. ج. عنوان: نگاهی به شخصیت، فضایل، مجاهدات و آثار
 استاد محمدتقی شریعتی مزینانی.

سقاہ خیر انسان



اسکن شد

سقراط خکراسان

نگاهی به شخصیت فضایل، مجاهدات و آثار

استاد محمد تقی شیرعتی مرینیانی

(۱۲۸۶ ش - ۱۳۶۶ ش)

باستاد

استاد محمد رضا حکیمی

به اهتمام

محمود اسعدی



سقراط... به فرمان هاتفی که به او
ندا داده بود، از پی عقل و خرد روان
گشت، و از آن روز به جوانان
پیوست، نه برای اینکه اندام آنها را
متناسب کند، بلکه تنها برای اینکه
به ایشان شرف و تقوی بیاموزد.

سرود جهشها، ص ۲۹، چاپ هشتم، دفتر
نشر فرهنگ اسلامی، تهران (۱۳۷۴ ش)

استاد شهید مطهری :

«چقدر فراوانند غریقانی که تنها دستی که به
طرف آنها دراز شد و آنها را نجات داد، دست
بی طمع شریعتی بود.»

شیخ محمدجواد مغنیه لبنانی :

«استاد علامه آقای محمدتقی شریعتی، استاد
تفسیر در دانشکده معقول و منقول مشهد، وجود
مقدس و روح پاکی است که در بدن لاغری که در
اثر عبادت و مجاهدت به صورت نحیفی درآمده،
قرار دارد....»

در یک جمله باید گفت استاد شریعتی یگانه‌ای
است که در راه اعتلای دین با ابداع شیوه‌های نو،
سالیان دراز مجاهدت ورزیده و در حقیقت
نسخه منحصر به فردی است که در میان رجال
علم و دین - تا جایی که من اطلاع دارم - ثانی
ندارد.»

دکتر علی شریعتی :

«آیا این تنها مایه تسلیت، که همه عمرتان را با خدا سرکردید، و یا سالهای زندگی را همه در راه او گام برداشتید، و در کار اشاعه «کلمه خدا»... آغازگری مخلص و متقی و مؤثر بودید، تمامی رنجهایتان را التیام نمی‌دهد؟»

استاد علامه جعفری :

«این شخصیت بی‌تردید از معلمان و مربیان والامقام این جامعه بوده است، که اثر تعلیم و تربیت و ارشادشان در جو فرهنگ معنی‌دار این جامعه استمرار خواهد داشت.»

استاد محمدرضا حکیمی :

«کسی که از جریانهای اجتماعی و فرهنگی آگاه باشد، و آن روزگار و این روزگار را درک کرده باشد، بخوبی می‌فهمد که نقش سازنده این مجاهد اندیشمند و این «سقراط خراسان»، در تربیت ایمانی جوانان، و پرداخت عناصر انقلاب عظیم اسلامی تا چه اندازه بوده است.»

سر آغاز



مفهوم حیات، در بستر امیدها و آرزوها رشد می‌کند، و اگر این آمال در چشمه زلال وحی جستجو شود حقیقت و عدالت مستقیماً پیش روی انسان آرمان‌خواه قرار می‌گیرد.

اخلاص در عقیده و عمل خود، راه حضور را در ذهن و روان انسانهای تشنه صداقت و حقیقت می‌یابد.

با این حال، صرف نظر از گذر زمان - که غبار فراموشی بر حافظه آدمیان می‌پراکند - غفلت روشن‌اندیشان و حافظان فرهنگ می‌تواند تمامیت تجربه فرهنگی یک ملت را پنهان یا کمرنگ سازد.

چه بسیار بزرگانی که پاک و باخلاص عمری در راه اعتلای کلمه حق و احقاق حقوق جامعه تلاش کرده و می‌کنند، لیکن هیچگاه خلوت زیبای آنان در

منظر عموم پدیدار نمی‌شود، و مظلوم و محروم از شناخت، خاموش می‌شوند و در این میان، مردم زیان‌دیده اصلی‌اند.

درواقع برای تعالی اندیشه و فرهنگ دو اقدام، توأمان بایستی انجام شود، تا سبب‌ساز و تأثیرگذار گردد. اگر درختی خود بپوید و ببالد و به بار نشیند، اما میوه وجود او در هاله ناآگاهی محو شود، چندان ثمری ندارد. و تنها با اهتمام انسانهای فداکار و متواضع که در زندگی خویش برای معرفی شخصیت‌های صاحب‌فکر می‌کوشند، اندیشه و تأملات متفکران، بالنده و پویا می‌شود.

در این راه، فرهیختگانی بوده و هستند که با وجود ویژگی‌های شخصیتی بارز علمی و معنوی، به منظور تجلیل و معرفی آثار و افکار سازنده شخصیت‌هایی دیگر، در جهت سود جامعه، تلاش می‌کنند. حضرت استاد محمدرضا حکیمی، در زمره این عزیزان هستند، که در طول چند دهه ضمن بزرگداشت «مرزبانان حماسه جاوید»، نسل معاصر را با عمق اندیشه و گستردگی آثار مردان بافضیلت آشنا کرده‌اند، چنانکه در تدوین این کتاب نیز مشوق اینجانب بوده‌اند و راهنمایی‌های ارزنده‌ای داشته‌اند.

اکنون به مناسبت دهمین سالگرد وفات استاد محمدتقی شریعتی، مرد علم و جهاد، و به تعبیر استاد حکیمی: «سقراط خراسان»، این مجموعه گرد آمده است. سقراط به عنوان فیلسوف اخلاقی که در زمینه‌های مختلف فرهنگی نفوذ انکارناپذیری داشته است، در جهان فرهنگ مطرح بوده و هست،

لیکن در اینجا به جنبهٔ تعالیم تربیتی و اخلاقی سقراط نظر داشته‌ایم. از این رو عنوان «سقراط خراسان»، زیبندهٔ مربّی بزرگ، استاد محمدتقی شریعتی، خواهد بود. در این کتاب، علاوه بر درج مقالاتی درخصوص آثار و احوال استاد شریعتی، چکیدهٔ هشت کتاب ایشان به‌صورتی مدوّن آمده که برای همگان بویژه جوانان خواندنی و سودمند است. نشر معارف قرآنی از زبان شخصیتی که خود عالم و عامل به آن بوده است، بی‌گمان فطرت کمال‌جوی و تعالی‌طلب جوانان را آگاه و هدایت خواهد کرد.

در پایان باید از کسانی که در کار تهیهٔ منابع و تصاویر این کتاب همکاری کرده‌اند سپاسگزاری کنم، از جمله، نویسندهٔ فاضل، آقای محمد اسفندیاری، و فاضل گرامی، آقای سید محمدکاظم حیدری.

به‌یقین حقایق جاوید دین خدا، و تعالیم انسان‌پرور مربّیان بزرگ الهی، و خادمان مخلص حقیقت، و روشنفکران فروتن و زاهد و بی‌ادعا، در آفاق انسانیت و تعالی ـ همواره ـ مشعل راه بشریت خواهد بود.

سیدہ باوران

تداعی نامها در ذهن انسانها به اندازه شناختی است که از صاحب نام دارند. چه بسیار کسانی - بویژه در میان جوانان نسلهای کنونی و پس از این - که به هنگام شنیدن (یا خواندن) نام «استاد محمدتقی شریعتی»، چیز چندانی یا هیچ چیز، به ذهنشان نمی آید، بخصوص در بیرون از محیط «مشهد مقدّس» و خراسان....

لیکن هنوز کسانی هستند که با شنیدن (یا خواندن) این نام، در آفاقی گسترده و پرفروغ، از رسالتها و صلابتها، آگاهیها و مجاهدتها پر می گشایند، و یادهایی پرکشش و شورانگیز، و خاطراتی گران ارج و هیجانخیز در روحشان جان می گیرد:

استاد را به یاد می آورند، با آن ایمان قاطع دینی، اعتقاد فروغزاد قلبی، دانش گسترده اسلامی، تربیت والای قرآنی؛ و آن پارسایی و بی نیازی، تحمّل گرایی و سختی پذیری، رسالت باوری و تعهدشناسی، دردمندی و بیداری، صلابت و توفندگی، مرزبانی و

استواری، بلاغت و سخنوری، تألیف و نویسندگی، و اینها همه، به همراه درکی پرژرفا، فکری روشن^۱، جهادی خالصانه، اصراری بر شناختن دین و داشتن اعتقاد، آگاهی از زمان و محتوای زمان^۲؛ و ناآرامی در راه رسانیدن حقیقت به اذهان، و پیراستن جانها از تاریکیها و الحادها، کج‌اندیشیها و کج‌رویها، بی‌باوریها و بی‌بند و باریها، ناآگاهیها و ارتجاعها، سکوتها و تعهد فراموشیها....

برای شناخت این‌گونه چهره‌ها - و اینکه که بودند و چه کردند - باید به گذشته‌ها بازگشت، و واقعیت آن چگونگیها و احوال و اوضاع را دوباره به ذهن بازگرداند، و آنها را با ژرفبینی کاوید، و در همه آن ابعاد - هماره و هماره - به ژرفنگری پرداخت، و در آن فضاها تنفس کرد:

- تولد در روستا، آموزندهٔ سختی‌پذیری و کوشندگی؛
- در دل کویر، آموزگار بی‌نیازی و افق‌گستری؛
- در خانواده‌ای دینی و علمی و مظهر پارسایی، آفرینندهٔ روح ایمان؛

- زندگی در کنار روستاییان، مربی افتادگی و قناعت‌پیشگی؛
- رجوع مردم «بلوک مزینان» به بزرگ خانواده به‌عنوان روحانی منطقه برای گره‌گشایی، معلم انسان‌دوستی و خلق‌گرایی....

و سپس دوران تحصیل در مدارس علوم اسلامی (نخست در «مزینان» و پس از آن در «مشهد مقدس»)، کوشا و جویا، فروتن و پویا، طالب علم و عاشق، ساده‌زیست و قانع، با «سیمایی ایمانی»^۳،

۱. و به دور و بیزار از همهٔ تزلزلها و تزلزل‌های روشنفکرانه....

۲. افکار، نگرشها، نوشته‌ها، از این سوی و آن سوی، از جهان اسلام و بیرون جهان اسلام....

۳. تعبیر مرحوم حاج سید ابوالحسن حافظیان مشهودی (م: ۱۳۶۰ ش)، دربارهٔ استاد

تبلور همان باور و کوشش و پارسایی و دانش‌طلبی عاشقانه و قناعت‌پیشگی، و به تعبیر بهتر: زندگی در میان «مدرسه و حرم، علم و عشق»...^۱.

و حضور در درس استادانی بزرگ... شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری (م: ۱۳۵۵ ش)، حاج میرزا احمد مدرّس (م: ۱۳۵۰ ش)، حاج شیخ هاشم قزوینی (خراسانی) (م: ۱۳۳۹ ش)، حاج شیخ کاظم دامغانی (م: ۱۳۶۰ ش)، و بزرگانی دیگر... و بویژه اقتباس معارف سرّ قرآنی، و تعالیم جاودان و حیانی، و اخلاق والای ایمانی، از محضر عالم ربّانی، و متألّه قرآنی، حضرت میرزا مهدی اصفهانی خراسانی (م: ۱۳۲۵ ش)... و از این دست خودسازها در علم و عمل....

و از سویی دیگر: تباهی پرفشار دوران سیاه رضاشاهی... فضیلت‌ستیزی و باورسوزی، و دست‌نشانده‌گی و نوکری برای بیگانگان استعمارگر، در جهت مسخ هویت ایرانی، و محو کرامت انسانی، و حذف عظمت اسلامی، و ستم به دین و ملت، و به عالمان و طالب علمان و حوزه‌ها، و به قرآن و رمضان و عاشورا... و زنده کردن چیزهایی مرده و فاقد پیام (ناسیونالیسم افراطی و منفی، به منظور حذف مقاومتهای اعتقادی، و تخریق تسلیم‌پذیری در برابر

→

شریعتی، که خود از ایشان شنیدم. آقای حافظیان از بزرگان علمای باطن، و عامل به سلوک شرعی، و واجد کمالات و توانهای بسیار بالای روحی، و استاد مسلم «علوم غریبه» و صاحب کرامات بودند (شرح حال مستند ایشان در کتاب مکتب تشکیک آمده است، صفحات ۲۶۹ تا ۲۸۰، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی / ۱۳۷۶ ش).

۱. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سُنّت، مقدمه، چاپ دوم، تهران، چاپخانه حیدری / ۱۳۵۱ ش (انتشارات «حسینیّه ارشاد»، شماره «۵»).

خواسته‌های شوم استعماری)، و آن کشتارها و زندانها و تبعیدها... و یک نمونه، کشتار «مسجد گوهرشاد» :

در دل شب، حمله به مسجد جامع شهر، در جوار متبرک حرم مطهر امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا «ع»، و قتل عام ملت معتقد و باحیثیت، در حال دفاع از دین و ناموس و عزت، و برخی مشغول نیایش (نماز، سجده و عبادت)، در کنار «منبر صاحب الزمان»، در زیر گنبد بزرگ مسجد، در «ایوان مقصوره»، و در صحن مسجد، و در جواری مطهر... و اندکی بعد جنازه‌ها بر روی هم ریخته، و خون مسجد و محراب را گرفته... و قرآن‌ها به خون آغشته... و سیاهی ستم ددمنشان بر ظلمت شب چیره گشته، و هیچان هیچکس غالب گشته... و شهر مدافعان از جان گذشته قرآن و ناموس و آزادی، در صغیر گلوله‌ها غرق....

و پس از فاجعه تا روز بعد جنازه‌ها را (مانند الوار) در خودروهای باری (کامیونها) بریزند، و در حالی که خون از پیکرها سرازیر است، و کسانی با ناله می‌گویند که «ما زنده‌ایم، ما را دفن نکنید»، به بیرون شهر - به بیابانهای ناشناس اطراف - ببرند، و در چاههایی بيفکنند، و با خاک و ریگ و سنگ آنها را پر کنند... و بدینگونه - به گمان خود - فریادها را خاموش سازند... و خبر فاجعه، مانند توفان بگسترده، در همه جای خراسان و ایران و خارج ایران...

و استاد، در سن ۲۸ سالگی^۱، عالمی جوان، و تعهّدشناسی نگران، با روحی لطیف و تابان، و دلی سرشار از محبت دین و جامعه و انسان، و خونین از اینهمه ستم استعمارگران، و دست‌نشانندگان

۱. تولّد استاد : ۱۲۸۶ ش، فاجعه «مسجد گوهرشاد» : ۱۳۱۴ ش.

شقاوت پیشه آنان... و ملّتی تا چه اندازه مظلوم جنایتهای
جنایتکاران....

و سپس شهریور ۲۰ (۱۳۲۰ ش) پیش می‌آید و آن پیشامدها:
- اشغال ایران به وسیله ارتش متفقین؛
- ناتوانی رضا خان در حفظ کشور و استعفا و خروج او از
ایران؛^۱

- ادامه یافتن جنگ جهانی دوم و ادامه اشغال کشور؛
- ناامنی، آشفتگی اجتماعی و سیاسی؛
- کمبود ارزاق و گرانی و در فشار قرار گرفتن طبقات فرودست؛
- نابسامانی فضای تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش)؛
- فقدان سازماندهیهای صحیح و هدایت‌های جهتدار، در تحرّکها
و تشکلهای مذهبی؛
- حضور فعال عناصر نامتعهد در شغل آموزگاری و دبیری؛
- ترویج مرام الحادی، به پشتیبانی ارتش سرخ، و خطر جدی
سقوط ارزشها و منشها؛
- سرگستگی و بی‌پناهی نسلهای جوان؛
- آزادیهای در چه مسیر، و فسادهایی لازمه این احوال؛
- و اوجگیری تحرّکها و تشکلهای و تبلیغهای اجتماعی در ابعاد
گوناگون:

(۱) - مذهبها:

- تلاش در قلمروهایی محدود، و بدور از تحوّل‌های زمان و

۱. رضا خان که دست‌نشانده انگلیس بود، به وسیله خود انگلیسی‌ها حذف و به جزیره
موریس تبعید شد، و سه سال بعد (۱۳۲۳ ش)، در آنجا فوت کرد.

مسائل تازه انسان؛

- محافل دینی، کمتر شامل محتوای تحلیلی، و بیشتر تهی از شناخته‌های اصیل اسلامی؛
- حسینیّه‌ها، بیشتر سرگرم عزاداری، و کمتر متوجه «پیام عاشورا»، در جهت احیای حماسه و قیام، و اجرای قسط و عدل؛
- منبرها، در مسیرهایی جدا از عینیت‌های جامعه و روز، و به گفته مصلح مصری، سید عبدالله ندیم (م: ۱۳۱۴ ق): «بی ارتباط کامل با زندگی واقعی ← لَا تَمَسُّ الْحَيَاةَ الْوَاقِعَةَ بِحَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ»^۱.

(۲) - حوزه‌های علمیّه:

- کمتر، متصدی انجام دادن تکلیف‌های اجتماعی اصلی، در مورد پرداختن به «علوم انسانی»، و شناختن شبه‌فلسفه‌های الحادی و انحرافی و پاسخ گفتن به آنها؛
- فاقد نشریاتی به زبان روز، دارای جاذبه و جوان‌پسند؛
- کمبود درس‌هایی برنامه‌ریزی شده در جهت تبیین ابعاد گوناگون اسلام، به منظور ساختن فرد (تربیت) و پرداختن جامعه (سیاست)؛
- بی ارتباط با روشنفکران گوناگون و مسائل و جهت‌گیریهای آنان؛
- و اغلب، غافل از مشکلات و اشکالات نسل‌های جوان در معرض اضلال.

(۳) - احزاب:

- کوشش در راه جناح‌بندیها و فعالیت‌های مرامی؛

۱. زُعماء الإصلاح في العصر الحديث، ص ۲۱۸؛ ادبیات و تعهد در اسلام، ص ۱۹۸.

- تضعیف باورها و اصالتها و حذف عنصر ایمان (و این حذف، به صورت هدفی اصلی یا پیامدی جنبی)؛
 - نشر شبه‌فلسفه‌های ضدّ الهی و ضدّ دینی، و در عین حال پوچ و جوان گول‌زن، مانند شبه‌فلسفه‌های دیگر، در هر وقت؛
 - ایجاد تشکیلات مرتّب و راه‌اندازی «میتینگها» و تبلیغات وسیع برای جلب توده‌ها، با وعده‌هایی درباره‌ کمک به طبقات ستمدیده‌ کارگر و کشاورز، و انتقام‌گیری از ستمگران اقتصادی.

(۴) - مطبوعات دینی :

- نشریات دینی گوناگون، اندک، و از همان اندک، بیشتر قدیمی، فاقد شکل جذاب، و نثر روان و پرجاذبه و قوی، و - اغلب - تهی از محتوای غنی و مناسب روز؛
 - نوآوری در شکل و محتوای نشریات مذهبی، و عرضه اندیشه‌های نو دینی، هرچه کمتر و کمتر.

(۵) - مطبوعات غیر دینی (روزنامه، مجله، کتاب، شبنامه...):

- بسیاری، در راه نوآوری و جاذبه‌بخشی به شکل و محتوای خود، به منظور جلب کردن هرچه بیشتر جوانان مستعد و آگاهان مختلف؛

- برخی ناشر افکار الحادی؛

- شماری (با تأیید بیگانگان) در کار تخطئه اعتقادات مذهبی (با ایرادهایی واهی)، و فروریزی اسطوانه‌های ادبی (با سخنانی سخیف)؛

- و اندکی، در تلاش محدود، برای پاسداری از اصالت‌های ملی، یا ادبی، یا دینی، لیکن کم‌بهره از نوآوری‌های لازم و محتواهای جذاب.

(۶) - مطبوعات ترجمه‌ای :

- ناقل فرهنگ غیربومی^۱ و (دانسته یا ندانسته، خواسته یا نخواست) در جهت تحت‌الشعاع قراردعی فرهنگ اسلامی و ملی ؛
 - داستانهای جنایی، پلیسی، و جنسی و غیراخلاقی ؛
 - گسترش دادن افکار گوناگون، در جهت متزلزل ساختن وحدت اجتماعی ؛
 - ترجمه کتابهای اسلامی غیرشیعی^۲، در تعارض با باورهای شیعی، به منظور تهی‌سازی فضای ذهنی جوانان از اصالت‌های اعتقادی و صلابت‌های علوی.

(۷) - سیاسیون :

- برخی عامل و جاذبه صافکن استعمار (هرچه بیشتر) ؛
 - شماری در پی تحکیم قدرت و تکثیر ثروت ؛
 - گروهی در صدد دور داشتن مذهب از محتوای مقاومت و تزریق محتوای تسلیم به آن، به منظور سوءاستفاده از دین و شعائر دینی، و نتیجه، بدبینی قشرهای آگاه و مبارزان اجتماعی نسبت به دین ؛
 - جمعی مبلغ غربزدگی و مروج انواع فساد و تباهی.

۱. و از این میان - البته - کتابهایی و آثاری چند سودمند....

۲. که از خارج کشور می‌آمد و نویسندگان آنها به نوآوری در قلمرو مسائل «دینی - اجتماعی» و «دینی - تاریخی» پرداخته بودند، و تاریخ اسلام را با دیدگاه‌هایی خاص (و بیشتر تحت تأثیر استادان خاورشناس خود، خاورشناسان مغرض یا کم‌اطلاع) تحلیل می‌کردند، و به تشیع (پیروی از قرآن و اهل بیت «ع») هجوم می‌بردند، و با قلم نو می‌نوشتند، و آثارشان - بطبع - جاذبه‌ای داشت. و گاه برخی ایادی حکومت دست‌نشانده یا وابسته به حکومت نیز، با هزینه‌هایی دولتی، آنها را ترجمه می‌کردند و انتشار می‌دادند.

(۸) - اشراف و توانگران :

- برخی بی‌توجه به مشکلات جامعه و مردم و بی‌احساس در این باره ؛

- جمعی، بدنام‌کننده مذهب، با وارد کردن اتهام طرفداری از سرمایه‌داری و «تکاثر» به دین ؛

- گروهی غریزه و خودباخته و منش از دست داده، در پی تشبیه به غرب و غربی، و ترویجگر ابتذالها و مدبرستیهای سقوط‌آور و مصرف‌گرایهای ضد ارزشی (و شماری به فکر چاره).

(۹) - تشکلهای سرّی استعماری :

- هر کدام به گونه‌ای، در کار انجام دادن مأموریتها و اهداف مرموز خویش.

(۱۰) - فِزَق ضالّه :

- در صدد استفاده از فرصت، در ربودن عوام و جوانان کم‌اطلاع، و (با پشتیبانی بیگانگان) در صدد نفوذ در مراکز قدرت ؛
- خدمت به اهداف و مطامع استعمار ؛
- کوشش در جهت ویرانسازی بنیاد دین و ملیّت ؛
- تبلیغ بی‌تعهدی نسبت به مسائل «سیاسی - اجتماعی»، و محکوم کردن هرگونه مبارزه و درگیری.

(۱۱) - ایادی تبشیری :

- در راه مبارزه با اسلام و اعتقادات اسلامی، به منظور گسترش هرچه بیشتر نفوذ مخرب استعمار مسیحی ؛
- ایجاد مراکز «درمانی - تبلیغی» ؛

- نشر رایگان کتاب و نشریات تبشیری، با چاپ خوب و وضع مرغوب.

(۱۲) - عوامل نفوذی :

- مثل همیشه، در کار نفوذ و تخریب، به زیان حضور اسلام و منافع ایران؛
- القاگر روشها و برنامه‌هایی خاص، به سود بیگانه، با نهایت هوشیاری و تردستی (مثل همیشه و هماره).

(۱۳) - روشنفکران :

- (اغلب و بتقریب)، همانگونه که جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی آنان را معرفی کرده‌اند.

(۱۴) - جوانان :

- طعمه‌های بی‌پناه هر مهاجم اعتقادی، هر مسلک وارداتی، و هر جاذبه تبلیغاتی.

(۱۵) - مردم، متن جامعه :

- پیکره‌ای پراکنده و ساییده در زیر آوار انواع فشارها؛
- دچار حضور بسیار بسیار نامطلوب ارتشهای بیگانه؛
- در معرض هجوم اخلاق و رفتار مشکل‌آفرین اجنبی؛
- گرفتار عوامل ترویج افکار ضدّ دینی و ضدّ ملی؛
- نگران ارزشهای در حال زوال، و پایگاههای ملی و دینی رو به انحلال؛

- و آزادی نسبی، به جای سازندگی، بستر ویرانگری؛
- ورهایی، در آستانه گونه‌ای دیگر از گرفتاری؛

- و پناهگاه‌های مطمئن غیرفعال، و پناهگاه‌های فعال غیرمطمئن؛

و در یک کلمه: گرگها از هر سو رها... و شبانان همه جا - و بیشتری - در خواب، یا ناتوان از چاره‌آهنگی و تباہی و سیاهی.

آنچه به خامه آمد - بنابر دیده‌ها، شنیده‌ها و خواننده‌ها - تصویری بود از «وجه غالب» نخستین سالهای پس از شهریور ۲۰، و نه «وجه جامع»، زیرا که همواره و در هر جا استثنائاتی بوده است و هست. و همان استثنائات بود که مبارزانی را به میدان آورد، و مبارزانی دیگر را تربیت کرد... و مردان از جان گذشته و بزرگی، از درون جامعه - از جاها و جهت‌های مختلف - به پا خاستند، و جریانهایی متفاوت شکل گرفت؛ و سرانجام بخشهایی از آنهمه زیان و ضلالت، خودباختگی و حقارت، هجوم‌زدگی و اهانت، ارزش‌ستیزی و بی‌بند و باری، تشنّی‌گرایی و تعهدگریزی جبران‌گشت؛ و ملت - از نو و بتدریج - در حرکت‌هایی سازنده (یکی پس از دیگری) حضور یافت، و به رهاسازی خویش از آنهمه تحقیر و سقوط و تقلید و انحطاط اندیشید، و از وابستگی و استعمارزدگی و بیگانگی‌سالاری به ستوه آمد، و به آفریدن حماسه‌ای بزرگ روی آورد، و جانها را بر کف گرفت و ایثارهایی بس گران را تجسم بخشید، و تاریخ را به تکرار «حماسه‌های بزرگ» واداشت، و با تَلَأْلُو سیّال و خونفام «فجر» و «شفق» که به گفته ابوالعلائی مَعَرّی، بازتاب همواره بیدارگرِ خونِ دو شهید بزرگ انسانیت و تاریخ، علی «ع» و حسین «ع» است^۱، بیعت کرد....

چرا؟ برای بازگشت به خویش، و به هویت اصیل «ایرانی» -

۱. التَّوْبَةُ عَلَى يَخْطِ الْأَنْد (شرح دیوان ابوالعلاء)، ص ۹۳، چاپ قاهره.

اسلامی» خویش، و تثبیت ارزشهای مقدّس و فعال کردن آن ارزشها، و - البتّه و صد البتّه - در جهت تحقّق بخشی به آزادی و برابری (إنّما المؤمنون إخوة)^۱، و ساختن نظام عاملی بالعدل (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ)^۲، و جامعه قائم بالقسط (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)^۳، نه جز این... و نه جز این...

اکنون آنچه وظیفه مهم نسلهای پس از آن دوران است، دانستن و نشان دادن این واقعیت است که در چنان فضاهایی پر دشواری و پرهراس، و سنگین و سخت شکن، چه کسانی قد برافراشتند، و مشعل فرا داشتند، و سینه سپر کردند، و با جهادهای دشوار و گوناگون به پاسداری از ارزشها - و سرآمد همه، اسلام - پرداختند؟ آری، چه کسانی؟...

در روزگاری از آنگونه‌ها که یاد شد، باروهای باورهای مقدّس سخت مورد تهاجم قرار می‌گیرد، و دین و ملیّت در معرض نابودی می‌افتد، و مرزداران و مرزبانانی چنانکه باید، و به شماری که شاید - و با شعاری که درست آید - در پهنه‌ها کمتر حضور دارند، و تکلیف بس سنگین می‌شود، و بار تعهدگرایی بس گران.

و با اینهمه - چنانکه اشاره شد - مبارزانی از میان عالمان مجاهد، خطیبان بزرگ، وطنخواهان صمیمی، روشنفکران متعهد، نویسندگان جهت‌بخش، اصلاح‌طلبان مخلص، و مردان و زنان و

۱. «سورة حُجُرَات» (۴۹)، آیه ۱۰.

۲. «سورة نَحْل» (۱۶)، آیه ۹۰.

۳. «سورة حدید» (۵۷)، آیه ۲۵.

جوانانی فعال - از میان قشرها - بهم رسیدند، و - با خواست خداوند - سبب نجات ملت از آن ذلت شدند، که باید همه در جای خود - و به اندازه مناسب خود - شناسانده شوند و مورد تقدیر قرار گیرند و چونان اسوه و الگو برای نسلها و نسلها به جلوه درآیند. و ما اکنون در صدد سخن گفتن درباره یکی از اثرگذارترین آن بزرگان و مجاهدانیم، یکی از آن اندک‌شماران، سپیده‌باوران و فروغ‌آوران، استاد محمدتقی شریعتی... مزی‌نانی... خراسانی....

سپیده‌باوری سترگ، دینداری بیدار، زمان‌شناسی تعهدگرا، عالمی بهره‌یافته از محضر استادان بزرگ دین‌شناسی و وحی‌باوری، انسانی حاضر در زندگی، که تجربه‌های انسانی را لمس می‌کند، نابسامانیهایی را که به ذهنیت نسلهای جوان هجوم می‌آورد و اعتقادات و تعهدهای آنان را می‌رباید درمی‌یابد، از تبلیغات زهرآگین هر گروه آگاه می‌شود، با مبلغان مسلکها و مأموران گوناگون فرهنگی و سیاسی درمی‌آویزد، نفوذهای مرموز بدخواهان را می‌شناسد، کتب ضالّه را با توان پاسخگویی - به منظور شناخت محتوای باطل آنها و پاسخ گفتن به آنها و نجات اذهان ناآگاه - می‌خواند، از افکار و نوشته‌های روز مطلع می‌گردد، در مرز تکلیف مهم (یعنی صیانت اعتقادات جامعه) حضوری جدی دارد، در میدان نبردهای فکری و جهادهای عقیدتی و مبارزات سیاسی «اسلامی - ملی»، فعال و بانشاط گام می‌نهد، سختیها و مرارتها و زندانها را بجان می‌خرد، و پارساییهای لازم برای اینگونه جهاد مقدّس را می‌پذیرد... به گفته استاد شهید مطهری:

...در تحولات پس از شهریور ۲۰، که تبلیغات ضداسلامی و ضد خدایی، در سطح فرهنگیان و دانشجویان و دانش‌آموزان اوج گرفت، استاد شریعتی - یکتنه - در

خراسان بپا خاست و جهادی که احساس می‌کرد بر عهده اوست آغاز کرد. کار این جهاد آنچنان دشوار بود که سالهای متوالی خواب و خوراک و آسایش او را به حداقل ممکن رساند. شریعتی در آن هنگام به درآمد مختصر خویش قناعت کرد. بدون هیچ چشمداشتی به فعالیت پرداخت. همه هم و سعیش این بود که در آن طوفان سهمگین، «بگیرد غریق را». و چقدر فراوانند غریقانی که تنها دستی که به طرف آنها دراز شد و آنها را نجات داد، دست بی‌طمع شریعتی بود...^۱.

استاد شریعتی تدریجاً به صورت «سنگر دفاع از اسلام»، در خطه خراسان شناخته شد. طبقات دیگر - غیر از طبقه فرهنگی و دانشجو و دانش آموز - هم از محضر شریعتی بهره بردند. طبقه جوان طلاب علوم دینی خراسان بیش از سایر طبقات برای درس تفسیر شریعتی و سخنرانیهای پرمغز شریعتی اهمیت قائل بود...^۲.

و گوش دلی بسپاریم به گوشه‌ای از درد دل‌های کم‌گفته - و بسیاری ناگفته - خود استاد:

در سال ۱۳۲۰ که حزب توده شروع به فعالیت شدید کرد، و حتی میتینگهای سیار تشکیل داد، بنده قاعدتاً باید ساعات بیشتری درس می‌گرفتم. ۱۸ ساعت درس می‌دادم. ۱۲ ساعت مجانی، بدون اینکه یک شاهی بگیرم اضافه درس

۱. و این واقعیت را مقایسه کنید با کسانی چند، که چه بهره‌ها از دین و به نام دین و از کنار دین برده‌اند و می‌برند، و چه هیچکاری (یا کار چندانی) که برای دین نکرده‌اند و نمی‌کنند! ۲. یادنامه استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، به کوشش جعفر پژوم، نشر خرم (قم) / ۱۳۷۰ ش، ص ۸۲-۸۳؛ میراث ماندگار (انتشارات کیهان / ۱۳۶۹ ش)، ج ۱، ص ۱۶۶، از مقدمه کتاب خلافت و ولایت در قرآن و سنت - چاپ اول / ۱۳۴۹ ش.

گرفتم، برای اینکه به کلاسهای پنجم و ششم دبیرستانها و دانشسرا برسم...^۱

من در این نوشتار، از «اشارات و تنبیهاتی» فراتر نرفتم. ایکاش قلمهایی توانا و آگاه و مؤمن و مطمئن، و تحلیل‌گر و تصویرآفرین، به تبیین واقعیات آن روزگار پردازند، و حقیقتهای آموزنده و سازنده بسیاری را - در ابعاد گوناگون تاریخ دین و ملت و تهاجم و استعمار - روشن کنند، زیرا که تا سیاهی و تاریکی درست ترسیم نیابد، نمی‌توان قدر فروغ‌آوران را بخوبی دانست، و ابعاد سنگین فشارهای خردکننده‌ای را که آنان در راه مرزبانیها تحمل کرده‌اند بدرستی شناخت....

راستی، دنیای استاد محمدتقی شریعتی چه دنیای زیبایی بود! دنیایی در عین آرامش‌ناشناسی: اندیشه، ایمان، انسان، زندگی، ارزش، قناعت، مناعت، فروتنی، آزادگی، تعلیم و تکلیف، و جهاد در راه حفظ اعتقادات اجتماع، که بزرگترین سرمایه اجتماع است، و مبارزه با استبداد و استعمار؛ دنیایی که در آن آسایش فدای تعهد شده بود، و مسئولیت‌شناسی، خطّ اصلی آن را ترسیم می‌کرد....

و آنچه در مرتبه نخست اهمیت جای دارد، همان ایمان جازم قلبی و باور اعتقادی قوی و غنی است، نه تردیدهای پوچ، و «غرب‌گرفتگی»^۲‌های موهوم، و «رنسانس‌زدگی»‌های واهی....

۱. همان کتاب (یادنامه...)، ص ۹۱.

۲. تعبیر و ترکیبی از نوع «زغال‌گرفتگی» (مثلاً؛ زغال‌گرفتگی، مسمومیت جسمی می‌آورد، و غرب‌گرفتگی مسمومیت روحی (اعتقادی، اجتماعی، ارزشی، اخلاقی...).

در شخصیت استاد شریعتی - درواقع - دو چیز بسیار چشمگیر

بود:

۱- دین‌باوری (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ^۱)
 ← فرستاده خدا به آنچه از پروردگار خویش بر او نازل گشته بود
 ایمان داشت، و مؤمنان هم...،

۲- زمان‌شناسی (الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَاِيسُ^۲) ← کسی که
 زمان (و محتوای فکری زمان) را بشناسد، مورد تهاجم هیچ شک و
 شبهه‌ای قرار نمی‌گیرد).

و البته «زمان‌شناسی» مفید، زمان‌شناسی مؤمنانه است، که در
 آن زمان‌شناسی، دین با زبان عصر تبیین می‌شود؛ مانند زمان‌شناسی
 استاد شریعتی: «صبح زود از منزل بیرون می‌آمدم، سلامی به حضرت
 رضا «ع» می‌دادم؛ و از آنجا به درس مکاسب آقای سبزواری
 می‌رفتم، و بعد از آن به مدرسه می‌رفتم، نه تنها نظامت مدرسه بلکه
 کفالت و اداره‌اش هم با من بود...»^۳. و در این زمان‌شناسی، زندگی
 عقیده است و جهاد، عقیده‌ای دین‌شناسانه به دین، و جهادی
 خداپسندانه در راه دین. و زندگی استاد شریعتی تجسم زیبایی بود از
 «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ»، ایمانی استوار و جهادی مستمر....

و این بنده هر جا به گرامیداشت و تکریم عالمانی فعال در سطح

۱. «سورة بقره» (۲): آیه ۲۸۵.

۲. سخن امام صادق «ع» - تُحْتَفُّ الْعُقُولُ / ۲۶۱، چاپ مؤسسه علمی، بیروت / ۱۳۹۴ ق.

۳. یادنامه...، ص ۹۰.

اجتماع - و در راه مرزبانی اعتقادات نسلها - پرداخته است، این دورا (دینداری و بیداری را)، در آنجا همراه دیده است، با تفاوتی در ابعاد زمان‌شناسی و مجاهدت (و البته با محکوم کردن زمان‌ستیزی).

آری، دینداری و بیداری... زیرا که دینداری بدون بیداری، «ارتجاع» است و به زیان دین؛ و بیداری بدون دینداری، «انحراف» است و به زیان جامعه. و البته تیزاندیشانی هستند که بگویند، دینداری واقعی همراه با بیداری است، زیرا که به فرموده امام محمدباقر «ع»: «يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ... عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ»^۱ لازم است که مسلمان... مردم زمان (و محتوای زمان) خود را بشناسد...؛ و همچنین بیداری واقعی همراه با دینداری است، زیرا که به فرموده امام حسین «ع»: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ»^۲ عقل آدمی جز با پیروی از حق به کمال نمی‌رسد.

و مقصود از بیداری، بیداری راستین عقلی است که با کمال عقل حاصل می‌شود (وگرنه شبه‌بیداریهای سطحی، یا بیداری‌نماییها، ارزش چندانی ندارد)، و کمال عقل با پیروی از «حق» به دست می‌آید. و از این تعلیم سازنده حضرت امام حسین «ع»، امری واقعی و قطعی نیز تأیید می‌شود، و آن امر حضور هماره «حق» و «باطل» است در عرصه زندگی و اندیشه انسان، که باید کوشید تا پیرو حق بود نه جز آن؛ و «حق» - هماره و هماره - یکی بیش نیست.

قرآن کریم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. بحار، ج ۷۸، ص ۱۲۷؛ ترجمه الحیاء، ج ۱، ص ۱۹۱.

الحق^۱... «خداوند فرستاده خود را با نیروی هدایتگر و دین حق فرستاد...»، پس به نصّ قرآن، دین دوگونه است: دین حق و دین باطل؛ و در جایی دیگر می‌فرماید: «و جَادُّوْا بِالْبَاطِلِ لِیُدْحِضُوْا بِهٖ الْحَقَّ^۲...» با سخنان باطل جدل کردند تا حق را از میان ببرند؛ و از اینگونه آیات صریح در قرآن کریم بسیار است که بصراحت می‌فرماید، حقی هست و باطلی و ایمانی و کفری، و باید تابع حق بود و بری و بیزار از باطل؛ در سوره «تغابن» می‌فرماید: «هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ، فَمِنْكُمْ کَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ؛ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ^۳» خداوند است که شما را آفرید، برخی از شما کافر خواهید شد و برخی مؤمن؛ و خداوند بینای کارهایی است که می‌کنید (که ایمان خواهید داشت یا کافر خواهید شد). بدینگونه می‌نگریم که واژه «مؤمن» و «کافر»، دو واژه قرآنی است. و این دلیلی است روشن بر حضور حق و باطل، و کفر و ایمان در زندگی انسانها. و حق همان حق قرآنی است و باطل همان باطل قرآنی. و ما می‌نگریم که فلاسفه بزرگ اسلام نیز تصریح می‌کنند که مسائل شناختی - در نهایت - با وحی نهایی می‌شود نه تنها با عقل^۴؛ عقل توان توجه به مسائل و پیگیری آنها را دارد، لیکن به حکم خود عقل، قدرت نهایی کردن و اشراف بر ابعاد همه مسائل در عقل نیست^۵. در اینجا خوب است - بمناسبت - سخنی از استاد شریعتی نیز بیاوریم:

وحی، راهنمای عقل است و مانع می‌شود تا عقل در

۱. «سوره فتح» (۴۸): آیه ۲۸.

۲. «سوره غافر» (۴۰): آیه ۵.

۳. «سوره تغابن» (۶۴): آیه ۲.

۴. شماری از فیلسوفان و متفکران غربی نیز به این واقعیت رسیده‌اند.

۵. در کتاب معاد جسمانی در حکمت متعالیه - که امید است بزودی منتشر شود - این بحث را مطرح کرده‌ام.

استخدام هوی و هوس قرار بگیرد. دین عقل را رهبری می‌کند و نقطه و مرز قضاوت آن را نشان می‌دهد. دین به ما می‌آموزد که عقل را چگونه به کار بندیم تا دچار پریشانی فکر، بدبینی، سوءظن و سرگردانی نشویم.^۱

...عقل هم راهنما می‌خواهد. مگر شما به حس چیزها را نمی‌بینید و نمی‌شنوید و لمس نمی‌کنید؛ مگر حس خطا ندارد؟ چوب را در آب می‌گذارید کج می‌بینید؛ آتشگردان را در هوا می‌چرخانید دایره‌ای از آتش می‌بینید؛ در سینما عکسهای ساکن را متحرک می‌بینید. چه نیرویی می‌فهمد که در اینجا چشم در دیدش اشتباه می‌کند، و گوش در شنیدن اشتباه کرده است؟ اشتباه را چه نیرویی نشان می‌دهد؟ عقل است که کنجکاوی می‌کند و راهش را پیدا می‌کند و می‌گوید به این جهت در اینجا اشتباه کرده‌ای. عقل و علم هم مانند حس یک نیرو است. همچنان که حس باید به عقل راهنمایی شود، علم و عقل نیز باید راهنمایی شود. علم و عقل باید به وسیله وحی راهنمایی شود. نقص تمدن امروز بشر در همین جاست.^۲

باری... و بدینگونه که استاد شریعتی می‌بود (مرد ایمان و تعهد، خرد و باور، جهاد و اخلاص)، برخوردی تربیت‌کننده داشت، و روشی سازنده؛ از اینرو توانست کسان بسیاری را نجات دهد، و مردم شایسته‌ای را تربیت کند، و انسانهای فراوانی را - در هنگامه‌های توفنده گمراهیها و دگردیسیها - راهرو راه حق سازد. براستی درسهای استاد شریعتی در «تفسیر قرآن» و در تبیین «نهج البلاغه» بس آموزشها داد، و سخنرانیهای تحلیلی و پرمحتوای وی درباره

۱ و ۲. از چشمه کویر (مجموعه سخنرانیهای استاد محمدتقی شریعتی)، ص ۲۱۰ و ۲۷۳. درباره این کتاب سخنی خواهد آمد.

موضوعات مختلف اعتقادی و اجتماعی - به عنوان خطیبی دانا و توانا - بس تأثیرها گذاشت، و فضا شکن و فضا ساز بود.

و اما درباره آثار قلمی و تألیفی استاد شریعتی باید جداگانه سخن گفت. استاد با قرآن و نهج البلاغه (به پیروی از راه درستی که آورنده دین - به نقل مسلم و متواتر اهل سنت و شیعه - بر آن تأکید فرموده، بلکه نجات و رستگاری را در آن منحصر دانسته است، یعنی راه «ثَقَلَيْن» - قرآن و اهل بیت «ع»)، انسی فراوان داشت، و چه فراوان آیات قرآن کریم را از بر بود، و همچنین حدود نیمی از نهج البلاغه، بویژه خطبه‌هایی را که بیشتر در ارتباط با تفسیر و توضیح آیات قرآن قرار دارد. و چه زیبا و شورانگیز و عمیق و جذاب نهج البلاغه را بیان می‌کرد.

در اینجا نمی‌یارم از درنگی چشم بپوشم، و یا ذکر خاطراتی و یادهایی را فروگذارم: هنگامی که استاد شریعتی درباره نهج البلاغه و تشریح سخنان امام انسانیت سخن می‌گفت، اوجی ویژه می‌گرفت که از تسلط او بر سراسر کتاب مایه می‌داشت. دردمندی روح حساس و زلال و پرتلاطم او، در حفظ داشتن بخش عمده‌ای از خطبه‌های کتاب (در حفظ داشتنی زاییده تکرار بسیار، با نگرشهایی حکمت‌طلبانه، در ابعاد گوناگون معرفت‌های نظری و حکمت‌های عملی فردی و اجتماعی)، حضور درهم تنیده خطبه‌ها در ذهن وی، و ارتباط برقرار کردن با محتوای کلام امام علی «ع»، از استاد شریعتی مدرسی آگاه و لایق برای نهج البلاغه پدید آورده بود.

هنگامی که نهج البلاغه می‌گفت، می‌گفتی هیچ چیز جز نهج البلاغه نمی‌داند، و همه چیز نهج البلاغه را می‌داند. جمله‌های بسیار پرطنین و بس بلیغ نهج البلاغه را با وقاری خاص می‌خواند، و پیش از هر شرحی و سخنی، با برق چشمانی آکنده از رنجهایی عمیق و صمیمی و

متراکم، آنها را به روح شنونده منتقل می‌کرد؛ سپس از این خطبه و آن خطبه و این نامه و آن حکمت برای تکمیل (و هرچه بیشتر زنده کردن) موضوع بحث خویش کمک می‌گرفت. و گاه چنان می‌شد که می‌انگاشتی که صفحه‌هایی بسیار از نهج‌البلاغه در پیش روی او باز است، و فضاهاى تولّد نهج‌البلاغه با روح او دمساز...

نهج‌البلاغه یک کهکشان بزرگ است، و او رصدگر این کهکشان بود، تا همواره ستاره‌های نامکشوف آن را کشف کند. علی «ع» چه بسیار که یک حقیقت را از ابعاد گوناگون مطرح فرموده، و اعماق ژرف و درهم تنیده آن را - چونان گزارنده بزرگ حقیقت‌های هستی - باز شکافته است. تسلّط حافظانه و درک خردمندانه استاد شریعتی از نهج‌البلاغه باعث می‌شد تا از چگونگی یادشده بهره ببرد و بتواند خطبه‌های چندی - نیز نامه‌ها و کلمات قصار - را با یک نگاه بنگرد، و در تشعشع آفاق کلام قدّوسی، به تبیین آنها بپردازد، و از این ارتباط تصویری از حقیقت هر موضوع نشان دهد بسی جذاب، غنی، تفکرگستر، تحرّک‌آفرین، و به معنای راستین واژه، سازنده و دگرگون‌ساز هر جان نیوشا... همچنین استاد شریعتی با تبخّر در ادبیات عرب و درک ظرایف تغییرهای عربی و بار ویژه هر واژه - بویژه واژه‌ها و تغییرهای نهج‌البلاغه - تبیینهای بلیغ خود از سخنان امام بلاغت را هرچه بیشتر بارور می‌ساخت.

در پیامد این چگونگیها، و اشراقهای قرآنی نهج‌البلاغه، و تأثیر حوزه معارفی خراسان، و تعالیم میرزا مهدی اصفهانی، استاد شریعتی به این نتیجه بسیار مهم رسید که راه نجات انسانها و هدایت نسلها و زنده کردن جانها، قرآن است و تفکر قرآنی و عمل به قرآن:

...آنچه باعث شد تفسیر قرآن را دنبال کنیم، این بود که به

نظر می‌رسید جز از راه قرآن، از هیچ راه دیگری نمی‌توان
جوانها را به راه راست هدایت کرد.^۱

و بسی جالب توجه و قابل تأمل است که دو دانشمند بزرگ و
مجاهد، در دو تجربه متفاوت، و در دو محیط بسیار متفاوت، به یک
نتیجه می‌رسند:

۱- استاد محمد تقی شریعتی،

۲- پروفیسور عبدالجواد فلاطوری.

استاد شریعتی که در داخل ایران برای هدایت انسانها و نجات
نسلها می‌کوشد، به این نتیجه می‌رسد که راه قرآن و نهج البلاغه
است، و نشر معارف شناختی، و بسط تربیت افراد و ساختن اجتماع
باید با قرآن و نهج البلاغه تحقق یابد؛ و پروفیسور عبدالجواد فلاطوری
که سالها در اروپا به کار تفهیم اسلام دست می‌یازد، و در این راه
مجدّانه و عالمانه می‌کوشد (و پس از تبخّر در فلسفه اسلامی، در
فلسفه‌های اروپایی - و بخصوص فلسفه کانت - تسلط می‌یابد) نیز به
همین نتیجه می‌رسد:

من هرچه که پیش می‌روم بیشتر به معنویت قرآن
می‌رسم... من اگر در اروپا تبلیغ اسلام می‌کنم - و بحمدالله
مقبول افتاده است - ولی در این امر یک ذره از اندیشه عقلی
را در تبیین اسلام نمی‌آورم. خود قرآن بهترین بیان‌کننده
اسلام است. دوری ما از قرآن اسفبار است...^۲

۱. یادنامه...، ص ۱۱۸.

۲. مجله دانشگاه انقلاب، شماره ۹۸ - ۹۹ (تابستان و پاییز ۱۳۷۲ ش)، ص ۴۰ - ۵۳.

درخور توجه است که می‌نگریم پروفیسور فلاطوری نیز - در مرحله نخست - توجه خاص
به معارف و حقایق قرآنی را، از حوزه خراسان و درس معارف حضرت شیخ مجتبی قزوینی
خراسانی (متأله قرآنی اخیر خراسان، م: ۱۳۴۶ ش) بهره دارند. شیخ آثار بزرگ، ص ۱۳۹ -
←

یکی دیگر از آثار ارزشمند استاد شریعتی، تفسیر نوین است، و دیگری وحی و نبوت در پرتو قرآن و امامت در نهج البلاغه، و فایده و لزوم دین، که استاد مطهری دربارهٔ این کتاب - پس از آنکه آن را از اوّل تا آخر بادقت می‌خواند - به استاد شریعتی چنین می‌گوید:

من این کتاب فایده و لزوم دین را تا این اواخر نخوانده بودم، موفق نشده بودم که آن را مطالعه کنم و اخیراً خوانده‌ام، این چقدر کتاب خوبی است... جدّاً کتاب خوبی است برای تمام طبقات. و من از اوّل تا آخر را بادقت خواندم و بسیار خوب بود.^۱

یکی دیگر از نوشته‌های بسیار باارزش استاد، مقالات پرمحتوای ایشان است با عنوان «تأثیر هنرهای مسلمین، بویژه ایرانیان، در علوم و صنایع اروپا»؛ و دیگر آثار سودمند که هر یک باید جداگانه شناسانده و تحلیل شوند.

استاد شریعتی، با حضرت علامه امینی (م: ۱۳۴۹ ش)، صاحب کتاب عظیم و فرهنگ‌ساز الغدیر نیز آشنا و مرتبط بودند، و یکی از آثار گرانقدر خویش (کتاب خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت) را به توصیهٔ علامه امینی نوشتند...^۲

استاد شریعتی، با مرزبان دیگر حماسهٔ جاوید تشیع، حضرت علامه، شیخ آقا بزرگ تهرانی (م: ۱۳۸۹ ق)، پرچمدار شصت سال جهاد علمی و خدمات پژوهشی (مؤلف آثاری فراوان، از جمله کتاب

→

۱۴۱ ملاحظه شود، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران / ۱۳۷۴ ش.

۱. یادنامه...، ص ۱۱۴.

۲. یادنامه...، ص ۱۱۵ - ۱۱۷.

بزرگ الذریعة الی تصانیف الشیعة - در ۲۵ جلد - و کتاب سترگ طبقات أعلام الشیعة - در چندین جلد -، نیز آشنایی داشتند. در یکی از سفرهای اخیر علامه شیخ آقابزرگ تهرانی به مشهد مقدس^۱، شبی در منزل یکی از ارادتمندان، برای تکریم حضرت شیخ محفلی برپا شد، و استاد شریعتی در آن جمع سخنرانی کرد - مانند همیشه پربار و با بلاغت و سلاستی ویژه - و از آن علامه بزرگوار تکریم بسیار به عمل آورد. در آن شب و در آن محفل، استاد علامه معروف، دکتر علی اکبر فیاض (خراسانی) (م: ۱۳۵۰ ش) نیز حضور داشت، و با سالخوردگی و وقار خاص خویش، و موقعیتی علمی و اجتماعی که داشت، در کنار شیخ بسی با تأدب نشست، و از تجلیل آن عالم ربّانی و مشعلدار پهنه‌های تتبع اسلامی، چیزی فرو نگذاشت.

یکی دیگر از آثار بسیار ارجمند و پر محتوی و غنی و خواندنی استاد شریعتی، کتاب از چشمه کویر است^۲. من به هر خواهان معرفتهای دینی بویژه جوانان عزیز که به اعتقادات خود و حفظ این اعتقادات

۱. به احتمال قوی، سفر سال ۱۳۸۲ ق (۱۳۴۲ ش) بود، که در آن سفر، اینجانب نیز موقتاً شدم تا از حضرت شیخ آقا بزرگ تهرانی - استاد اجازه بزرگان متأخر - اجازه نقل حدیث بگیرم، و با یک واسطه، به استاد روایی و اسنادی عالمان بزرگ متأخر (مانند آیه الله العظمی بروجردی، علامه طباطبائی و...) یعنی حضرت علامه، حاج میرزا حسین نوری طبرسی (م: ۱۳۲۰ ق) متصل شوم، و از طریقهای متقن اسنادی ایشان، به عالمان سلف، تا اصحاب ائمه طاهرین «ع»، و تا خود آن بزرگواران (و لله الحمد). شیخ بزرگوار، در آن سفر، نخست در حرم مطهر حضرت امام ابوالحسن الرضا «ع» به این بنده، اجازه شفاهی دادند؛ و سپس از نجف اشرف اجازه‌های کتبی - با اشاره به مشایخ و طرق خویش - مرقوم فرمودند و ارسال داشتند، که عین دستخط مبارک ایشان، در کتاب شیخ آقا بزرگ (ص ۶۷)، از چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ شده است.

۲. از چشمه کویر (مجموعه سخنرانیهای استاد محمدتقی شریعتی)، به کوشش فاضل محترم، آقای جعفر پژوم (سعیدی)، چاپ تهران، مؤسسه اطلاعات / ۱۳۷۵ ش.

علاقه دارند (بلکه حفظ عقیده حق خویش را یک واجب دینی می‌دانند)، و در پی یافتن نکته‌هایی دانستنی و سازنده درباره شناخته‌های عقیدتی هستند سفارش می‌کنم که - حتماً - این کتاب را بخوانند و از آن هرچه بیشتر استفاده کنند؛ و بدانند که آگاهی و بیداری هیچ منافاتی با پابندی به اعتقادات دینی و جدا کردن «حق» از «باطل»، و تأکید بر «حق» و نفی «باطل» ندارد.

آگاه مصمم و مبارزی چونان استاد محمد تقی شریعتی، آنچنان بر مسائل اعتقادی تأکید می‌کند و برای پاسداری از آنها می‌کوشد، که باید سرمشق دیگران قرار گیرد. در اینجا اشاره‌ای گذرا به برخی از مطالب این کتاب می‌تواند سودمند باشد:

- وظیفه هر فرد در مقابل دین؛
- حضور جاودانه انسان در آزمون الهی؛
- قرآن، کتاب تعلیم؛
- قرآن و عترت «ع»؛
- انسان، آیتی از آیات خداوند؛
- پیروی از جهل و هوی و سقوط در آتش؛
- حقیقت وحی؛
- علم و ایمان؛
- انبیا و راه سعادت آدمی؛
- توصیه قرآن به تأمل و تعقل عینی در کائنات؛
- وحی، راهنمای عقل؛
- تقایص غریبان و تمدن غربی؛
- حدود توان عقل؛
- روش اخلاقی قرآن کریم؛
- پیروی از هوسها بدون توجه؛

- دین حاکم بر علم است نه علم حاکم بر دین ؛
- احکام دین ناظر به دنیا و آخرت است ؛
- دستور خداوند درباره زمامداری پس از پیغمبر اکرم «ص» ؛
- «سوره مائده» و امر وصایت ؛
- شمه‌ای از برنامه زندگی علی «ع» ؛
- امام حسن «ع» و تحمّلهای گران ؛
- سخنان امام حسین «ع» درباره قیام خویش ؛
- از خود گذشتگی در رأس فضایل اخلاقی و انسانی ؛
- در اسلام علم محترم است ؛
- نگرشی دیگر به نقص و عیب تمدن جدید ؛
- مهدی موعود «ع» ؛
- فواید عقیده به امام زمان «ع» ؛
- قصور علم از درک حقایق دین ؛
- تأثیر سازنده «انتظار» ؛
- علم طلبی، فریضه‌ای دینی ؛ و...^۱.

استاد شریعتی - ۵۵ سال پیش - کتابی درباره «اخلاق» (و اعتقادات) برای دبیرستانها نوشت که به «اخلاق شریعتی» معروف گشت و مورد استفاده بسیار قرار گرفت. و استاد خود نمونه اخلاق اسلامی بود، بویژه در پارسایی و تواضع؛ او روحی پرتوان و تنی پارسا و فروتنی ویژه داشت، بخصوص در احترام‌گزاری به عالمان و به هنگام نام بردن از متفکران و صاحب‌نظران...

استاد شریعتی به بزرگداشت عالمان و پیشکسوتان و استادان

۱. مطالبی از کتاب از چشمه کویر، در این کتاب، در بخش «سخنان استاد» آورده شده است. ملاحظه شود.

- بویژه خدمتگزاران به ارزشهای جامعه و پاسداران مبانی اعتقادی - بنابر دستورهای دینی (بجز جنبه انسانی و شرافت اخلاقی)، بسیار پایبند بود. آری، تواضع ذاتی - و نزاهت از کبر و غرور - و نیز تربیت اصیل خانوادگی، و انسانیت عملی، و ادب اجتماعی، استاد را وامی داشت تا نام هیچ دانشوری، حتی کسانی را که با آنان مخالف بود، بدون حرمت نبرد، و دانشمندان غیردینی را نیز با تأدب یاد کند. استاد شریعتی در معاشرت نیز بسیار مؤدب بود. دلنشین و گرم سخن می گفت. واژه‌ها و تعبیرها را صحیح و زیبا ادا می کرد. حضوری بسیار مطلوب و برخوردی بسیار متواضعانه داشت. قد بلند، هیئت جذّاب، پیشانی باز، چشمان رنج آشنا، نگاه مطمئن، آرامش متفکرانه، و نشستن مؤدبانه وی در برابر همنشین بسیار جذب کننده و آموزنده بود. براستی در کنار استاد شریعتی که می نشست، احساس می کردی که در کنار یک «دانشمند انسان» و یک «انسان دانشمند» نشسته‌ای، نه یک جعبه معلومات، با مقداری اطلاعات... استاد حتی به انسانهای - به اصطلاح - عادی و مردم کوچه و بازار نیز بی حرمتی روا نمی داشت، و کوچک انگاری و حرمت شکنی در قاموس زندگیش - چنانچون قاموس زندگی مردان بزرگ - راه نداشت؛ پس چون اوایی سزاوار بود که «مرئی» باشد، و «اخلاق شریعتی» بنویسد....

و سرانجام باید - چنانکه ۲۰ سال پیش در جایی دیگر گفته‌ام - بگویم: «کسی که از جریانهای اجتماعی و فرهنگی آگاه باشد، و آن روزگار و این روزگار را درک کرده باشد، بخوبی می فهمد که نقش سازنده این مجاهد اندیشمند، و این «سقراط خراسان»، در تربیت ایمانی جوانان، و پرداخت عناصر این انقلاب عظیم اسلامی، تا چه اندازه بوده است... شرح مجاهدتهای گوناگون استاد، در جبهه‌های وسیع و گوناگون و توانفرسای رزم اندیشه‌ای و فکری و دفاعیات

حوزه ایمانی، و آنچه بوده است و گذشته است، و زندانها و زحماتی که وی متحمل شده است، نیازمند تألیف کتابی است مستقل، براساس واقعیات تاریخ زندگی استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، یکی از اصیل ترین چهره های تفکر اسلامی ایران، در نیم سده اخیر، و یکی از پرشورترین معلمان راستین مبارزه و جهاد...».



این بنده اکنون در شرایط و احوالی بسر می برد که باید از هر فرصتی و هر توان کاری، برای پرداختن به کارهایی چند ناتمام استفاده کند و به کارهای دیگر نپردازد؛ چنانکه چندی پیش در یکی از مجلات^۱، در پایان مقاله «تعریف عدالت از زبان امام صادق (ع)»، از دوستان اهل فضل و فکر و فرهنگ خواست تا از او «کاری نخواهند و نوشته ای انتظار نداشته باشند»... با این چگونگیها، به هنگام دهمین سالگرد درگذشت اسفبار استاد شریعتی، و با رسیدن نامه ای به دستم، یاد وی (با اینکه کمتر ایشان را فراموش کرده ام)، از نو در جانم توفید، و آن دوستی زلال و معنوی با من سخن گفت، و آنهمه خاطرات در برابرم زنده گشت، و آن دو به دو نشستنها و دردگزاریه ها، گاه و بیگاه، و گاه تا دیرگاه شبانگاه، که بگذریم...

باری، شبانه روزی در این اندیشه ها گذشت، لحظه هایی در توفیدن یادهایی چونان خروش توفانهای غریب در کویرها... و لحظه هایی دیگر در آفاق تأملهایی همچون ملکوت لحظه های انوار... و سرانجام قلم برداشتم و به سوی واژه ها (که پناهگاه متفکران گرینند) روی آوردم، و با خود گفتم، با اینکه این روزها نیمی از ترجمه جلد پنجم الحیة را ویراسته ام و - برای سرعت کار - همان

۱. مجله نقد و نظر، شماره دوم و سوم، سال سوم (۱۰ - ۱۱)، بهار و تابستان ۱۳۷۶.

نیمه را به چاپ سپرده‌ام، و هر ساعت ممکن است نیمه دیگر را بخواهند، باید صفحه‌ای چند به یاد آن مجاهد باایمان، و دانشمند انسان، و مفسر قرآن، و غمخوار صمیمی دین و جامعه و نسل جوان بنویسم... و این نوشتار به خامه آمد، امید که ادای وظیفه‌ای به شمار آید.



و در چنین نوشته‌ای - با نظر به چگونگیها و اوضاعی که در این سالها، و بویژه هم‌اکنون در جناحهای گوناگون جامعه می‌گذرد - لازم می‌دانم یاد کنم که هدف من از این قلمزدنها که با شور و اعتقاد توأم است، حفظ اعتقادات دینی جامعه (بویژه نسلهای جوان) و پاسداری از ارزشهای مقدّسی است که پشتوانه همان اعتقادات است، و چه بسا در کشاکش پاره‌ای موضعگیریه‌ها و عملکردها به نام دین - و نه منطبق با دین - در معرض تزلزل قرار گیرد، بخصوص در نزد برخی که از متون اصلی و احوال مردان صمیمی دین اطلاع چندانی ندارند. و من اکنون این پاسداشت را لازمت‌ترین خدمت به مردم و جوانان، و مهمترین وظیفه شرعی می‌دانم، زیرا که ارزشمندترین سرمایه انسانی، که انسانها می‌توانند از این زندگی گذران با خود ببرند، و در جهان ابدیت مایه آرامش همیشگی جان و آسایش ابدی روح آنان باشد، «ایمان و عمل صالح» است، و پایه آن دو، «اعتقاد صحیح» است، یعنی شناختن «حق» و قبول آن، و پیراستن جان خویش از «باطل»، و نگاه داشتن قلب خود از توجّه هدفی به زایلالت.

و از این میان بیشتر به جوانان می‌اندیشم، که در دوران توفندگی احساساتند، و نگران درباره زندگی و آینده و انتخاب راه، و روبه‌رو با مسائلی بسیار، و - اغلب - کم‌اطلاع از متون و احکام اصلی دین، و در معرض همه‌گونه سایش اعتقادی و فرسایش ماهوی، و حسّاس

نسبت به حوادث و اتفاقات، و تیزنگر به موضعگیریه‌ها و عملکردها، و عاصی در برابر نارواها و نارواییها (در هر جا و به هر گونه)، و - بجان - دشمن رکود و انحطاط، و - بحق - متوقع صداقت و عدالت، و - براستی - فاقد هم‌زمانی مطمئن، و در یک کلمه: نسلی مظلوم و بی‌پناه... و در معرض هجوم انواع تهاجم....

این است که من به استاد شریعتی و «زندگی ارزشی» او احترام می‌گزارم، و به روح مؤمن او درود می‌فرستم؛ و وظیفه دینی و اجتماعی خود می‌دانم که مرزبانان اعتقادات دینی و ارزشهای مقدس را گرامی بدارم، و از آنان - هر جا برای من پیش آمد - با تجلیل یاد کنم، که این تجلیل حق آنان است. و بر هر انسان آگاهی پوشیده نیست که چنین ادای وظیفه‌ای دلیل تأیید هر چگونگی نخواهد بود... و خوشبختانه خوانندگان آثار ناقابل این بنده ناتوان خدا - اندک اندک - با این موضوع آشنا گشته‌اند....

و اکنون دعا می‌کنم که خداوند بزرگ، روح تابناک آن مرد عقیده و جهاد، ایمان و ادب و پارسایی، آن دم‌ساز قرآن، و هم‌راز نهج‌البلاغه، و هم‌فریاد عاشورا را، در میان جاودانان مینوی جای دهد، و تا جاودان با شادی و آرامش همراه دارد، و هنگامی که سرودخوانان جلوه‌های سرمدی، سرود زیبایهای جاودان می‌خوانند، او را از آن سرودها شادمان گرداند، و از زلال سیمگون رحمت بیکران بنوشاند (و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا)...

و لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ يَخْدُمُ الْحَقَّ لِذَاتِ
الْحَقِّ وَ يَسْعٰى لِاِقَامَةِ الْقِسْطِ وَ الْعَدْلِ.

تهران - اسفند ماه ۱۳۷۶، ذیقعدة ۱۴۱۸

محمدرضا حکیمی

مدافع شریعت

در برابر الحاد و طاغوت

«تقریباً حدود چهل و پنج شش سال پیش، در
میان مسافران معدود گاری چاپاری که از تهران به
مشهد می‌آمد، جوانی هفده هیجده ساله که از
مزینان سوار شده بود، در هیأت عالم‌زاده‌ای
روستایی وارد شهری می‌شد که در چشم او، شهر
"خدا"، "دانش" و "زیبایی" بود.

حرم، قلب زرین شهر که از عشق می‌تپد و در
کنارش، "مدرسه" که از آن علم می‌تابد، مبدأ و
مقصدی را نشان می‌دهد که وی می‌رود تا زندگی
جدید خویش را در این میان آغاز کند: مدرسه و
حرم، علم و عشق!

او فرزند خاندانی است که با چنین آب و نانی
زندگی کرده‌اند. همهٔ قبیلهٔ وی عالمان دین بودند، و
پدرانش به سراغ این دو مایهٔ حیات، چون او، در

جوانی از مزینان به مشهد آمده‌اند و پس از آنکه برای عمری، از این خرمن و چشمه، ذخیره اندوخته‌اند و به آب و نانی رسیده‌اند، دریغشان آمده است که از آنچه در مدرسه علم و آستانه عشق آموختند در بازار داغ آن ایام، به نام و نانی بفروشند. از آبادی شهر، به روستای کویر بازگشته‌اند و زندگی را با ره‌آورد خویش، بسر برده‌اند و به خدا، مردم، آزادگی و فقر، وفادار مانده‌اند....

و اکنون محمدتقی شریعتی، فرزند این خاندان، باز راهی سفر شده است، از مزینان به مشهد. آنچه به همراه آورده است، تمامی آن چیزی است که پدرش به کوشش بسیار توانسته است برای فرزندش فراهم سازد. جز لباسی که بر تن دارد، یک دست لباس اضافه و هشت تومان پول، و در شهر که پیاده می‌شود، بعد از مخارج بین راه و کرایه گاری، فقط چهار تومان برایش پول مانده است.

و اکنون طلبه‌ای است در مدرسه فاضل خان، هم‌حجره برادرش....

دو برادر، در طلبگی، زبانزد بودند، بر روی کتاب می‌خفتند و بر روی کتاب بیدار می‌شدند.

...محمدتقی شریعتی که اکنون مدرّس جوان و جوشانی است که در حوزه، تازه شکفته است، هنگامی به برگ و بار می‌نشیند که پاییز آغاز شده است.

سالهای جوانی، هزار و سیصد و ده و دوازده است و او اکنون فاضلی مذهبی است، نه می‌تواند

- آنچنان که می‌خواست - بماند، و نه می‌خواهد
 - آنچنان که می‌خواستند - برود، و نه دیگر - با همه
 کجمداری ایام - مردم را آنچنان تباه می‌یابد که
 مسؤولیت را تنها در انسان ماندن خویش ببند و بر
 سنت اجدادی به عزلت کویر بگریزد، چه کند؟^۱

✱

«استاد شریعتی که ایمان و اعتقاد عمیق به
 قرآن در اعماق روحش خانه کرده است،
 نمی‌توانست به تعلیم و تربیت جوانان بسنده کند.
 آتشی در دل داشت که او را آرام نمی‌گذاشت.
 در تحولات پس از شهریور ۱۳۲۰ که تبلیغات
 ضد اسلامی و ضد خدایی در سطح فرهنگیان و
 دانشجویان و دانش‌آموزان اوج گرفت، استاد
 شریعتی، یک‌تنه در خراسان به‌پا خاست و جهادی
 که احساس می‌کرد بر عهده اوست، آغاز کرد. کار
 این جهاد آنچنان دشوار بود که سالهای متوالی
 خواب و خوراک و آسایش او را به حداقل ممکن
 رساند. شریعتی در آن هنگام به درآمد مختصر
 خویش قناعت کرد و بدون هیچ چشمداشتی به
 فعالیت پرداخت. همه همت و سَیَاح این بود که در
 آن طوفان سهمگین "بگیرد غریق را"؛ و چقدر
 فراوان‌اند غریقانی که تنها دستی که به طرف آنها
 دراز شد و آنها را نجات داد، دست بی‌طمع شریعتی
 بود.»^۲

✱

۱. دکتر علی شریعتی، مقدمه کتاب خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، چاپ دوم، ۱۳۵۱.

۲. استاد شهید مرتضی مطهری، مقدمه همان کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۹.

«چه بسیار شبهای سرد و سیاهی که استاد، در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های مشهد، می‌رفت تا به محفل جوانان برسد و سخنی از حق و قرآن به گوش آنان برساند. و چه بسیار روزهای گرمی که عرق‌ریزان، سخنرانیهای آگاهی‌بخش و سازنده‌ی خویش را در دبیرستانها و دیگر جاها ادامه می‌داد، تا جوهر شعوری اسلام را به درک نسلا بدهد.»^۱

✱

«استاد شریعتی، تدریجاً به صورت سنگر دفاع از اسلام در خطه‌ی خراسان شناخته شد. طبقات دیگر غیر از طبقه‌ی فرهنگی و دانشجو و دانش‌آموز هم از محضر شریعتی بهره بردند... طبقه‌ی جوان طلاب علوم دینی خراسان بیش از سایر طبقات برای درس تفسیر شریعتی و سخنرانیهای پرمغز شریعتی اهمیت قایل بود. نشانه‌ای که از آن همه بی‌خوابیها و تلاشهای پیگیر و طاقت‌فرسا باقی مانده است:

- یکی پیری و فرسودگی زودرس استاد شریعتی است که او را حدود بیست سال پیرتر و فرسوده‌تر نشان می‌دهد.

- و دیگر، شاگردان و تربیت‌یافتگان کانون نشر حقایق اسلامی هستند که بسیاری از آنها اکنون شخصیت‌های بارزی هستند و خود را نجات‌یافته‌ی استاد شریعتی می‌دانند و فوق‌العاده با دیده‌ی حق‌شناسی و احترام به او می‌نگرند.

- سومین نشانه، برخی آثار و تألیفات سودمند و ذی‌قیمت است که در درجه‌ی اول از کتابهای فایده و

۱. استاد محمدرضا حکیمی، تفسیر آفتاب.

لِزُومِ دین، تفسیر نوین، وحی و نبوت در پرتو قرآن باید نام برد.»^۱



«کسی که از جریانهای اجتماعی و فرهنگی آگاه باشد، و آن روزگار و این روزگار را درک کرده باشد، بخوبی می‌فهمد که نقش سازنده این مجاهد اندیشمند و این سقراط خراسان، در تربیت ایمانی جوانان، و پرداخت عناصر این انقلاب عظیم اسلامی تا چه اندازه بوده است.

شرح مجاهدتهای گوناگون استاد، در جبهه‌های وسیع و گوناگون و توانفرسای رزم اندیشه‌ای و فکر و دفاعیات حوزه ایمانی، و آنچه بوده است و گذشته است و زندانها و زحماتی که وی متحمل شده است، نیازمند تألیف کتابی است مستقل، براساس تاریخ زندگی استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، یکی از اصیل‌ترین چهره‌های تفکر اسلامی ایران در نیم سده اخیر، و یکی از پرشورترین معلمان راستین مبارزه و جهاد.»^۲



«استاد علامه آقای محمدتقی شریعتی، استاد تفسیر در دانشکده معقول و منقول مشهد، وجود مقدس و روح پاکی است که در بدن لاغری که در اثر عبادت و مجاهدت به صورت نحیفی درآمده، قرار دارد....

۱. استاد شهید مرتضی مطهری، مقدمه کتاب خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، چاپ اول، ۱۳۴۹.

۲. استاد محمدرضا حکیمی، تفسیر آفتاب.

در یک جمله باید گفت استاد شریعتی شخصیت یگانه‌ای است که در راه اعتلای دین با ابداع شیوه‌های نو، سالیان دراز مجاهدت ورزیده و در حقیقت نسخه‌ منحصر به فردی است که در میان رجال علم و دین - تا جایی که من اطلاع دارم - ثانی ندارد.^۱



«بر این اساس، کیهان فرهنگی نیز بر آن شد... پای صحبت پیری در اندیشه و عمل بنشیند که برای بقا و احیای دین توحید و ولایت و پاسداری از مکتب خون و شهادت، استخوان فرسوده و جان افروخته است.

استاد محمدتقی شریعتی، راهی دراز و دشوار برای دفاع از کیان اسلام و باروری و شکوفایی جوانان مسلمان در اوج ظلمت و حاکمیت شب پیموده و تلاشی سترگ را به انجام رسانده و اینک با جسمی نحیف و کمری خمیده به بستر بیماری افتاده است. پس جای آن است چنانکه امیرالمؤمنین «ع» می‌فرماید: «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى»، به هنگام صبح، قدر شب‌پیمایان را باز شناسیم. آری! آنان که اندیشه را با عمل آمیختند، «چون چراغ لاله در شبستان معرفت و دین سوختند»، حرکت مکتب را با رنجه‌ها و آزارها، شکنجه‌ها و زندانها حفظ کردند، و با تلاش برای اقامه قسط و عدل، دین خدا را زنده نگاه داشتند، باید همواره و بسیار بیش از این پاس داشته شوند. با سپاس فراوان از استاد شریعتی که علی‌رغم

۱. استاد محمدجواد مغنیه، کتاب من هنا و هناك، به نقل از مقدمه امامت در نهج البلاغه.

بیماری و کهولت - و به همین سبب در چندین جلسه - ما را به حضور پذیرفتند، و با تشکر از برادرزادگان ارجمند ایشان، آقایان "شیخ عبدالکریم شریعتی" و "شیخ محمود شریعتی" که انجام این امر را یاری فرمودند، اشاره را با این دعای استاد محمدجواد مغنیه، نویسنده و دانشمند عرب‌زبان شیعه، به پایان می‌بریم که در مورد استاد شریعتی گفت: "خداوند به پاس خدمات ایشان به اسلام و پیشوایان آن و علمای دین، پاداشی نیک به این استاد عزیز مرحمت فرماید"^۱.

۱. استاد محمدجواد مغنیه، کتاب من هنا و هناك، به نقل از مقدمه امامت در نهج البلاغه.

✓ بسیار متشکریم از اینکه این فرصت را به ما دادید تا در حضورتان باشیم. شاید با ترتیب دادن این نشست، بتوانیم ولو اندکی، به وظیفه خود در قدردانی و سپاسگزاری از زحمات پرشکوه و رنجهای گران و مؤثر شما عمل بکنیم، رنجهایی که طی یک دوران طولانی در راه نشر معارف اسلامی و تعالی فرهنگ اصیل جامعه و مبارزه با «طاغوت» و «الحاد»، متحمل شده‌اید، و بدین وسیله به سهم خود در این زمینه ادای دینی نماییم. اگر موافقت بفرمایید، از دوران تحصیل مقدماتی در زادگاهتان و نیز اساتید اولیه حضرت عالی آغاز کنیم.

استاد شریعتی: محلّ تولّد من مَزینان است و به همین اعتبار هم نام فامیلی ما مزینانی است، شریعتی نیست. برادرهای من شریعتی هستند، ولی من در سفری که می‌خواستم به مشهد بیایم، در سبزوار گفتند که باید برای گرفتن بلیط شناسنامه داشته باشم. من هم مجبور شدم شناسنامه بگیرم. آن شخص هم از من نپرسید نام فامیلت چیست. هرچه خودش خواست

نوشت و همین کلمه مزینانی را هم انتخاب کرد.

من در یک خانواده روحانی متولد شدم، یعنی روحانی از طرف پدر و از طرف مادر. پدر مادرم سیدی بزرگوار و تحصیلکرده و روحانی بود، و پدرم هم (آقا شیخ محمود) روحانی بلوک مزینان. اینکه عرض می‌کنم «بلوک» برای این است که کار ایشان به خود مزینان اختصاص نداشت، بلکه تمام دهات اطراف، همه از «صد خَرُو» و «داوَزَن» و «بیزه» و «آبرود» و «سویز» و «بهمن آباد» و «کَهک» و «غنی آباد» و «کلاته»، همه اینها در امور مربوط به جنبه‌های روحانی سر و کارشان با مرحوم پدر من بود. پدر ایشان هم باز روحانی بود، یعنی ایشان در مشهد مشغول تدریس بودند که پدرشان فوت می‌کند و محترمین مزینان به مشهد می‌آیند و ایشان را جای پدرشان به مزینان می‌برند.

مزینان یک مدرسه علوم قدیمه دارد که این مدرسه به نام جدّ من «آخوند ملا قربانعلی» نامگذاری شده است. این مدرسه ساخته شد برای اینکه طلاب، دیگر از مزینان و اطرافش به «سبزوار» و «مشهد» و «قم» و امثال اینها نروند، و در همان مدرسه مزینان در خدمت ایشان تحصیل کنند. ما هم بعد از اینکه دوره مکتبخانه را طی کردیم، مقدّماتی از صرف و نحو نزد مرحوم پدر و عمویمان خواندیم و بعد آمدیم مشهد به مدرسه فاضل خان.

دو برادر من - که خدا هر دو را رحمت کند - فوت کردند. اینها قبلاً به مشهد آمده بودند و در همین مدرسه فاضل خان اتاق داشتند و من هم وارد همان مدرسه شدم. مقداری ادبیات و مختصری منطق در مزینان خوانده بودیم، بعد که به مشهد آمدیم دنباله‌اش را گرفتم. و این همان زمانی بود که مقدّمات برچیدن حوزه‌های علمیه به وسیله رضا خان فراهم آمده بود.

مرحوم پدرم حقیقه وقف بود و در نهایت سختی زندگی می‌کرد و ما هم در سختی زندگی می‌کردیم. برای اینکه ایشان قدرتی که برای ما پول

قابلی بفرستد، تمکن مالی نداشت، در نهایت زهد و تقوی زندگی می‌کرد. ایشان تحصیلات عالیه داشت، یعنی در حدّ اجتهاد. ایشان در مشهد تحصیل کرده بود. فلسفه را نزد مرحوم حاجی فاضل، و فقه و اصول را هم نزد اساتید آن زمان خوانده بود. بعد به مزینان آمد و مدرّس همان مدرسه و امام جماعت مسجد آنجا شد، و رتق و فتق اموری را هم که مربوط به روحانیت است به عهده گرفت.

✓ اگر ممکن است دربارهٔ مرحوم آخوند ملا قربانعلی جدّ خود توضیح بیشتری بفرمایید.

استاد شریعتی: مرحوم آخوند ملا قربانعلی از شاگردان برجستهٔ حاج ملا هادی سبزواری بوده است. مکاتبات ایشان با مرحوم ملا هادی سبزواری موجود است و سؤالی را که مرحوم آخوند ملا قربانعلی از مرحوم حاجی سبزواری کرده بود و جوابی را که آن مرحوم داده بود شبیه به سؤال و جواب شاگرد و استاد نبود، بلکه شبیه به سؤال و جواب دو رفیق بود، و مرحوم دکتر آن جزوه را برداشت که عکس بردارد و چاپ کند، و بعد هم که آمد اینجا گرفتار شد و دیگر نمی‌دانم که چرا نتوانست آن جزوه را به چاپ برساند.

...شاید در سالهای ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷ بود که به مشهد آمدم. وارد فرهنگ شدیم، چند ساعتی در دبیرستان تدریس می‌کردیم و در بقیهٔ اوقات هم باز همان درسهای قدیمهٔ خود را ادامه می‌دادیم.

✓ در سال ۱۳۰۶ و یا ۱۳۰۷ که به مشهد آمدید چند سال داشتید؟

استاد شریعتی: من در سال ۱۲۸۶ متولد شده‌ام، بنابراین سنّ من در آن زمان ۲۰ سال بوده است.

✓ پس تحصیلات عالی شما از سنّ ۲۰ سالگی شروع می‌شود؟

استاد شریعتی: بله، چون مقدمات را نزد پدرم و عمویم - که هر دو روحانی بودند - در خود «مزینان» خوانده بودم، بعد که آمدم به «مشهد»، منطق و فلسفه و فقه و اصول و سایر دروس را شروع کردم.

✓ اساتید اولیه شما چه کسانی بودند؟

استاد شریعتی: از اساتید معروفم، مرحوم آقاشیخ هاشم قزوینی بود، و مرحوم ادیب بزرگ، و بعد از او ادیب ثانی، تا وقتی که دوره مطوّل و مغنی را تمام کردم، بعد شرح لمعه و قوانین را خواندیم. قوانین را نزد مرحوم شیخ کاظم دامغانی خواندیم، ولی شرح لمعه را نزد مرحوم ارتضا و مرحوم حاج میرزا احمد مدرّس معروف به حاج میرزا احمد نهنگ که هر دو در مدرسه فاضل خان بودند و آنجا تدریس می‌کردند. من لمعتین را، یعنی شرح لمعه جلد اوّل و جلد ثانی را نزد این دو بزرگوار، مرحوم ارتضا و مرحوم حاج میرزا احمد نهنگ، خواندم و قوانین را نزد حاج شیخ کاظم دامغانی، و سایر دروس را هم به‌تمام رساندم. از اساتید دیگر آن زمان مرحوم میرزای اصفهانی بودند، که فضلالی مشهد، همه به درس مرحوم میرزا می‌رفتند، تا وقتی که مدرسه‌ها را به‌عنوان آثار قدیمه بستند و طلب را از آنجا خارج کردند و ما را هم بیرون کردند. البته اینها بهانه‌ای بود برای اینکه حوزه‌ها را جمع کنند. اصلاً می‌خواستند روحانیت را جمع کنند.

عرض کردم که فضلالی مشهد به درس مرحوم میرزای اصفهانی می‌رفتند، فضلا و بزرگانی مثل حاج شیخ هاشم قزوینی، حاج شیخ مجتبی قزوینی، آقا میرزا جواد آقای تهرانی که هنوز هستند و همان کتاب صوفی و عارف چه می‌گویند؟ ناظر به مطالب و تذکرات میرزای اصفهانی است که ایشان نوشته‌اند، و مذاق همه اینها هم همان مذاق میرزای اصفهانی بود.

ما عصرها را با میرزای نوغانی می‌رفتیم به ایوان حصیربافها، ایوانی در وسط مسجد گوهرشاد در ضلع شمال غربی مسجد. ما هر شب می‌رفتیم آنجا و می‌نشستیم صحبت می‌کردیم، آنجا بین من و ایشان بر سر فصاحت و بلاغت در قرآن بحثی پیش آمد، و رفتیم پیش میرزای اصفهانی و آن بحث را پیش ایشان بردیم. تا آن وقت سابقه‌ای با ایشان نداشتم. گاهی در خیابان به هم برمی‌خوردیم و ایشان بزرگواری نموده و احوالپرسی می‌کردند، یا مطلبی طرح می‌کردند و ما را مسافتی به همراه می‌بردند. اما به‌عنوان اینکه به منزل ایشان برویم از درس ایشان استفاده کنیم تا آن موقع به آنجا نرفته بودیم، و از آن به بعد عصر پنجشنبه‌ها به منزل ایشان می‌رفتیم و ایشان هم بیش از ارزش بنده اظهار لطف می‌کردند و اظهار محبت می‌کردند. در منزل خود ایشان درس بود، و در «مدرسه نواب» هم ایشان می‌آمدند و درس می‌گفتند، و فضلالی طراز اول حوزه مشهد مثل آقا شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ مجتبی قزوینی (دیگر از اینها که بالاتر نداشتم) و بعد از آنها کسانی مثل حاج شیخ محمود حلبی و میرزای نوقانی و آقای میرزا جواد آقای تهرانی و دیگران، همه از شاگردان میرزای اصفهانی بودند و همه در برابر او تسلیم بودند. ایشان با فلسفه مخالف بود و همه اینها را از فلسفه برگرداند. مردی بسیار باتقوی و شریف و دانشمند بود، وقتی فلسفه را رد می‌کرد اینطور نبود که بی‌جهت بگوید که فلسفه مردود، بلکه تمام مباحث فلسفی را جزء به جزء نقل می‌کرد و به شاگردانش می‌گفت که شما که اینجا نشسته‌اید، همه فلسفه خوانده هستید، ببینید من درست فهمیده‌ام یا

نه؟ اگر من بد فهمیده‌ام مرا راهنمایی کنید، و مطلب بزرگان فلسفه مثل ملا صدرا یا ابن رشد و یا ابوعلی سینا را نقل می‌کرد و بعد از تصدیق آقایان فضلا، آن وقت از روی مبانی صحیح علمی و با استفاده از احادیث و روایاتی که از ائمه رسیده که با فلسفه مخالفت کرده‌اند، آن مطلب را رد می‌کرد. البته افراد زیادی با فلسفه مخالفت کرده‌اند، بعضی هم نفهمیده فلسفه را رد کرده‌اند....

✓ به نظر می‌رسد که از سالهای ۱۳۱۳ و ۱۴ است که فعالیتهای اجتماعی حضرت عالی آغاز می‌شود، اگر موافقید درباره این موضوع و اوضاع اجتماعی آن سالها توضیحاتی بفرمایید.

استاد شریعتی: از سنه ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۳ در «مدرسه شرافت» بودم، بعد آمدم به «مدرسه ابن یمین» که دبیرستان شبانه هم دایر شد. من، هم نظامت دبیرستان روزانه را داشتم (که ۸۰۰ - ۷۰۰ شاگرد داشت) و هم دبیرستان شبانه را. «مرآت» که وزیر فرهنگ شد، دبیرستان شبانه را تعطیل کرد، ولی ما کلاس شبانه را به جای دبیرستان شبانه دایر کردیم و صبح که می‌آمدیم ساعت ۱۲ به منزل باز می‌گشتیم.

صبح زود از منزل بیرون می‌آمدم، سلامی به حضرت رضا «ع» می‌دادم، و از آنجا به درس «مکاسب» آقای سبزواری می‌رفتم، و بعد از آنجا به مدرسه می‌رفتم، نه تنها به نظامت مدرسه، بلکه کفالت و اداره‌اش هم با من بود.

آن زمان داستان پیشاهنگی هم در بین بود که خودش یک زحمت فوق‌العاده بود. تا سال ۱۳۲۰، از این به بعد چون نمی‌خواستیم از صندوق دولت حقوق بگیریم، به مدارس دولتی نمی‌رفتم. روزی مرحوم «فیوضات» آمد و گفت حالا دیگر چه عذری داری؟ چون مدارس ملی تقریباً با آمدن

روسها و انگلیسها به ایران به حال سقوط و انحلال درآمد، و من از سنه ۱۳۲۰ به بعد که «حزب توده» فعالیت شدید داشت، مبارزه با آنها را اول از کلاسها شروع کردم. بعد دیدم که من یک نفرم و بعضی دیگر - که قبلاً آخوند بودند - به علت مزایایی که وجود داشت، به حزب توده وارد شدند و اسم نوشتند. به عنوان نمونه، شهاب فردوس، و من و ۶ نفر دیگر، دبیر پیمانی بودیم و نامه نوشته بودیم که اجازه بدهند تا برای رتبه دبیری امتحان بدهیم. وقتی که اینها رفتند در حزب توده اسم نوشتند، توده‌ایها حقوق همه این ۶، ۷ نفر را - که نمی‌خواهم از آنها اسمی ببرم - دو برابر کردند و به این دو برابر، رتبه بستند. نتیجه این شد که اول تعطیلات، آقای شهاب فردوس از مشهد به تهران رفت و با شروع سال تحصیلی با رتبه ۸ و ۹ دبیری به عنوان ریاست آموزش و پرورش خراسان یا به اصطلاح آن زمان ریاست فرهنگ خراسان به مشهد آمد. این امتیازاتی بود که توده‌ایها می‌دادند، و از من هم بقدری دعوت کردند که نهایت نداشت. نتیجه‌اش این شد که ما از دیگران عقب ماندیم و در سنه ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ تازه رتبه ۱ گرفتیم. این آقایان همه در سنه ۲۳ و ۲۴ رتبه ۸ و ۹ دبیری شدند و ما در سنه ۲۸ و ۲۹ رتبه ۱ دبیری شدیم. این تفاوت ما با آنها بود که نمی‌خواستیم در حزب توده اسم بنویسیم، و حتی آنها قانع شدند به اینکه من به طور مستقیم به کمونیسم حمله نکنم و به مارکس و انگلس و امثال اینها، در عوض آنها همان مزایایی را که به رفقای دیگرما داده بودند، به من بدهند. حتی شیطان هم ما را وسوسه می‌کرد که این پیشنهاد را بپذیریم، چون در مضيقه بودیم و می‌خواستیم که این را قبول کنیم، ولی در آخر یکمرتبه به خود گفتم که دنیا دارد مرا فریب می‌دهد و این پیشنهاد را رد کردم.

در سال ۱۳۲۰ که حزب توده شروع به فعالیت شدید کرد و حتی میتینگهای بسیار تشکیل داد، بنده قاعدتاً باید ساعات بیشتری درس می‌گرفتم. ۱۸ ساعت درس می‌دادم، ۱۲ ساعت مجانی، بدون اینکه یک

شاهی بگیرم اضافه درس گرفتم، برای اینکه به کلاسهای پنجم و ششم دبیرستانها و «دانشسرا» برسم. البته به دانشسرا بعداً ساعاتی را اضافه کردم، اول دبیرستانها بود. دبیرستان هم آن زمان کم بود. یک «دبیرستان شاهرضا» بود و یک «دبیرستان فردوسی» و یکی هم «هنرستان».

بعد دیدم که فعالیت اینها بیشتر در دانشسراست، ۴ ساعت هم اضافه درس برای دانشسرا گرفتم که هفته‌ای دو روز به آنجا می‌رفتم. مدیر و دبیران و شاگردانش که باید شبانه‌روز آنجا می‌بودند، می‌نشستند و آنچه من می‌گفتم می‌نوشتند. یادم می‌آید که یک مقدار از کتابهایشان را هم به ما هدیه کردند که وقتی ما را از اینجا گرفتند و به تهران - زندان قزل قلعه - بردند از این کتابهای اهدایی که یک مقدار ترجمه روسی بود و عکس استالین و دیگران هم رویش بود بردند؛ آنجا دیدند که پشت آن کتابها نوشته بود که چون به وسیله فلانی، یعنی من، به راه راست دین برگشتیم، این کتابها را به عنوان یادگار به فلانی تقدیم می‌کنیم.

از دیگر فعالیتهای ما در آن زمان، مبارزه با کسروی‌گری بود. کسروی در بین دانشجویان دانشکده پزشکی نفوذی کرده بود و یک روز ما دانشجویان پزشکی را دعوت کردیم که بیایید ما می‌خواهیم راجع به آقای کسروی صحبت کنیم. مناقضات کسروی را جمع کرده بودم. چون کسروی تا قبل از سنه ۱۳۱۰ دو مجله منتشر می‌کرد، به نام پرچم و پیمان و سالهای بعد ادعای نبوت کرد و بقیه ماجراها. به هر حال در آن جلسات مناقضات کسروی را از روی آثارش نقل می‌کردم و برای آنها خیلی بعید بود، به - طوری که چند نفرشان آمدند دو طرف من نشستند و من عین عبارات کتاب را نشان دادم. از جمله کارهایی که ایشان می‌کرد، به قول خودش می‌خواست با «پاکدینی» اش زبان فارسی را هم از الفاظ غلط و بیگانه‌ای که در آن بود پاک کند. در یکی از این اصلاحات می‌گوید: این «شیرین» را که در برابر تلخ به کار می‌برند، این غلط است. باید گفت «شلپ» یعنی به

آنچه که شیرینی دارد مثل شیر، مثل قند و امثال اینها باید گفت «شلب»، و شیرین را به آنچه که از شیر گرفته می‌شود باید اطلاق کرد، مانند: کره، ماست، پنیر و... این را گفته است و چندی بعد کتابی نوشت به نام دادگاه. این دادگاه به اصطلاح خودش پاسخهایی است به تهمتهایی که به او زده شده است. در آنجا می‌گوید: به من نسبت داده‌اند که تو چنین و چنان هستی، و چند اتهام دیگر را مطرح می‌کند که برخی را تأیید و برخی را رد می‌کند و بعد می‌گوید: از این «شیرین» تر قضیه سرهنگ فلان است. بعد به دانشجویان گفتم که این «شیرین» یعنی چه؟ یعنی ماست تر؟ یعنی پنیر تر؟ و امثال این تناقضات که خودش زیاد گرفتارش بود. جای دیگر تحت عنوان «نه هرچه می‌توان کرد باید کرد»، توضیح داده است که ممکن است من ادعای پیغمبری یا امامت کنم و جمعی بی‌خبر هم به من بگروند، ولی آیا من باید چنین کاری کنم؟ نه، این شایسته نیست، برای اینکه این خاصّ کسانی است که دارای مقامات عالیه هستند و دارای نبوت و امامت هستند. اما بعد از ۷ یا ۸ سال ادعای نبوتش ظاهر شد...

✓ در مشهد غیر از شما چه کسانی با کسروی و کسروی‌گری مبارزه‌ای یا برخوردی داشتند؟

استاد شریعتی: با همان کمونیسم که همه شهرها را گرفته بود برخوردی نداشتند چه برسد به کسروی‌گری که نسبت به جریان توده‌ایها گمنام بود.

✓ آیا حضرت عالی در این ایام ملبّس به لباس روحانیت بودید و یا هنوز لباس روحانیت به تن نکرده بودید؟

استاد شریعتی: در سنه ۱۳۲۰، آقایان روحانیون اصرار می‌کردند که شما لباس به تن کنید، تا اینکه آیه‌الله بروجردی به مشهد مشرف شدند. در

آن زمان ما همسایهٔ مرحوم حاج شیخ مرتضیٰ عیدگاهی بودیم. ایشان قاصد فرستاد که آقای بروجردی می‌خواهند به اینجا بیایند، خوب است که تو هم به اینجا بیایی. به آقای بروجردی گفتند که ما هرچه می‌گوییم عبا و عمامه بگذار قبول نمی‌کند، شما به ایشان بفرمایید که این کار را بکند. آقا گوشش سنگین بود، دست را پشت گوشش گرفت و گفت تا خودش چه بگوید. من گفتم واعظ و منبری خیلی زیاد است، ولی در دبیرستان و دانشگاه کسی نیست و من فکر می‌کنم که در فرهنگ و دانشگاه و دبیرستانها لازم‌تر باشد تا اینکه من عبا و عمامه بگذارم و بیایم در «مسجد گوهرشاد» منبر بروم. آقا فرمودند در راهی که خودش می‌رود آزادش بگذارید، راهی که خودش انتخاب کرده بهتر است. بعد همین طور که رو به من - که رو به قبله بود - نشسته بودند دستهایشان را بلند کردند و شروع کردند در حقّ من دعا کردن، و فرمودند راهی که خودت داری ادامه بده، رحمه الله علیه.

✓ استاد، اگر موافق باشید، اشاره‌ای بکنید به دفعاتی که گرفتار زندان شدید و نکات و خاطرات قابل ذکر از آن دوران بیان بفرمایید.

استاد شریعتی: دفعهٔ اوّل در سال ۱۳۳۶ بود. همهٔ ما را شبانه نگه داشتند و ما نمی‌دانستیم غیر از ما چند نفر دیگر از رفقا را بازداشت کرده‌اند، فردا که می‌خواستند ما را سوار هواپیمای مخصوصی که ارتشها آورده بودند بکنند و به تهران بفرستند، دیدیم که ۱۶ نفر را با ما گرفته‌اند، که البته ما ۱۶ نفر را بردند زندان و آنها را به اختلاف مرخص کردند. مرحوم دکتر در همین مرحلهٔ اوّل هم با ما بود. این بار مرا یک ماه و خرده‌ای نگه داشتند. دفعهٔ دوّم که سراغ ما آمدند، دکتر در تهران در استتار زندگی می‌کرد و آنها وقتی دسترسی به دکتر نداشتند سراغ من آمدند. بعد ۷، ۸ نفر از

سازمان امنیت به اینجا آمدند. بنده را به سازمان بردند و شب هم در آنجا بودیم، و ساعت ۵ بعد از ظهر فردایش آمدند گفتند که هواپیما منتظر است و ما را روانه تهران کردند. رئیس سازمان امنیت مشهد «شیخان» بود. تا ساعت ۱۰ در محوطه خود سازمان پیش من نشست و گفت که: اگر ما گزارشی داشته باشیم از کسی رودربایستی نداریم، می‌گوییم که علیه شما گزارش داده‌ایم، ولی خدا شاهد است که ما علیه شما یک کلمه ننوشته‌ایم، و بنابراین شما را از لحاظ خودتان نمی‌برند و به تعبیر او، یا آقازاده‌تان را گرفته‌اند و می‌خواهند شما را روبرو کنند یا اینکه نگرفته‌اند و می‌خواهند سؤالاتی درباره‌ی ایشان از شما بکنند. در هر صورت قضیه به شما مربوط نیست و من قول می‌دهم که شما ۵ شب بیشتر در تهران نباشید که ۵ شب ما یک سال و ۱۳ روز طول کشید و از این زندان به آن زندان طی شد.

✓ چه نکات قابل توجهی یا خاطراتی از آن دوران به یاد دارید؟

استاد شریعتی: در مرحله دوم زندان بسیار عصبانی و ناراحت بودم. وقتی وارد قسمت بیرونی قزل‌قلعه می‌شدیم، روبروی زندان، دو تا اتاق وصل به هم بود که مرکز بازپرسیها و محاکمات بود. من هنوز خیلی عصبانی بودم که مرا آوردند. وقتی وارد شدیم دیدم که سه سرهنگ در اتاق دوم هستند.... سروانی به نام سروان پژمان، آمد آنجا نشست و سؤالاتی کرد که بیشتر مرا عصبانی کرد؛ مثلاً می‌پرسید که «کانون نشر حقایق» را به تحریک چه کسی و با پول چه کسی و با چه مقصد سیاسی برپا کرده‌ای؟ و امثال این سؤالات که من جواب ندادم. او گفت فکرها را درست بکن. باز من جواب ندادم. باز گفت که خوب فکرها را هنوز نکرده‌ای؟ گفتم چه فکری بکنم؟ برای شما حق و باطل و راست و دروغ که فرق نمی‌کند. گفت که شاید فرق کند. گفتم نه معلوم نیست فرق کند. گفت از کجا

می فهمید؟ گفتم از جایی که سرو کار شما با دزدها و آدمکشهاست - چون چند نفر آنجا بودند که گفتند هر کدام از اینها چند نفر آدم کشته اند و چقدر از بانک دزدیده اند - حالا یکمرتبه نمی توانید بفهمید که با اشخاصی که از دروغ پرهیز دارند سرو کار دارید. گفت نه ما قول می دهیم به شما که حق و باطل و راست و دروغ را تشخیص بدهیم. دو مرتبه سؤالاتی تکرار کرد و من شروع کردم به پرخاش کردن به این سروان. در باز شد و دو سرهنگ... وارد شدند. یکی شان قد بلندی داشت و تسبیح صدفی هم در دست داشت، رو کرد به سروانی که از من بازپرسی می کرد و گفت این حرفها چیست که می زند؟ سروان گفت: بی جهت خود را عصبانی نشان می دهد. سرهنگ گفت: این مجرمین خیال می کنند که اگر خودشان را عصبانی نشان بدهند می توانند از زیر بار مجازات فرار کنند. بعد آمد به طرف من و گفت: آیا تو می دانی که مجازات حرفهای تو اعدام است؟ گفتم: پس چرا اعدام نمی کنید؟ گفت: اگر بکنیم چه می شود؟ گفتم: هیچ، کرده اید و می کنید و خواهید کرد، چون در این مملکت باید دین جلوی شما را بگیرد، که فعلاً دینی در کار نیست، یا قانونی باید دست شما را بگیرد، که قانونی هم در کار نیست، بنابراین شما از این جنایات کرده اید و می کنید و برای من هم اجرا بکنید و مرا از شر امثال خودتان نجات بدهید. گفت: عجب، عجب! گفتم: بله. آن سرهنگ دیگر بازویش را گرفت و برد آن گوشه و سر به - گوشی کردند، و از آنجا که برگشت لحنش عوض شد. گفت که بله آقای شریعتی حق دارند. خیال می کنند که ما از مبارزات مردانه بیست ساله علمی او اطلاع نداریم، نه آقا! ما اطلاع داریم و شما را هم به عنوان کمونیست اینجا نیاورده ایم....

...از من پرسید: سن شما چقدر است؟ گفتم: حالا به نظر جناب سرهنگ چقدر باید باشد؟ گفت: به نظر من ۶۴، ۶۵ سال. گفتم: من قیدی ندارم به اینکه بگویم ستم کم است، چون نمی خواهم داماد بشوم! ولی بحث

اینجاست که شما در سنّ من لا اقل ۱۰ سال اشتباه می‌کنید، و من ۵۱ سال دارم و شما می‌گویید ۶۴، ۶۵ سال. برای سن یک علایمی روی پیشانی و صورت و امثال اینها وجود دارد که آدمی بطور تقریب می‌تواند بفهمد که سنّ طرف چقدر است. با اختلاف ۲، ۳ سال و اما نه ۱۴، ۱۵ سال، و آن وقت شما در امری که کاملاً نشانه‌های روشن دارد این‌گونه اشتباه می‌کنید، چطور درباره سرنوشت ما قضاوت می‌کنید؟ او گفت: بنا بود با هم آشتی باشیم. گفتم: آشتی و غیر آشتی نیست، صحبت سنّ است که شما چنین اشتباهی کردید و من خواستم شما را متوجّه کنم که اشتباه می‌کنید. بگذریم، مفصل است. همه را می‌بردند یک ربع یا ۲۰ دقیقه سؤالات سرسری می‌کردند و بعد مرخص می‌کردند. اما سؤالاتی که از من شد در حدود ۳ ساعت طول کشید که من با این سرهنگ دست به گریبان شدم و برگشتم نگاه کردم، دیدم آنهایی که در بیرون هستند و گشت می‌زنند، در جلوی درِ اتاق جمع شده‌اند و به رفتار ما با این جناب سرهنگ نگاه می‌کنند....

✓ این کتاب خلافت و ولایت، چاپ دوم است که الآن اینجاست و مقدمه چاپ اوّل را هم که به قلم استاد شهید مطهری است رونویس کرده‌ایم، اگر اجازه بدهید قسمتی از آن را بخوانیم و حضرت عالی لطف کنید و توضیحاتی بفرماید.

استاد شریعتی: مانعی ندارد.

✓ «اکثریت مردم خراسان و همه فضلاء ایران استاد محمدتقی شریعتی را می‌شناسند و لا اقل نامش را شنیده‌اند. این مرد محقّق فاضل، از تربیت‌یافتگان حوزه علمیه خراسان است. پس از دوران تحصیل در مشهد مقدّس وارد رشته تعلیم و تربیت شد و

در اندک زمانی از چهره‌های بسیار سرشناس و مشهور و مورد احترام فرهنگ خراسان گردید. استاد شریعتی از یک خانوادهٔ اصیل و روحانی و دانشمند خراسان است و ایمان و اعتقاد عمیق به قرآن در اعماق روحش خانه کرده است. نمی‌توانست به تعلیم و تربیت جوانان بسنده کند، آتشی در دل داشت که او را آرام نمی‌گذاشت. در تحولات پس از شهریور ۲۰ که تبلیغات ضد اسلامی و ضد خدایی در سطح فرهنگیان و دانشجویان و دانش آموزان اوج گرفت، استاد شریعتی یک‌تنه در خراسان به پا خاست و جهادی که احساس می‌کرد بر عهدهٔ اوست، آغاز کرد.»

استاد شریعتی: حقیقهٔ یک‌تنه، خدا می‌داند! حتی اینها که قبلاً... بودند همه رفتند در حزب توده و ثبت‌نام کردند. چه آنهایی که باطناً هم به کمونیسم معتقد بودند و به آن گرویده بودند و چه آنهایی که فقط تظاهر می‌کردند تا از مزایای آن استفاده کنند، و عرض کردم که چه مزایایی بود. و در مقابل من که تسلیم نشدم، شروع کردند به حمله کردن. از جمله یکی روزنامهٔ راستی و دیگری گویا روزنامهٔ اردیبهشت بود، اما دقیقاً یقین ندارم، ولی اولی را مطمئن هستم که روزنامهٔ راستی بود. در هر دو روزنامه، همه روزه به من حمله می‌کردند، بد می‌گفتند و فحش می‌دادند، و بعد هم می‌آمدند در مجلس ما و در وسط صحبت من، یکی از آن کنار، داد می‌کشید و اعتراض می‌کرد، و من همینکه می‌خواستم جوابش را بدهم، کس دیگری از آن کنار، داد می‌کشید و نفر دیگری از طرف دیگر، و من صبر می‌کردم که اینها حرفهایشان که تمام می‌شد، می‌گفتم: آقایان! یکی یکی با من صحبت کنید. این جووری که شما شلوغ می‌کنید، من نمی‌دانم جواب کدام یک را بدهم. یک نفر حرفش را بزند و اگر حرف دیگری هم همین بود، من اگر جواب او را دادم، جواب بقیه را داده‌ام. اگر حرف دیگری بود، صبر کند تا من جواب او را بدهم، بعد او شروع کند. وضعیت با این

کیفیت بود. بعد از سخنرانی هم می‌آمدند و دور من حلقه می‌زدند و شروع می‌کردند به اشکال‌تراشی و اعتراض کردن. خیلی رنج بردم. البته اینها قصد ترور من را نیز داشتند و هر روز یک نامه‌ای می‌انداختند و باعث وحشت خانواده‌ام می‌شدند و می‌گفتند: می‌کشیم، می‌زنیم، چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم. و آن وقتی که کانون نشر حقایق بطور دوره‌ای بود و هنوز جایی نداشت و مستقل نشده بود، یعنی قبل از سال ۱۳۲۳، وقتی به طرف منزل می‌آمدم، ۴، ۵ نفر با موتورسیکلت و دوچرخه اطراف مرا می‌گرفتند و به منزل می‌رساندند. من که وارد منزل می‌شدم آنها برمی‌گشتند. وضعیت اینطور بود که آنها می‌خواستند همان داستان «دموکرات آذربایجان» را در خراسان تجدید بکنند، که البته شاید یکی از عوامل عمده‌اش که مانع فعالیت توده‌ای‌ها در خراسان شده، شاید همین فعالیتها و اقدامات بود.

✓ حتی شنیده‌ایم که همان یک رتبه دیری حضرت عالی را هم مرحوم [ملک الشعرا] بهار اقدام کرده بودند.

استاد شریعتی: شاید.

✓ در چه سالی این کانون نشر حقایق اسلامی تأسیس شد و آغاز به فعالیت کرد؟

استاد شریعتی: کانون تقریباً از سال ۱۳۲۰ شروع شد، ولی در منزل آقای طاهر احمدزاده، و با اینکه سالن بزرگی داشتند و چندین اتاق هم به سالن متصل بود، ولی باز کفاف جمعیت را نمی‌کرد. این بود که من در یکی از سخنرانی‌هایم گفتم که اگر این روش تبلیغ را می‌پسندید، جایی تهیه کنید. آمدند این محلی که تا این اواخر هم دایر بود اجاره کردند.

✓ برنامه‌های تبلیغی شما در آن سالها چه بوده و فعالیت کانون نشر حقایق اسلامی چگونه بود؟

استاد شریعتی: در کانون نشر حقایق اسلامی، یک شب تفسیر داشتیم، یک شب هم در هفته سخنرانی. یعنی شبهای جمعه را تفسیر می‌گفتم و شبهای شنبه را سخنرانی می‌کردم. البته یک جلسه هم در وسط هفته بود، برای علاقه‌مندان مبارزه با کمونیسم. ۱۷ نفر یا ۱۸ نفر از دیپلمه‌ها و لیسانسیه‌ها را انتخاب کرده بودم و به آنها مقداری منطق و فلسفه و همچنین مباحث کمونیستی را درس می‌دادم، و اگر اشکالاتی به ذهن آنها می‌آمد برطرف می‌کردم، و آنها را آماده می‌کردم، یعنی در هفته سه شب وقف کانون بودم، یک شب برای تفسیر، یک شب برای سخنرانی، یک شب هم برای تدریس این عده مشخص.

اما دیگر مانع ادامه کار شدند و ممانعتشان هم از اینجا شروع شد که من به جوانها می‌گفتم: اینکه شما با پالتوی پوست کنار خیابان می‌ایستید و دستهایتان را توی جیب‌تان می‌کنید و به اشخاصی که به سینه لخت خود می‌زنند و عزاداری می‌کنند، آنها را مسخره می‌کنید، اینها کاری می‌کنند که براساس احساسات مذهبی‌شان است. این قابل طعن و تمسخر نیست، این قابل تقدیر است. شما اگر این روش را نمی‌پسندید، یک روشی انتخاب کنید که آن عقلایی باشد. چون من از اولین شبی که سخنرانی‌ام را از اول ماه محرم شروع کردم، گفتم به هدف اباعبدالله «ع» توجه کنید. ببینید که سیدالشهداء روی چه هدفی قیام کرد. آن وقت به تاریخ گذشته برمی‌گشتم و اختلاف بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه را می‌گفتم، آنگاه می‌رسید به حضرت امیر «ع» و معاویه، و بعد به حضرت امام حسن «ع» و معاویه، و قضیه صلح را که به حضرت تحمیل شد، تا نوبت به سیدالشهداء می‌رسید و یزید، که

حضرت در برابر او قیام کردند. می‌گفتم: شما درصدد باشید که نهضت اباعبدالله را تشخیص بدهید و بدانید که سیدالشهداء برای چه نهضتی قیام فرمودند، آن نهضت را بیشتر در نظر بگیرید [و در عین حال] می‌گفتم: آن چشمی که بر سیدالشهداء نگرید، چشم انسان نیست و آن دلی که نسوزد، دل آدمی نیست. ولی قضیه گریه کردن و دل سوختن حرفی است و تشخیص نهضت حسین بن علی «ع» مطلبی دیگر؛ این دو را با هم خلط نکنید. این مطلب من بود. البته بعد هم پای علما به کانون باز شد....

حاج شیخ عبدالکریم شریعتی: قضیه آمدن آقای فلسفی به مشهد و کانون را هم توضیح بدهید و آن تعهدی که از دیگر منبرها، درباره استنتاج و استدلال شما در مورد عالم و مبلغ، می‌گیرد.

استاد شریعتی: بله، عرض کنم که آقای فلسفی آن سال با ۲۰، ۳۰ نفر از وعاظ تهران به مشهد آمد. هر جا که وارد می‌شدند، خودشان سخنرانی می‌کردند. من هم گفتم که ایشان وقتی به «کانون» بیایند، حتماً خودشان سخنرانی خواهند کرد و دیگر خودم را آماده نکردم، و رفتم در آن اتاق کوچکی که در جلو بود، و وقتی من یا کس دیگری وارد می‌شد، برای صرف چای و کشیدن سیگار به آن اتاق می‌آمد و بعد موقع سخنرانی به سالن می‌آمدند. این معمولش بود. بعد به همان اتاق کوچک آمدم و خوشامد گفتیم و آقایان را هم به سالن راهنمایی کردیم. یکمرتبه دیدم که کسی آمد و گفت: آقای فلسفی و آقای سبزواری شما را می‌خواهند. بنده آمدم جلو و گفتم: چه فرمایشی با من دارید؟ آقای سبزواری گفتند: آقای فلسفی میل دارند سخنرانی شما را بشنوند. من گفتم: والله من خودم میل دارم سخنرانی مرا نشنوند. برای اینکه همان شهرت کاذبی که از من شنیده‌اید برای ما کافی است. دیگر مشت ما را جلوی آقای فلسفی باز

نکنید. گفت: نه، ایشان اصرار دارند. خود فلسفی هم دخالت کرد و گفت: من استدعا می‌کنم و آرزو داشتم که سخنرانی شما را بشنوم و شما چند کلمه‌ای صحبت کنید. این دو بزرگوار اصرار و تأکید کردند و من مجبور شدم که قبول کنم. از آن گوشهٔ کانون تا جایی که در وسط صندلی قرار داده بودند، من همین طور سرم را پایین انداخته بودم، و فکر کردم که چه بگویم که مناسب با مجلس باشد. این آیه به نظر آمد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»، این آیه را عنوان کردم و مدت یک ساعت دربارهٔ آیه توضیح دادم و خلاصهٔ آن این است که: شاهد یعنی چه، مُبَشِّر و نذیر معلوم، دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ معلوم، سراج و منیر. اول، العلماء سِرَاجُ الْأُمَّة، بعد هم درست است که آقایان و عَظَاظُ هِم در محضر علما تربیت می‌شوند و درس می‌آموزند، ولی بشارت و انذار که با تودهٔ مردم سر و کار دارد، کار آقایان مبلّغین است، نه کار علما. چون آقایان علما با مردم سر و کار ندارند، اینها با علما سر و کار دارند و حوزه‌های درسشان. بنابراین «شاهد» را «مقتدا» می‌توانیم معنی کنیم، و «بشارت» و «انذار» و «مبلّغین» است، که مردم را مژده می‌دهند به کار نیک و انذار می‌کنند از کارهای خلاف، و «داعیاً إلى الله»، و دعوت به سوی خدا هم از تودهٔ مردم به وسیلهٔ آقایان مبلّغین می‌شود. می‌ماند «سراج» و «منیر» و «شاهد». اگر این مبلّغ عالم هم باشد آن وقت مسلم است که این شاهد خواهد بود، و العلماء سِرَاجُ الْأُمَّة هم درباره‌شان مصداق پیدا خواهد کرد، که علما چراغ امت هستند؛ و آقایان اگر عالم هم باشند علاوه بر صفت انذار و تبشیر و دعوت إلى الله و امثال اینها، شاهد و سراج منیر هم هستند. بنابراین کسی که تمام [این] صفات را داشته باشد عالم است. اوّل بحث کردم در اینکه [این] صفات از پیغمبر «ص» به علی «ع» و از حضرت علی «ع» به سایر ائمه، و از ائمه در «غیبت کبری» به علما [رسید].

این‌گونه، مطالب را گفتیم. آقا سید اسماعیلی بود که از دوستان ما به - شمار می‌رفت و خودش در «مدرسه نواب» درس می‌خواند، و همان وقت هم واعظی خوش‌بیان بود. بعدها او از تهران آمد و گفت بشارتی دارم. گفتم چیست؟ گفت: «آقایان و عاظمای برجسته تهران دور هم گرد آمده بودند و هر کس یک منبر برجسته‌ای رفته بود، آنجا نقل می‌کرد. من وقتی که به اتفاق آقای بهبهانی به مکه مشرف شدم، آنجا دو تا منبر رفته بودم، که آنها را نقل کردم. آقای فلسفی دو تا منبر در پاکستان رفته بودند، آنها را نقل کردند، و آقایان دیگر هم هر کدام به نوبه خود یک منبر برجسته‌ای را یاد کردند. یک‌دفعه آقای فلسفی گفت گوش کنید! گوش کنید! همه توجه کردند. دستش را به زیر بغلش کرد و یک دفتری درآورد و گفت یک منبر از یک غیرمنبری و آن عبارت است از یک سخنرانی. و بعد توضیح داد که: در سفری که ما به مشهد رفتیم، به کانون نشر حقایق اسلامی رفتیم، شریعتی آنجا سخنرانی کرد، و بعد در حضور علمای مشهد که در کانون حضور داشتند مبلغین را تا حدّ اعلا بالا برد، به طوری که توهینی نسبت به علما نباشد. ما که تاکنون این همه در تجلیل از مبلغین سخنرانی کردیم به این زیبایی و جامعیت و کامل بودن نتوانستیم سخنرانی بکنیم. و اضافه کرد که من به آقایان گفتم از شما تعهد می‌گیریم که اگر خواستید جایی این آیه را به این عنوان نقل بکنید به‌خاطر رفاقتی که با شریعتی دارم، نسبتش را بدهید به این آدمی که این آیه را انتخاب کرده و از آن استنتاج کرده است، از آنها تعهد گرفتم که حتماً این کار را بکنند.»

✓ از آنجا که حضرت عالی نظریه ویژه‌ای درباره قیام عاشورا و نهضت امام حسین (ع) دارید، اگر موافق باشید توضیحی در این مورد بفرمایید.

استاد شریعتی: من یک سخنرانی دارم که خوشبختانه چاپ شده و آن

این است که «چرا حسین - ع - قیام کرد؟»، بنابراین مطلب در آنجا هست، و من با حافظه ضعیفی که حالا دارم نمی‌توانم تمام آن را نقل کنم. همان کتاب چرا حسین قیام کرد؟ را بگیرید و مطالعه کنید.

✓ ارتباط و آشنایی حضرت عالی با شهید مطهری از چه زمانی آغاز شد، و چه شد که به تهران و حسینیه ارشاد تشریف بردید؟

استاد شریعتی: عرض کنم که آقای مطهری وقتی که به «فریمان» می‌آمدند، بیشتر وقت را در مشهد می‌گذرانیدند. در منزل مادر خانمشان - که اینجا در کوچه آب میرزا بود - می‌گذراندند. بعد می‌آمدند به کانون. بعد از آشنایی ما و کانون، دیگر وقتی ایشان وارد می‌شدند به رفقا می‌گفتند که برنامه دیدار مرا در خانه فلانی بگذارید. ایشان تشریف می‌آوردند به همین اتاق و رفقای که می‌خواستند از ایشان دیدن بکنند، می‌آمدند و همین جا از ایشان دیدن می‌کردند. این سابقه ما شد. البته آن وقت بحث این نبود که آقای مطهری اهل منبر و اهل سخنرانی هستند. این بود که ما هیچ وقت از ایشان تقاضا نکردیم که شما سخنرانی کنید. بعد نامه‌ای از ایشان و مؤسسين «حسینیه ارشاد» رسید. امام جماعت ارشاد مرحوم شاه‌چراغی بود؛ و مسؤول انتخاب مبلغین، یعنی کسی که مبلغین را انتخاب می‌کرد، آقای مطهری بودند. آقای مطهری نامه‌ای به من نوشته بودند که ما با همان روش «کانون نشر حقایق اسلامی»، در اینجا مؤسسه‌ای دایر کرده‌ایم و می‌خواستیم اسمش را کانون نشر حقایق اسلامی بگذاریم، ولی از لحاظ سیاسی مصلحت ندیدیم. درست هم می‌گفت، برای اینکه دولت با ما مخالفت کرده بود و جلوی فعالیتهای کانون را گرفته بود. نه به این صورت که مأمور به کانون بفرستد، فقط معاون شهربانی یا رئیس آگاهی شهربانی به من تلفن کرد که شما امسال چه می‌کنید؟ گفتیم: از چه حیث؟ گفت: از

حیث این جمعیتی که حرکت می‌دهید. چون چند سال بود که ما به جوانها می‌گفتیم یک عزاداری آبرومندانه بکنید تا دیگران از شما یاد بگیرند، و برای این کار از صبح عاشورا مراسم عزاداری را شروع می‌کردیم. ۱۰ - ۱۲ هزار نفر از کانون راه می‌افتادیم. ۳ - ۴ صف اول، روحانیون بودند، بعد عده‌ای از دکترها و مهندسين بودند، بعد دانشجویان و دانش‌آموزان، و بعد کسبه متدین و متشرع بودند. اینها ۱۰ - ۱۲ هزار نفر مجموعشان می‌شد که راه می‌افتادیم. اول، آنها به ما پیغام دادند که باید به صحن نو بروید. گفتیم باشد، به صحن نو می‌رویم. به صحن نو رفتیم و در آن ایوانی که وصل است به ایوان طلا، در آن غرفه سخنرانی می‌کردیم و جمعیت تا آن طرف حوض، سرپا ایستاده بود و به سخنرانی ما در روز عاشورا گوش می‌داد و از آنجا مردم متفرق می‌شدند. سال اول را به این صورت برگزار کردیم. آنها می‌خواستند که کسی نیاید و مجلسمان خلوت‌تر بشود. برعکس شد و این اقدام و حرکت بیشتر باعث شکوه مجلس شد. این بود که از مرحله بعد گفتند که حتماً باید بروید صحن کهنه و ما به صحن کهنه آمدیم و باز در کنار «ایوان عباسی» می‌ایستادیم، روبروی پنجره، و این جمعیتی که با ما می‌آمد رو به حضرت رضا «ع» و پشت به ما حرف را گوش می‌داد، و بعد ما متوجه می‌شدیم که در آن اتاق وصل به آن غرفه‌ای که ما سخنرانی می‌کردیم، رئیس سازمان امنیت و رئیس شهربانی و استاندار، همه آنها قبلاً جمع شده بودند که اگر ما جوانها را تحریک کردیم، آنها جلویشان را بگیرند.

سال بعد هم گفتند که شما خطبه نخوانید. نوحه خواندند، گفتند: نوحه نخوانید. قرآن خواندیم. گفتند: قرآن نخوانید. دیگر همین جور هر چیزی را گفتند نخوانید، نخواندیم. در هر صورت خاطر من نیست که سال سوم یا چهارم بود، همان آقایی که از شهربانی نسبت به ما اظهار ارادت می‌کرد، به ما تلفن کرد که امسال چه می‌کنید؟ گفتم: کاری نداریم که بکنیم. اگر اجازه

دادند که راه می‌افتیم و گر نه، نه. او گفت: اجازه نمی‌دهند... و به این صورت، کانون تعطیل شد. ما دیگر کانون را باز نکردیم و در مجالس، تفسیر می‌گفتم و سخنرانی می‌کردیم، یعنی در منازل شخصی. تا وقتی که نامه آقای مطهری رسید و در آن نامه آمده بود که شما به تهران بیایید و ۷-۸-۱۰ روزی سخنرانی بکنید. یک نامه هم که هیأت مدیره حسینیّه ارشاد نوشته بود، بعد معلوم شد که به آیه‌الله میلانی هم ۳-۴ نامه نوشته‌اند. آیه‌الله میلانی هم مرا خواستند و گفتند: اینها چنین تقاضایی دارند و شما خوب است که خواسته‌شان را انجام دهید. گفتم: که اگر ما را معاف کنید بهتر است. گفتند: اگر غیر شما کس دیگری بود می‌گفتم که بر تو واجب است که این کار را انجام بدهی، ولی چون شما هستید و مریض حال هم هستید، نمی‌توانم بگویم بر شما واجب است، ولی خیلی دوست دارم که شما به تهران بروید. این بود که ما رفتیم تهران و در آغاز، قرار بود که ۵ شب سخنرانی بکنیم و بعد، ۵ شب ۱۰ شب شد، بعد ۱۰ شب ما شد نزدیک چهار سال و خرده‌ای، که ۲ سالش را آقای طالقانی هم در زندان بودند و «مسجد هدایت» را هم در ماه رمضان من اداره می‌کردم، و سال بعد، ۱۰ روز به ماه رمضان مانده، آقایان را مرخص کردند. آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سحابی و آقای طالقانی ۱۰ سال حبس داشتند، ولی از زندان بیرون آمدند. وقتی آمدند بیرون به متصدی مسجد هدایت تلفن کردم، که آقا! حالا که خود آقا تشریف آورده‌اند دیگر به خود آقا واگذار کنید و بنده را معاف کنید.

ایشان خواستند چانه بزنند، گفتم: شما را به خدا چانه نزنید و گوشی را گذاشتم. شب بعد آقای طالقانی با ۵-۶ نفر از ارادتمندان به منزل بنده تشریف آوردند و فرمودند که شما که ۲-۳ سال زحمت ما را کشیده‌اید، امسال هم این زحمت را تحمّل کنید، برای اینکه اولاً من در نتیجه ۴-۵ سال زندان خسته هستم، و ثانیاً عصبانی‌ام و ممکن است نتوانم خود را

کنترل کنم. بنابراین ممکن است حرف تنیدی بزنم و آنها همان را بهانه کنند و در مسجد را ببندند. این شد که ما برای سال بعد هم ماندیم. خود آقای طالقانی نماز می خواندند و بنده سخنرانی می کردم. آن سال را هم سخنرانی و تفسیر هرچه بود کردیم، و وسط سال هم گاهی بعضی شبها را می رفتیم. به هر حال در حدود ۴ سال در تهران ماندیم و از برکت این چند سال بود که همین چند کتاب وحی و نبوت و خلافت و ولایت و اصلاحاتی بر تفسیر را که قبلاً نوشته شده بود، نوشتیم و چاپ کردیم.

✓ سابقه آشنایی حضرت عالی با آیه الله طالقانی از چه زمانی است؟

استاد شریعتی: سابقه رفاقت ما از پیش بود. هر سفری که ما می رفتیم تهران خدمت آقا می رفتیم، یا آقا تشریف می آوردند اینجا، ما خدمتشان می رسیدیم و استفاده می کردیم، تا همین روزهای نزدیک فوتشان. ایشان از منزل خودشان به دلیل کثرت رفت و آمد، آمده بودند بیرون، منزل یکی از منسوبین شان بودند. اظهار علاقه کردند که بنده را ببینند. به آن واسطه ای که آمد گفتم: من هم خیلی مشتاقم. و او آمد و ما را با ماشین خودش برد به منزلی که آقا آنجا بودند. ما رفتیم آنجا و دو سه ساعتی با هم بودیم. رحمه الله علیه.

✓ مثل اینکه استاد مطهری در مورد کتاب وحی و نبوت تأکید بسیار زیادی داشتند. از ایشان نزدیک به این مضمون نقل شده است که: «تا حدودی که من مطالعه دارم، این کتاب جامع ترین و کامل ترین کتاب در نوع خود است».

استاد شریعتی: بلی، ایشان خیلی بر روی این کتاب تأکید داشتند.

✓ خاطره دیگری نیز گویا دارید که به چند روز پیش از شهادت آقای مطهری باز می‌گردد.

استاد شریعتی: عرض کنم که ایشان گاهی در همان آپارتمانی که ما در پشت حسینیه ارشاد داشتیم، می‌آمدند و از ما خبر می‌گرفتند. یک روز آمدند به آنجا و مدتی هم نشستند، شاید قریب به دو ساعت. از جمله صحبت‌های آن روز، بحث درباره کتاب امامت در نهج البلاغه پیش آمد، و به همین مناسبت گفتم قرار من این بود که امامت و خلافت در نهج البلاغه را بنویسم. اما امامت را که نوشتم، برخورد کردم به فوت مرحوم دکتر. دیگر نشد و به ایشان گفتم: واقعاً آقا! این عبدالزهرای حسینی کتابی در مدارک نهج البلاغه نوشته است که خیلی مورد توجه من قرار گرفته است. ایشان گفتند: چند جلدش را شما دیده‌اید؟ گفتم: من یک جلد بیشتر ندارم و همان را دیده‌ام. ایشان فرمودند: نه، آن کتاب ۴ جلد است، چطور شما آن را ندیده‌اید؟ کاش شما همه‌اش را می‌داشتید. همین‌طور که می‌گویید کتاب بسیار بسیار خوبی است. این را گفتند و پس از نیم ساعت دیگر رفتند. وقتی که تشریف بردند، فردایش دیدم که جوانی پشت درِ آپارتمان بود. من آمدم در را باز کردم، دیدم یک جوانی است و یک پاکت نایلونی به دست دارد که ۳ - ۴ جلد کتاب داخل آن نایلون است. گفت: آقای مطهری سلام رسانده‌اند و این کتابها را برای شما فرستاده‌اند. گفتم: خیلی ممنون و متشکر، من راضی به زحمت ایشان نبودم، خودمان تهیه می‌کردیم، چرا ایشان ما را خجالت داده‌اند؟ و هرچه به آن جوان تعارف کردم گفت: ماشینم را بد جایی گذاشته‌ام، اجازه بدهید مرخص بشوم و وقت دیگری خدمتان برسم.

او رفت و آن کتابها الآن نزد من موجود است. چهار جلد است که جلد

اولش را از پیش داشتم، اما جلد این نسخه جلد خوبی نیست، ولی آن کتابهایی را که آقای مطهری فرستاده بودند، خیلی محکم و خوب بود. رحمه الله علیه.

✓ آیا آخرین برخوردی بود که با استاد مطهری داشتید؟

استاد شریعتی: خاطرم نیست که آخرین برخورد این بود، یا اینکه من از حسینیه ارشاد می آمدم بیرون، ایشان داشتند از جلوی حسینیه رد می شدند و می رفتند جای دیگری. آن وقتها ایشان با حسینیه کاری نداشتند. وقتی که دیدند من می آمیم در خیابان صبر کردند و من رسیدم و با ما احوالپرسی کردند و گفتند: آقا! من این کتاب فایده و لزوم دین را تا این اواخر نخوانده بودم، موفق نشده بودم که آن را مطالعه کنم و اخیراً خوانده ام، این چقدر کتاب خوبی است. گفتم: مبالغه می کنید و برای دلگرمی ما از این کتاب تعریف می کنید. گفتند: نه، بین من و تو که این حرفها نیست. جداً کتاب خوبی است برای تمام طبقات. و من از اول تا آخر آن را با دقت خواندم و بسیار خوب بود. من هم اظهار تشکر کردم. نمی دانم این آخرین ملاقات ما بود یا آنکه ایشان به منزل ما آمدند.

✓ بی مناسبت نیست حالا که صحبت از کتاب به میان آمده، سؤال کنیم نخستین کتابی که از جناب عالی چاپ و منتشر شده کدام است؟

استاد شریعتی: از زمانی که قضیه مسجد گوهرشاد اتفاق افتاد، دیگر صحبت از دین و مذهب، در مدارس تقریباً ممنوع شد؛ یعنی کسی حق نداشت که اسمی از دین ببرد. سال ۱۳۲۰ که کمی آزادی آمد، مرحوم فیوضات به من گفت که شما یک کتابی برای کلاسهای ۵ و ۶ بنویسید که

اینها از کوچکی با اصول اعتقاداتشان و اخلاقیاتشان آشنا بشوند. گفتم: برنامه فرهنگ که بحثی برای اصول اعتقادات در نظر نگرفته، ولی چشم، من این کار را می‌کنم. و کتابی نوشتم به نام اصول عقاید و اخلاق شریعتی، در سنه ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲، این اولین کتابی بود که از من برای کلاسهای پنجم و ششم ابتدایی منتشر شد، و قبل از این در مدرسه ابن یمین که بودم، دو کتاب نوشتم، یکی کتاب عبّاسه، خواهر هارون یا خواری برمکیان که اسم اصلی کتاب عبّاسه اخت الرشید او نکهة البرامکه بود و نویسنده اش جرجی زیدان مصری است، ترجمه کردم و عجیب مورد توجه قرار گرفت. من قسمت قسمت این کتاب را در روزنامه آن وقت به نام روزنامه آزادی چاپ می‌کردم و روزنامه اش خیلی مورد توجه مردم قرار گرفت، و دیگری کتاب تأثیر دانش و هنر مسلمین در صنایع و علوم اروپا مقالاتی بود که بعد به صورت کتاب چاپ شد، بطوری که افرادی که اهل کتاب بودند این کتاب را از دست هم می‌قاییدند.

✓ چند اثر تاکنون از شما منتشر شده؟

استاد شریعتی: شاید در حدود ۱۴ جلد باشد.

✓ آخرین آنها که منتشر شده کدام است؟

استاد شریعتی: آخرینش همین کتاب امامت در نهج البلاغه است.

✓ به نظر خود حضرت عالی از میان آثارتان کدام یک از همه بااهمیت تر است و برای کدام یک بیش از بقیه متحمل زحمت شده‌اید؟

استاد شریعتی: این را نمی‌توانم بگویم کدام یک بااهمیت تر است، ولی

بیشتر از همه برای وحی و نبوت زحمت کشیده‌ام، و برای هر تکه‌اش، هر قلمش، مدّتی زحمت کشیده‌ام. عیب کار اینجا بود که وقتی این کار را به گردن ما گذاشتند، به مناسبت برگزاری جشن چهاردهمین قرن بعثت بود که حسینیه ارشاد برپا می‌کرد، و چندین نفر از مؤسّسین ارشاد، از جمله مرحوم آقای مطهری و آقای سید علی شاه‌چراغی و... آمدند و گفتند وحی و نبوت را شما بنویسید. هرچه من التماس کردم که آقا! هر کتاب دیگری از این ۳۰ موردی که دارید به من بدهید و این را از دوش من بردارید، گوش نکردند. گفتند الا و لابد که این کتاب را باید شما بنویسید. من هم مدّتی در کتابهای فلسفی جستجو کردم، اما دیدم چیزی که به طبقه جوان آگاهی بدهد و ارشادش کند، وجود ندارد. در کتابهای کلامی گشتم، دیدم چیزی وجود ندارد. مجبور شدم به خود قرآن رجوع کنم. به همین جهت، [نام] کتاب هم «وحی و نبوت در پرتو قرآن» است که هر فصلی با یک آیه از قرآن شروع می‌شود و بقیه مطالب تحت الشعاع همان آیه است و در پیرامون همان آیه. و این خیلی برای من زحمت ایجاد کرد، چون باید تمام قرآن را ورق می‌زدم تا ببینم آیه‌ای متناسب با امر بعثت در آن هست یا نه. البته خلافت و ولایت را هم خیلی زحمت کشیدم.

علتش این بود که مرحوم علامه امینی نویسنده الغدير - رحمه الله عليه - این بزرگوار آمد منزل ما. آن وقت ما یک خدمتگزار روستایی داشتیم، آمد به اتاق من و گفت: آقای امینی آمده است. ما یک آقای امینی داریم که از منسوبین ماست و اهل محلّ ما هم هست. من خیال کردم اوست، گفتم: تو امینی را می‌شناسی، بگو بیاید داخل منزل. گفت: نه آقا، یک مجتهد است. گفتم: نکند آقای امینی صاحب الغدير باشد. سراسیمه دویدم در منزل، دیدم بله آقای امینی تک و تنها در منزل ایستاده‌اند. تشریف آوردند داخل منزل، گفتم: آقا! شما می‌فرمودید من به خدمتتان می‌رسیدم، شما چرا تشریف آوردید؟ چون ایشان مریض هم بود و من رفته بودم به عیادتشان.

آن روز ایشان هوس کرده بود که یک ساعت از خانه بیاید بیرون، جای ما را انتخاب کرده بود، منزل ما را هم بلد نبود، به راهنمایی یک نفر دیگر آمده بود. بعد کم‌کم اتاق تا نیمه پر شد. آقای حاج امیرپور و آقای حجازی و آقایان دیگر آمدند. بعد آقای امینی فرمودند که اطلاع دارید پولهایی از «سعودی» به اینجا می‌رسد برای تبلیغ «وهابی‌گری»؟ گفتم: یک چیزی راجع به سنی‌گری شنیده‌ام، اما راجع به وهابی‌گری شنیده‌ام. گفتند: بله، آن سنی‌گری هم هست که پسر یکی از علمای سابق دوره‌ای دارد و مذهب اهل تسنن را تبلیغ می‌کند. در هر صورت دنبال مطلب به اینجا رسید که نه به عنوان «واجب کفایی»، بلکه به عنوان «واجب عینی» بر شخص تو واجب است که راجع به امامت مفصل صحبت کنی و مردم را از این گنجی و گنگی دریاوری. گفتم: آقا این کار، کار مشکلی است و بعد هم در حسینیۀ ارشاد قاعده این است که هفته‌ای یک نفر سخنرانی می‌کند. گفت: در هر حال من آنها را نمی‌دانم، دیگر همین قدر می‌دانم که بر تو لازم است که این کار را بکنی. ایشان این فرمایش را کردند و رفتند، و من هم شروع کردم، و نتیجه آن سخنرانیها این شد که... سخنرانیها را از نوار پیاده کردند، و بعد مطبوعه خود حسینیۀ ارشاد چاپ کرد و منتشر شد. در اینجا هم من خیلی زحمت کشیدم. حالا دیگر فرسوده شده‌ایم و یادمان نیست که چه کار کرده‌ایم و چه نکرده‌ایم.

✓ حضرت عالی غیر از جلسات تفسیری که در مشهد داشتید، در تهران هم تفسیر قرآن می‌گفتید، آیا این دو جلسه ارتباطی با هم داشتند؟

استاد شریعتی: تفسیر نوین را همین جا در مشهد گفتم، همین جا شروع کردیم و همین جا هم ختم کردیم. در تهران تصرّفات داشتیم، اما قضیه

تفسیر در تهران این بود که جمعیتی به نام «أحبابُ الحسین» چندین مرتبه آمدند و ما را دعوت کردند و ما جواب رد می‌دادیم. برای اینکه اگر می‌خواستیم مجلس قبول کنیم، باید یک ماشینی می‌گرفتیم و دوره می‌گشتیم تا به مجالس مختلف می‌رسیدیم. ولی اینها چندین مرتبه آمدند و رفتند تا بالاخره یک شب، پنج شش نفر از ریش سفیدانشان که در بینشان یک «سید نورانی» بود، آمدند و آن سید گفت: ما چندین دفعه آمده‌ایم و شما ما را رد کرده‌اید. ما فقط بین خودمان و شما، خدا را قاضی قرار می‌دهیم، شما راضی هستید؟ گفتم: خدا چطور درباره من قضاوت کند؟ گفت: حالا من راهش را می‌گویم. گفتم: بفرمایید. قرآن را از بغلش درآورد و گفت: با همین قرآن استخاره کنید، هرچه که آمد به آن عمل کنید. ما دیگر درماندیم، استخاره کردیم. رفتنش خوب، نرفتنش بد. مجبور شدم که این را قبول کنم و آنجا تفسیری شروع کردیم و اغلب سخنرانی بود و گاهی هم تفسیر. این تفسیر ما در تهران بود.

✓ لطفاً درباره انگیزه پرداختن به تفسیر قرآن و شیوه خاصی که حضرت عالی در تفسیر دارید، توضیح بفرمایید.

استاد شریعتی: از همان روزهای اولی که من وارد فرهنگ شدم، به این فکر بودم که از چه راه می‌شود جوانها را به راه راست هدایت کرد. تا وقتی که اول از کلاس شروع کردیم. ۱۸ ساعت درس رسمی داشتم، ۱۲ ساعت هم بدون اینکه پولی بگیرم درس گرفتم و دیدم باز دانشسرا باقی ماند. دو روزی هم دانشسرا رفتم و روزی دو ساعت درس می‌گفتم. این وضعیت ما بود. در هفته ۳۴ ساعت درس می‌دادم، و بعد دیدم که دوره و کلاس برای امثال من کافی نیست، به جهت اینکه سر هر کلاس یک ساعت می‌روم و ۲۸ ساعت دیگر را دبیرهای دیگر می‌آیند و آنها هم برخلاف ما حرف

می‌زنند. چون عرض کردم دبیرانی بودند که در حزب توده اسم نوشته بودند که به آنها خیلی مزایا می‌دادند.

دیدم این ساعات کافی نیست، در خانه‌ها جلسات دوره قرار دادیم. هر هفته یک شب به خانه کسی می‌رفتیم، تا یک جای ثابت پیدا کردیم. یک سالن بزرگ و چندین اتاق بزرگ که گنجایش ۴۰۰، ۵۰۰ نفر را داشت. آنجا شروع کردیم و تفسیر را ادامه دادیم. آنچه که باعث شد که تفسیر قرآن را دنبال کنیم، این بود که به نظر می‌رسید جز از راه قرآن از هیچ راه دیگری نمی‌توان جوانها را به راه راست هدایت کرد، یعنی نتیجه فکرمان به اینجا رسید. از اینجا بود که به فکر تفسیر قرآن افتادیم.

✓ قسمت دوم سؤال یعنی ویژگیهای تفسیری خودتان را
نفرمودید.

استاد شریعتی: همان است که نوشتیم دیگر، آنچه را که نوشته‌ایم به نظر خودمان جنبه کلید قرآن را دارد.

✓ در مورد نهج البلاغه هم استاد، این اعتقاد وجود دارد که شاید کمتر کسی باشد که به اندازه حضرت عالی تسلط به نهج البلاغه و ورود به آن داشته باشد، بخصوص با حضور ذهن و تسلط کافی شما. لطفاً توضیحاتی در این خصوص بفرمایید.

استاد شریعتی: توضیحی ندارم، برای اینکه همه آنها را که از بر کرده بودم فراموش کرده‌ام و حالا گرفتار فراموشی و نسیان حافظه شده‌ام، و یک مقداری از آنچه که از بر کرده بودم در پشت نهج البلاغه خودم نوشته‌ام، ملاحظه کنید، و شاید بیش از نیمی از نهج البلاغه را حفظ کرده بودم. ملاحظه می‌کنید حدود ۱۰۷ خطبه کامل است که به نظرم مهمتر آمده

و فهرست آنها را یادداشت کرده‌ام و الا محفوظات، بسیار بیش از این رقم است و آنهایی که کمتر اهمیت داشتند یادداشت نکرده‌ام.

شیخ عبدالکریم شریعتی: ایشان ۴۰ خطبه را ترجمه کرده‌اند که ۷ - ۸ خطبه آن با مقدمه‌ای آماده طبع و نشر است، و مهمتر از همه خطبه اول یعنی خطبه توحید است، که از مشکل‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است، ایشان آن را خیلی خوب و جالب ترجمه کرده‌اند، و ان شاء الله، این ترجمه‌ها چاپ و منتشر می‌شود.

✓ با توجه به همکاری شما با استاد در باب نهج البلاغه، لطفاً درباره ویرگیهای کار ایشان توضیحاتی بفرمایید.

شیخ عبدالکریم شریعتی: یکی از مزایای کار استاد این است که همان‌طور که در مسائل ظاهری بسیار دقیق و تیزبین هستند، در مسائل معنوی هم احتیاطهای خیلی شدید دارند. به عنوان مثال، این تفسیر، حدود سه سال طول کشید که تمام شد، و ما اینجا حدود ۱۰ - ۱۲ تفسیر داریم که ایشان برای هر جمله، اغلب به این تفاسیر مراجعه می‌کردند. حتی به یاد داریم که برای آیه‌ای از قرآن درباره خلقت، ایشان دو سه ماه درباره این آیه، با افراد مختلف صحبت می‌کردند، برای اینکه مسأله برای خودشان روشن نبود و می‌خواستند این مسأله را روشن کنند. منظورم میزان احتیاط و دقت ایشان است که واقعاً آنچه را که می‌نویسند، با دقت بسیار است. درباره سخنان ایشان [هم] همین‌طور است. علت اینکه سخنانها و مسائلی که ایشان مطرح می‌کنند این قدر مورد توجه است، همین است. گاهی دیده‌ام آقایانی به اینجا آمده‌اند و سؤالاتی داشته‌اند و ایشان توضیحات بسیار جالبی داده‌اند.

خدا رحمت کند مرحوم باهنر را، روزی ایشان سؤالی درباره «انبیاء» از استاد کردند، و استاد حدود یک ساعت تا یک ساعت و ربع توضیحاتی برای آقای باهنر دادند، و آن مرحوم خیلی خوشحال از اینجا بلند شدند و تعبیرشان این بود که «من هنوز راجع به انبیاء مطلبی به این زیبایی شنیده بودم». مسأله دیگری که قابل ذکر است تقوای مالی ایشان است. در این مدت که ما با ایشان بودیم تحمّل و صبر زیاد ایشان در برابر مشکلات زندگی را می دیدیم. در زندگی مشکلاتی داشتند، ولی در برابر آنها تحمّل و صبر می کردند. همان اوایلی که کانون افتتاح شد معمول بود که تحفه هایی برای افراد بیاورند. ایشان این تحفه ها را درست رد می کردند و می گفتند من راضی نیستم آنچه را که می گویم آلوده به مسائل مادی بشود و آنچه بود، لله و فی الله توضیح می دادند، و می گفتند تقوی در این گونه مسائل و در این جهات را ما کمتر دیده ایم.

به طور مثال ایشان برای محل سکونتشان در فشار بودند. دوستان و رفقا تصمیم به خریدن منزلی برای ایشان داشتند، اما حتی جرأت پیشنهاد به ایشان را نداشتند. برای اینکه از همان اوّل برنامه زندگیشان را طوری قرار داده بودند که باید این فعالیتها خالصانه باشد، و آن خلوصی که من در ایشان دیدم در کمتر کسی دیده ام، چون کانون هم که دایر بود ایشان از همان اوّل، علیل المزاج بودند و شبها وقتی برمی گشتند، بدنشان خیس عرق بود. در هر فصل توانایی مزاجیشان بدین گونه بود و این سخنرانیهای دو سه ساعتی خسته شان می کرد. سخن ایشان هم چون از دل برمی خاست، لاجرم بر دلها می نشست. من معتقدم که بزرگترین خدمتی که ایشان کردند این بود که قرآن و نهج البلاغه را از انزوا خارج کردند.

همان طور که ملاحظه کردید بیشتر خطبه هایی را که با قرآن در ارتباط است ایشان حفظ کرده اند، و به لطف خداوند می بینیم که این فعالیتها به نتیجه رسید، و امروز دیگر در مشهد و سایر شهرها قرآن و نهج البلاغه

تفسیر و شرح می‌شود. از نظر علمی هم خود آثارشان گویاست، گرچه چند جلد آن هنوز هم چاپ نشده و نهج البلاغه هم ان شاء الله به چاپ خواهد رسید.

✓ استاد! پرواضح است که با حضرت عالی نمی‌توان نشست و از مرحوم دکتر سخنی به میان نیاورد، بویژه نسل جوان ما همواره مشتاق شنیدن مطالبی درباره آن شهید بزرگوار است، چه از این مطلوب‌تر که شما درباره ایشان بگویید. از هر جا که خودتان صلاح می‌دانید شروع بفرمایید.

استاد شریعتی: دکتر از همان کودکی یعنی از کلاس ۵ و ۶ ابتدایی برخلاف دیگر کودکان که به یک نوع بازی علاقه‌مندند، به مطالعه علاقه‌مند بود. روی چشمش هم لگنی بود و من از اینکه شبها خیلی بیدار بماند ترس داشتم. ساعت ۱۲ که می‌شد می‌گفتم دیگر بخواب بابا، زیاد بیدار نشین. او هم ادب می‌کرد و به رختخوابش می‌رفت، ولی من که بعد از نیمه‌شب فرصت خوابیدن بیش از سه چهار ساعت را نداشتم، بعد که برمی‌گشتم می‌دیدم که پرده‌ها را انداخته و چراغش را روشن کرده و همچنان مشغول مطالعه است. تا بعد که دیگر به دبیرستان آمد و از دبیرستان به دانشسرا، و دانشسرا که تمام شد، قاعده باید پنج سال در خارج از شهر تدریس می‌کرد. آن زمانها «احمدآباد» جزء شهر نبود، یعنی جدا بود، و در مدرسه‌ای در احمدآباد تدریس می‌کرد. در این بین دانشکده ادبیات مشهد دایر شد. دکتر نصف روز را می‌رفت و در همین مدرسه آموزگاری می‌کرد، و نصف روز را هم به دانشکده ادبیات می‌آمد و تحصیل می‌کرد، و با اینکه فقط نصف روز را وقت داشت، در بین همه شاگردان دانشکده ادبیات نفر اول شد، و قاعده دولت این بود که هر کس در هر دانشکده‌ای شاگرد اول می‌شد او را برای تحصیل به خارج از کشور - به هر کشوری که خود

دانشجو بخواهد - می‌فرستادند. دکتر هم کشور فرانسه و دانشگاه سوربن را انتخاب کرد. پنج شش سال در فرانسه ماند و دو دکتر گرفت: دکترای تاریخ و جامعه‌شناسی اسلامی....

✓ در مدت زندان آخرتان هم ملاقاتی با دکتر داشتید؟

استاد شریعتی: خیر، در موقعی که زندان بودیم، نه؛ چون من در زندان اوین و قصر بودم ولی دکتر در سلول انفرادی در کمیته بود، اما وقتی از زندان بیرون آمدم، یعنی وقتی کار ما در اتاق تمام شد، سروانی که پرونده ما را رسیدگی می‌کرد، در آخر گفت که آقای رئیس هم میل دارند که شما را ببینند. ما رفتیم در یک اتاق دیگری تا آقای رئیس بیاید، آقای رئیس پیدایش نشد. جوانکی آنجا بود، از من پرسید که شما ناهار خورده‌اید یا نه؟ حالا تقریباً ساعت نزدیک به ۳ بعدازظهر است. من خندیدم و گفتم: از کجا شما به فکر ناهار ما افتاده‌ای؟ گفت: برای اینکه اشخاصی را که از «قصر» مرخص می‌کنند گاهی بقدری معطل می‌کنند که وقتی به اینجا می‌آورند طول می‌کشد. می‌خواهم ببینم که شما ناهارتان را خورده‌اید و آمده‌اید یا نه؟ گفتم که ناهار نخورده‌ام ولی میلی به غذا ندارم و تعارف هم نمی‌کنم. یک سینی و بشقابی آورد و مقداری غذا، گفت: بنشینید غذایتان را میل کنید، شما دیگر آزادید و باید راحت باشید. گفتم: من میل به غذا ندارم. با این همه دو سه لقمه‌ای خوردم. سینی غذا را برد و گفت: دیگر از آمدن آقای رئیس خبری نیست. شما می‌توانید اینجا استراحت کنید. من همان کیف دستی‌ام را گذاشتم زیر سرم و در همان اتاق دراز کشیدم. مدتی گذشت تا او آمد و گفت: آقای رئیس آمده‌اند، بفرمایید. آقای رئیس از اتاقش آمده بود بیرون، دستی با من داد و خم شد مثل کسی که بخواهد دست کسی را ببوسد. من دستم را کشیدم و در قیافه‌اش دقت کردم ببینم با

ما آشنایی دارد یا نه؟ دیدم من که او را نمی‌شناسم. پشت سرش یک آقای با کت و شلوار مشکی باز دست مرا گرفت و به زور به چشمهایش کشید و بوسید و سرش را بلند کرد، دیدم دکتر است، و ما آنجا همدیگر را دیدیم، برای اینکه وقتی من از زندان خلاص شدم، دکتر هنوز زندانی بود، چون او ۱۹ ماه در سلول انفرادی کمیته بود، اما من در زندان قصر و بین بچه‌ها بودم. بعد از آنکه ایشان را از زندان آزاد کردند، یکسره مراقبشان بودند و هر روز یا معاون سازمان امنیت به منزل ایشان می‌آمد و یا چند نفر آنجا حاضر می‌شدند و یا ایشان را به سازمان امنیت احضار می‌کردند. یادم می‌آید یکی از اصرارهایی که آن زمان داشتند و مکرر همین حسین‌زاده، به صورت تهدید و گاهی به صورت نهیب به دکتر می‌گفت، این بود که بیا با این آقای احسان نراقی همکاری کن، هر مؤسسه‌ای که می‌خواهی و یا هر جایی که می‌پسندی یک کار علمی شروع کن، ما با تو کاری نداریم. ولی دکتر به هیچ قیمتی قبول نکرد و زیر بار نرفت.

✓ چه شد که مرحوم دکتر از دانشگاه مشهد به تهران منتقل شد؟

استاد شریعتی: قضیه این بود که سازمان امنیت نمی‌خواست ایشان در دانشگاه مشهد تدریس کند و ایشان را در اختیار وزارت علوم گذاشت. در وزارت علوم هم یک اتاق به ایشان دادند، ولی مجدداً گفتند که شما کارهایتان را در منزل بکنید. بعد ایشان به عنوان مطالعات دانشگاهی به منزل رفتند، اما در عین حال حسینیه ارشاد را رها نکردند. چند مرتبه هم کاظم‌زاده ایرانشهر - وزیر علوم وقت - ایشان را نصیحت کرد که آقا! شما بهتر است این راه را ترک کنید، چون چندین مرتبه از ما خواسته‌اند که شما را کنار بگذاریم، من مقاومت کرده‌ام. دکتر گفت: هرچه به شما دستور می‌دهند عمل کنید. گفت: آخر برای زندگیتان چه می‌کنید؟ دکتر گفت: من

میراثی از پدرانم برده‌ام که با همان زندگی می‌کنم. گفت: آن میراث چیست؟ دکتر گفت: فقر و قناعت. تا می‌گوید فقر، کاظم‌زاده از این جواب دکتر متأثر می‌شود و بازوهایش را می‌گیرد و به اتاق خودش می‌برد و می‌گوید: من اگر جسارتی کرده‌ام معذرت می‌خواهم، واللّه چه بکنیم؟ ما هم گرفتاریم. و از این حرفها، و از اینجا - به منظور اینکه در دانشکده ادبیات مشهود نباشد - ایشان را به وزارت علوم فرستادند. البته در صورت ظاهر به عنوان ارتقا. چندین بار هم معاون سازمان امنیت اینجا به منزل ایشان آمد و یا اینکه ایشان را احضار کردند، اما اثر نکرد. این بود که دکتر را به اختیار وزارت علوم گذاشتند. دکتر هم آنجا دید که حسینیه ارشاد از همه جهت آماده است و مشغول سخنرانی شد.

✓ یعنی استاد! شروع کار مرحوم دکتر در حسینیه ارشاد همزمان با انتقال به تهران بود، یا از قبل هم به حسینیه ارشاد رفت و آمد داشتند؟

استاد شریعتی: از قبل هم گاهی می‌رفتند، ولی به صورت دعوت بود که مثلاً شب احیا یا شب عاشورا از ایشان دعوت می‌کردند، و ایشان هم سخنرانی می‌کرد و باز به مشهد برمی‌گشت.

✓ شنیده شده که مرحوم دکتر پس از زندان آخر به حالات تازه عرفانی و معنویّت خاصی رسیده بود....

استاد شریعتی: این معنویت را دکتر همیشه داشت، همیشه همه چیزش وقف معنویّت بود.

شیخ عبدالکریم شریعتی: آن شبی را که دکتر نیمه‌های شب بعد از اتمام

قسمت حضرت محمد «ص» کتاب اسلام‌شناسی تغییر حالت داده بودند، به یاد می‌آوردید؟

استاد شریعتی: بلی، عرض کنم که خانم ایشان گفت: نصف شب ناگهان من بیدار شدم و دیدم صدای گریه جگرخراشی بلند است، تعجب کردم که این گریه از کجاست. همسایه آنها جوانکی داشتند که به نوعی اختلال دچار شده بود. این بود که گاهی مادر آن جوان، ناراحت می‌شد و گریه می‌کرد. خانم دکتر به خیال اینکه گریه از خانه آنهاست به ایوان می‌رود گوش می‌دهد، می‌بیند نه، از خانه آنها نیست و از داخل ساختمان خودشان است، برمی‌گردد می‌بیند از اتاق دکتر است. می‌رود می‌بیند که دکتر کتابی را جلویش گذاشته و بشدت مشغول گریه کردن است.

چه حالی داری؟ می‌گویند چیزی نیست، ناراحت نباش. من امشب دارم با علی «ع» و محمد «ص» خداحافظی می‌کنم. چون راجع به خاتمیت - که [برخی از روی اتهام، یا بی‌اطلاعی] می‌گفتند ایشان به خاتمیت معتقد نیست - ایشان بهترین استدلال را درباره خاتمیت کرده که در آخر کتاب اسلام‌شناسی آمده است. از جمله آن استدلالها می‌گوید:

یکی کتاب آن پیامبر است، یکی خدایی است که او معرفی می‌کند و یکی هم تربیت‌شده‌های آن پیامبر. از تربیت‌شده‌های پیغمبر ابوذر و علی «ع» را انتخاب می‌کند. ابوذر را مقدمه چند سطری درباره‌اش می‌نویسد و بقیه را راجع به علی «ع» می‌نویسد و می‌گوید که من امشب دارم با علی «ع» و محمد «ص» خداحافظی می‌کنم، و از این جهت است... این ماجرای آن شب است.

✓ استاد! توجه خاص مرحوم دکتر به هنر و ادبیات از کجا ناشی می‌شد؟ با توجه به اینکه آثار خود دکتر از آثار جاویدان و ماندنی تاریخ ادبیات ماست.

استاد شریعتی: خداوند مواهبی به دکتر داده بود که از جمله آن مواهب، یکی ذوق خاص او بود و یکی حسن استنباط، دیگر جذّابیت سخن او بود و دیگر سخّاری قلم او. این کتاب توتّم و توتّمیسم که در سالهای آخر زندگیش چاپ و منتشر شد، دکتر کاظم سامی ده بیست جلد از این کتاب را برای من آورد. در آستانه در به آقای غلامرضا قدسی برمی خورد و می گوید: همین جا صبر کن تا زیر همین چراغ نصف صفحه آخر کتاب را برایت بخوانم. وقتی می خواند، می گوید: پناه بر خدا، نمی شود گفت که این نثر است، شعر است، یعنی قلمش واقعاً سخّار است. بنابراین، خداوند ذوق نویسندگی و گویندگی را به دکتر داده بود و حسن استنباط. برای مثال، قضیه «حُرّ» را می توانیم نقل کنیم. دکتر به منزل آقای شیخ عبدالکریم می رود، اتفاقاً کتابی برمی دارد و می بیند داستان «حُرّ» است. همان جا می نشیند و این داستان را می نویسد.

شیخ محمود شریعتی: از روز هفدهم اردیبهشت ۵۶ - که ایشان به مزینان وارد شدند - تا شب حرکت، در سبزوار و مشهد ما قدم به قدم همراهشان بودیم. یادم هست اوّل به منزل آقای شیخ عبدالکریم رفتیم، و از آنجا به یک جای دیگر، و بعد آمدیم اینجا منزل استاد. اما دکتر با هیچ کسی صحبتی نمی کرد، هیچ چیز ابراز نمی کرد. برعکس، شبها خیلی برایمان حرف می زد و وقتی احساس می کرد من خسته شده ام، می گفت: بیا بنشین، قدر بدان، من می خواهم روی قالیچه حضرت سلیمان بنشینم و پرواز کنم. فروردین ماه بود که ایشان مقداری کتاب به همراه یک نامه که مخاطبش من بودم فرستاده بود. در این نامه نوشته بود که من می خواهم در مزینان برای یادگاری، کتابخانه ای در آن مدرسه علمیه دایر شود، و آن را عنوان اختصاصی بدهیم و بگوییم کتابخانه شریعتی، تا از دستبرد دستگاه

محفوظ باشد. کتابها را که آوردند در ۱۷ اردیبهشت خود دکتر آمد و گفت کتابها را چه کردی؟ گفتم کتابها موجود است. بعد به یکی از کسانی که متصدی همان مدرسه علمیه بود، پولی دادیم تا تابلویی تهیه کند و مقداری فقسه آماده کند. جایش را تعیین کرد. بعد دکتر گفت برویم سبزوار. به سبزوار رفتیم و شب را در همان جا ماندیم. بعد آمدیم به مشهد، روز بیست و چهارم بود که گفت برویم «حرم». پیاده رفتیم حرم. در حرم دکتر «بالای سر حضرت»، چنان مؤدب ایستاده و چنان در خودش غرق شده بود که من دیدم بی اختیار اشکش جاری است، بدون اینکه چیزی بگوید. من هم اصلاً یک حالی پیدا کرده بودم. ندیده بودم دکتر این طور اشک بریزد. حال غیرعادی داشت، حال جذبه و خلوص بود. نمی دانم چطور بیان کنم. بعد از آنجا گفت برویم بر مزار مادرم که بالای سقاخانه است. آنجا هم حمد و سوره‌ای خواند، و انگار با مادرش صحبت می‌کند. بعد گفت برویم دیدن یکی از اقوام. تا کسی نشستیم و آنجا رفتیم. وقتی رفتیم ایشان خیلی خوشحال شد. دو سه ساعتی آنجا نشستیم و دلجویی کردند و برگشتیم و آمدیم منزل. به مزینان و محل هم که رفته بودیم ایشان سعی داشتند در آن فرصتهای کم، از همه فامیلهایی که در سَویز و کَهک و کلاته بودند، خداحافظی کنند، و همین طور در مشهد همه جا سر زدند و از همه خداحافظی کردند. تا وقتی که خانمشان از تهران به دکتر تلفن زد و گفت مثل اینکه منا (دختر مرحوم دکتر) را می‌خواهند ببرند بیمارستان، بیا. وقتی دکتر حرکت کرد ما تا دم در رفتیم که گفت دیگر نیایید. خداحافظی کرد و رفت. اما راجع به رفتن هیچ چیز نمی‌گفت. فقط گاهی می‌گفت بیا بنشین، قدر بدان، می‌خواهم بنشینم روی قالیچه حضرت سلیمان و پرواز کنم. من می‌گفتم آقای دکتر! دسته گلی به آب داده‌ای؟ می‌خواهند باز بگیرند؟ می‌گفت نه بابا! می‌خواهم روی قالیچه حضرت سلیمان بنشینم و پرواز کنم. فقط این جمله را دو سه بار به ماگفت، هم در مزینان، هم در سبزوار، هم در

اینجا. گاهی ما خسته می شدیم از نشستن و صحبت کردن، اما خود ایشان خیلی مقاوم بود، شب تا صبح می نشست و صحبت می کرد. حتی در این سفر آخر یک شب به یاد دارم، تا صبح نشستیم که گفت: نور را به نور رساندیم. که درباره زندگینامه امام رضا صحبت کرد، که ما آن بیانی را که از دکتر درباره امام رضا شنیدیم از هیچ کس نشنیدیم. راجع به قیام امام رضا، و حرکت امام رضا، و حرکت امام رضا برای حفظ اسلام، و آمدن به خراسان در وقتی که مأمون می خواهد فلسفه یونان را وارد اسلام کند، و از این راه ضربه به اسلام بزند، و امام رضا با آن قیام و نهضت جلوی می ایستد، و یا راجع به نظریه ای که در مورد امامزاده هایی که در اطراف هستند که اطرافیان و پیروان حضرت موسی بن جعفر «ع» بوده اند که به دست مأمون شهید می شوند، و برایشان بارگاه ساخته می شود، به عنوان «اولاد موسی بن جعفر» و سایر مسائل.

روز بیست و ششم خبر دادند که دکتر رفت انگلستان، و بعد خبر به ما رسید که ایشان رفته اند و همین طور دلهره و اضطراب برای همه ما بود. بعد از چند روزی که در مشهد ماندیم، رفتیم به مزینان، که بعد تلفن کردند که آن فاجعه ۲۹ خرداد روی داده است. ما به مشهد آمدیم. آنچه که من در مجلس عزاداری دکتر در تهران دیدم و آن وضعی که برای جوانان پیشامد کرد و فشاری که در قلب و روح نسل جوان پیدا شد، خودش جرقه ای بزرگ بود برای این انقلاب که همان جا دسته دسته راه می افتادند. ما وقتی از مجلس ختم برگشتیم، دیدم که دور تا دور منزل را پاسبانها محاصره کرده اند.

✓ نکته دیگری که خوب است اینجا مطرح کنیم و از محضر استاد هم بیشتر بهره مند شویم، این است که نظریه های گوناگونی از سوی صاحب نظران و دانشمندان و افراد مختلف درباره آثار دکتر

عنوان می‌شود، به این معنا که برخی قائلند ایرادات و اشکالاتی وجود دارد، خوب است اطراف آن توضیحاتی بفرمایید.

استاد شریعتی: همه نویسندگان قاعده‌شان این است که چیزی می‌نویسند و بعد فکر تازه‌تری به ذهنشان می‌آید. دکتر ادعا نداشت که من معصوم هستم و هرچه می‌نویسم بدون اشتباه است.

✓ از حضرت عالی نقل کرده‌اند که بهترین نظری که داده شده نظر شهید بهشتی است، به این معنا که دستی در آثار مرحوم دکتر برده نشود و اگر نظر دیگری وجود دارد به صورت پاورقی....

استاد شریعتی: من خودم در آن مجلس نشسته بودم. از ما برای ناهار دعوت کرده بودند. من با یکی از رفقا از اینجا - مشهد - حرکت کردیم و برای شرکت در آن مجلس که در منزل آقای همایون بود به تهران رفتیم. بعد از اینکه ناهار خوردیم به آن مجلس که از جمله مرحوم مطهری، مرحوم بهشتی، آقای محمدرضا حکیمی و سایر آقایان دیگر هم بودند، وارد شدیم، و هر کدام از آقایان اظهار نظری می‌کردند. بعضی گفتند که ما اگر اشتباه صریحی می‌بینیم خوب است آن را اصلاح کنیم. بعد در آخر که اینها نظراتشان را دادند مرحوم بهشتی گفت که به عقیده من یک «واو» نباید کم و زیاد کرد در نوشته‌های دکتر، آنها را باید حفظ کرد. از کجا که [در مواردی] بعد از چند سال که بگذرد معلوم نشود آنچه را که دکتر گفته است درست است و آنچه که ما در برابر اظهار کردیم غلط؟ بنابراین هیچ من موافق نیستم که کسی حتی یک کلمه در بیانات دکتر دست ببرد. اگر کسی نظری دارد در پاورقی به عنوان نظر شخصی خودش بنویسد.

و آقای حکیمی مطلبی گفتند که منحصر به خودش بود، و آن حرف این بود که شما در همه چیز دکتر صحبت کردید جز در نثر دکتر. برای

اینکه طلاب فاضلی ما داریم که از نوشتن یک کاغذ عاجزند، و من در «مدرسه نواب» که بودم «دستور فارسی» درس می‌دادم. همه به من می‌گفتند چرا فلسفه ابوعلی سینا درس نمی‌دهی؟ چرا فلان درس را نمی‌دهی؟ چرا دستور فارسی درس می‌دهی؟ گفتم من این جور مصلحت می‌بینم.... بنابراین یکی از کارهایی که باید دربارهٔ دکتر بشود این است که نثر دکتر باید سرمشق برای فضلی حوزه قرار بگیرد، آن نثر را سرمشق خود قرار دهند و بتدریج از این پیروی کنند، زیرا که از ذخایر گرانبهای ادبی ما نثر دکتر است. این حرف آقای محمدرضا حکیمی بود که آنجا گفتند.

✓ از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

استاد شریعتی: خداوند شما را موفق و سلامت بدارد، و در راه خیری که هستید به شما توفیق بدهد؛ ان شاء الله.

استادشید مطهری

پنجره دفاع از اسلام

در خط خراسان

اکثریت مردم خراسان و همه فضلاء ایران، استاد محمدتقی شریعتی را می‌شناسند و لااقل نامش را شنیده‌اند. این مرد محقق و فاضل از تربیت‌یافتگان حوزه علمیه خراسان است. پس از دوران تحصیل در مشهد مقدس، وارد رشته تعلیم و تربیت شد، و در اندک زمانی از چهره‌های بسیار سرشناس و مشهور و مورد احترام فرهنگ خراسان گردید.

استاد شریعتی که از یک خانواده اصیل روحانی و دانشمند خراسان است و ایمان و اعتقاد عمیق به قرآن در اعماق روحش خانه کرده است، نمی‌توانست به تعلیم و تربیت نوجوانان بسنده کند، آتشی در دل داشت که او را آرام نمی‌گذاشت؛ در تحولات پس از شهریور ۱۳۲۰ - که تبلیغات ضد اسلامی و ضد خدایی در سطح فرهنگیان و دانشجویان و دانش‌آموزان اوج گرفت - استاد شریعتی یک‌تنه در خراسان به‌پا خاست و جهادی که احساس می‌کرد بر عهده اوست آغاز کرد. کار این جهاد آنچنان دشوار بود که سالهای متوالی خواب و خوراک و آسایش او را به حد اقل ممکن

رساند. شریعتی در آن هنگامه، به درآمد مختصر خویش قناعت کرد، و بدون هیچ چشمداشتی به فعالیت پرداخت. همه همت و سعیش این بود که در آن طوفان سهمگین «بگیرد غریق را»؛ و چقدر فراوانند غریقانی که تنها دستی که به طرف آنها دراز شد و آنها را نجات داد، دست بی طمع شریعتی بود.

استاد شریعتی تدریجاً به صورت سنگر دفاع از اسلام در خطّه خراسان شناخته شد. طبقات دیگر غیر از طبقه فرهنگی و دانشجو و دانش آموز هم از محضر شریعتی بهره بردند. «کانون نشر حقایق اسلامی» که تحت سرپرستی معظم له در مشهد اداره می شود، پناهگاهی برای عموم طبقات گردید. طبقه جوان طلاب علوم دینی خراسان بیش از سایر طبقات برای درس تفسیر شریعتی، سخنرانیهای پرمغز شریعتی، اهمیت قائل بود.

نشانه ای که از آن همه بی خوابیها و تلاشهای پیگیر و طاقت فرسا باقی مانده است، یکی پیری و فرسودگی زودرس استاد شریعتی است که او را در حدود بیست سال پیرتر و فرسوده تر نشان می دهد، و دیگر شاگردان و تربیت یافتگان کانون نشر حقایق اسلامی هستند که بسیاری از آنها اکنون شخصیت بارزی هستند، و خود را نجات یافته استاد شریعتی می دانند، و فوق العاده با دیده حق شناسی و احترام به او می نگرند. سومین نشانه، برخی آثار و تألیفات سودمند و ذی قیمت است که در درجه اول از کتابهای فایده و لزوم دین، تفسیر نوین و وحی و نبوت در پرتو قرآن باید نام برد...^۱

۱. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، تألیف استاد محمدتقی شریعتی، چاپ اول، مقدمه، به نقل از یادنامه استاد شریعتی، ص ۷۷ و ۷۸.

استاذ علامہ جعفری

مرتب و الامتکام جامعہ

...علم بدون ایمان به شایستگی هستی برای «حیات معقول»، توانایی ارائه نشانی جان آدمی را ندارد، فقط کاری که می‌تواند انجام بدهد، میدان را باز می‌کند برای تبدیل اصل اساسی حیات که «صیانت ذات» برای به ثمر رسانیدن آن در مسیر رشد و کمال است، به خودمحوری و خودپرستی، که اگر هرچه و هر که را که جز خود اوست، به عنوان وسیله، برای خود قربانی تلقی نکند، رضایتش از هستی به حد نصاب نمی‌رسد! این میدان بدان‌گونه که سرگذشت طولانی بشری برای ما نشان می‌دهد، همان میدان است که با اشکهای سوزان بینوایان آبیاشی می‌شود، و برای ادامه حیات و جست و خیز خودمحوران خودکامه با خون مظلومان رنگین می‌گردد.

اگر بگوییم: علم بدون ایمان جسدی است متحرک بدون روح، در مدّاحی علم دچار افراط‌گری شده‌ایم، زیرا جسد بدون روح چیزی است ناتوان و جامد که تسلیم هر عامل تصرف‌کننده است، به‌طوری که یک بچه

هم می‌تواند آن را زیر خاک بپوشاند، و آن جسد کمترین مقاومت در برابر عمل بچه از خود نشان ندهد، ولی علم بدون ایمان در دست قدرت پرستان از خدا و از انسان بی‌خبر، تا کره‌خاکی را از جانداران خالی نسازد، اهانت به مقام شامخ خود احساس می‌نماید.

می‌گویند:

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر

می‌گوییم: با اینکه همه گذشتگان آگاه و معلّمان و مربّیان از پیامبران الهی گرفته تا اولیاءالله و حکمای راستین و اخلاقیون وارسته، و هر انسان فرزانه‌ای که برای انسان معنایی قائل بوده است، شرح این هجران و خون جگر را در زمان خود با کمال اخلاص و با جدّی‌ترین قیافه بیان می‌کنند، با این حال، اکثریت اسفانگیز مردم، با عواملی مختلف، به جهت نادیده گرفتن اهمّیت حیاتی سوالات پنجگانه^۱ و پاسخهای آنها، در مبارزه با خویشتن به سر می‌برند. حال اگر شرح این هجران و این خون جگر را به آینده‌هایی موکول می‌کردند که هنوز تحقق پیدا نکرده و امید هم نمی‌رود که تحقق پیدا کند، چه می‌شد؟ اگر درس‌گذشت عظمّا و سازندگان بزرگ تاریخ بشری درست دقّت کنیم، خواهیم دید قدمهای مؤثّر و تحولات سودمند و سازنده از آن شخصیت‌هایی است که علم و عملشان با روح ایمان به معنی دار - بودن هستی، زنده بوده است، و برعکس علم و عمل خالی از ایمان اگر همه دنیا را هم دگرگون کند، کاری سودمند و سازنده برای بشر انجام نمی‌دهد، اگرچه خیلی بزرگ بنماید، ولی داخل در منطقه ارزشها نمی‌باشد.

۱. «من کیستم؟» (۱) «از کجا آمده‌ام؟» (۲) «به کجا آمده‌ام؟» (۳) «به کجا می‌روم؟» (۴) «برای چه آمده‌ام؟» (۵).

از آن شخصیت‌های وارسته‌ای که در محیط خود - بلکه در قلمروی پهناورتر از محیط خود - با گفتار و تألیفات و اعمالش، در تبدیل حیات طبیعی محض نونهالان جامعه به «حیات معقول»، تلاش و تکاپوهای مخلصانه و از روی ایمان انجام داده است، دانشمند ارجمند، مرحوم آقای محمدتقی شریعتی بود. این شخصیت بی‌تردید از معلّمان و مربیان والامقام این جامعه بوده است که اثر تعلیم و تربیت و ارشادشان در جوّ فرهنگ معنی‌دار این جامعه استمرار خواهد داشت. این فقید علم و عمل و ارشاد، هزاران انسان حقیقت‌جو را به منابع چشمه‌سارهای حیاتبخش هدایت نمود، و آنان را از دشتهای سوزان «باری به هر جهت» و «سرخوشیهای اپیکوری» نجات داد. ایمان این تازه پریده از قفس ماده و مادّیات، از حرکات چشم و نشستن و برخاستن گرفته، تا نوشته‌های ارزنده و سخنان باروحش، می‌درخشید. او ایمان داشت، لذا می‌توانست در دل‌های پاکان این جامعه، بذرهای معرفت و ایمان را با آب حیات تعلیم و تربیت آبیاری نماید.^۱

۱. کیهان فرهنگی، اردیبهشت ماه ۱۳۶۶، به نقل از یادنامه استاد شریعتی، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

دکتر علی شریعتی

نامه فرزند به پدر

پدر، استاد و مرادم!

بروشنی محسوس است که اسلام دارد تولدی دوباره می‌یابد. عوامل این «بعثت اسلامی وجدانها»، که عمق و دامنه بسیاری گرفته است متعدد است، و اینجا جای طرح و تفسیرش نیست؛ اما فکر می‌کنم مؤثرترین عامل، به بن‌بست رسیدن روشنفکران این عصر است و شکست علم و ناتوانی ایدئولوژیها، و بویژه آشکار شدن نارساییها و کژیهای سوسیالیسم مارکسیستی و سوسیال دموکراسی غربی، که امیدهای بزرگی در میان همه انسان‌دوستان و عدالت‌خواهان و جویندگان راه نجات نهایی مردم برانگیخته بود، و در نهایت به استالینیسیم و مائوئیسم منجر شده، یا رژیمهایی چون اشمیت و گی‌موله و کالاهان؛ و علم هم به جای آنکه جانشین شایسته‌تری برای مذهب شود [که ادعا می‌کرد]، سر از بمب اتم درآورد و غلامی سرمایه‌داری و زور، و در نتیجه از انسان جدید، بدبختی غنی و وحشی‌ای متمدن ساخت، و آزادی و دموکراسی هم میدان بازی شد

برای ترکنازی بی‌مهاری پول و شهوت و غارت آزاد مردم و لجن‌مال کردن همه ارزشهای انسانی.

تمامی این تجربه‌های تلخ، زمینه را برای طلوع دوباره «ایمان» مساعد کرده است، و انسان که هیچگاه نمی‌تواند دغدغه حقیقت‌یابی، حق‌طلبی و آرزوی فلاح را در وجدان خویش بمیراند، در کوچه‌های علم، ایدئولوژی، دموکراسی، آزادی فردی (لیبرالیسم)، اصالت انسان (اومانیسم بی‌خدا)، سوسیالیسم دولتی، کمونیسم مادی (مارکسیسم)، اصالت اقتصاد (اکنونیسم) و مصرف‌پرستی و رفاه، به‌عنوان هدف انسان و فلسفه زندگی در فرهنگ و نظام بورژوایی و بالاخره تکیه مطلق و صرف بر «تکنولوژی و پیشرفت» یعنی تمدن و آرمانهای نظام معاصر... به بن‌بست رسید، و با آن همه امید و ایمان و شور و اشتیاقی که در انتخاب این رهگذرهای خوش‌آغاز بد انجام داشت و هر کدام را به امید حقیقت و کمال و نجات، با پشت کردن به خدا و از دست نهادن ایمان پیش گرفت، و با عشق و شتاب و فداکاری بسیار پیمود، سرش بسختی به دیوار مقابل خورد، و یا از برهوت پریشانی و پوچی و ضلالت مطلق سر درآورد، و سوسیالیسم او را به استبداد چند بُعدی، و دموکراسی به حاکمیت سرمایه، و آزادی به بردگی پول و شهوت، و حتی علم او را به انسلاخ از همه کرامتهای انسانی و ارزشهای متعالی وجودی و سلطه غول‌آسای تکنولوژی بیرحم و قتال افکند؛ و طبیعی است که اندیشه‌های بیدار و روحهای آزاد و وجدانهای سلیم و طاهر که هنوز مسخ نشده‌اند، و انگیزه‌های اصیل فطرت آدمی را در عمق وجود نوعی خویش نگاه داشته‌اند، و آتش قدسی حق و حقیقت و کمال و فلاح در کانون دلشان خاموش و خاکستر نشده است به خدا بازگردند، و قنديل مقدسی را که در آن زيت عشق می‌سوزد و از منشور بلورینش خدا می‌تابد و هستی را، و این شبستان طبیعت را، و اعماق پرگوهر فطرت و درون انسان را گرمی و روشنایی عشق و آگاهی و

خود آگاهی می‌دهد و به همه چیز معنا می‌بخشد، دوباره در اندیشه و روح زندگی خویش برافروزند، و در تلاش آن باشند که این «مشکاتِ حقیقت» را بر سقف شبستان این عصر بیاویزند، و این «مصباح هدایت» را فراراه این نسل دارند، و آینده را از پوچی و تباهی انسان و تمدن و فرهنگ و علم و هنر و کار انسان نجات دهند....

پدرِ بزرگ و بزرگوارم! آیا این تنها مایهٔ تسلیت، که همهٔ عمرتان را با خدا سر کردید، و یا سالهای زندگی را همه در راه او گام برداشتید، و در کار اشاعهٔ «کلمهٔ خدا» در این زمانه‌ای که غاسق بر همه جا سایه افکنده است، آغازگری مخلص و متقی و مؤثر بودید، تمامی رنجهایتان را التیام نمی‌دهد، و همهٔ محرومیت‌هایمان را جبران نمی‌کند؟ و اینکه راهی را که آغاز کردید، ناتمام نماند و بی‌سرانجام تمام نشد و می‌توانید مطمئن باشید که میراث مقدس ما محفوظ خواهد ماند، برایتان آرام‌بخش و بشارت‌آمیز نیست؟

من، به لطف خدای بزرگ که از این همه محبت‌های اعجاز‌گرش نسبت به خویش شرمندهام و احساس آن، قلبم را به درد می‌آورد و روحم را از هیجان به انفجار می‌کشاند، بی‌آنکه شایستگی‌اش را داشته باشم به راهی افتاده‌ام که لحظه‌ای از عمر را برای زندگی کردن و خوشبخت شدن حرام نمی‌کنم و توفیق‌های او ضعف‌هایم را جبران می‌کند، و چه لذتی بالاتر از اینکه عمر ناچیزی که در هر صورتش می‌گذرد، اینچنین بگذرد؟

و شما، اکنون که این نسل تشنه است و نیازمند، و این همه برای دست یافتن به حقیقتی از ایمان و معنایی از قرآن و سخنی از نهج‌البلاغه در تب و تاب است و چشم به راه شما و چند تنی چون شما، دریغ است که ساعات شب و روزتان جز به اطعام معنوی جوانان گرسنه و تشنه و مشتاق بگذرد... به هر حال، من به‌عنوان یکی از دست‌پروردگان علم و تقوی و ایمان شما می‌دانم که زندگی‌م را چگونه بگذرانم و هرگز در هدر دادن عمرم، که با عمر شما قابل قیاس نیست، سخاوت به خرج نمی‌دهم. شما می‌توانید

خدایی ترین کلمه خدا و محمد و علی را به این نسل که شب و روز با سکس و پول و مصرف و پوچی و یا ماتریالیسم تغذیه می شود، برسانید و خدا و محمد و علی و همه دردمندان این نسل چشم به راه و متوقع و منتظر شمايند.

فعلاً من عازم سفرم... و اکنون که نزدیک طلوع دوشنبه است و دو سه ساعتی به حرکت، پس از نماز صبح که محتاج و مصرّ از او خواستم تا درباره این سفرم با من حرف بزنند...^۱.

۱. یادنامه استاد شریعتی، ص ۵۶۱- ۵۶۵ (تاریخ نامه: دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ ش).

از «دائرة المعارف تشع»

اصلاح کرمی راسخ

استاد محمدتقی شریعتی مزینانی (۱۲۸۶ ش - ۱۳۶۶ ش)، یکی دیگر از چهره‌های بیدارگر است. وی در خانواده‌ای روحانی - در مَزینان - متولد شد. در سنین نوجوانی برای ادامه تحصیل به مشهد آمد و وارد مدرسه فاضل خان شد. و این همان زمانی بود که مقدمات برچیدن حوزه‌های علمیه به وسیله رضا خان فراهم آمده بود.

در سال ۱۳۰۶ - یا ۱۳۰۷ شمسی - در مشهد وارد فرهنگ می‌شود، که با چند ساعت تدریس در دبیرستان روزگار بگذراند، و در بقیه اوقات، درسهای حوزه‌ای خود را ادامه دهد.

پس از اینکه برنامه‌های ضد اسلامی رضا خان در مدارس دولتی شروع شد، به مدارس ملی رفت، و از سال ۱۳۲۰ شمسی، به بعد که حزب توده فعالیت شدید داشت مبارزه با آنان را، اول از کلاسها شروع کرد....

سنگر او، از سال ۱۳۲۳ شمسی، «کانون نشر حقایق اسلامی» در مشهد است، که با تأسیس آن، «توانست یکی از مدرسه‌های اندیشه

اسلامی را پی ریزد و بگستراند. کانون، مرکزی شد برای تنور فکری مذهبی، و ادای رسالت اندیشه‌ای اسلام، و شناساندن اسلام مقاوم» (محمدرضا حکیمی).

استاد شریعتی، در ضمن مجاهده فکری، برای احیای اسلام و دفاع از آن، به مبارزه سیاسی نیز برخاست.... استاد شریعتی، پیوسته در مدرسه و دانشکده و کانون و مسجد و حسینیه، به سخنرانیهای آگاهی‌بخش خود پرداخت، «تا جوهر شعوری اسلام را به درک نسلها بدهد...» (حکیمی، یادنامه استاد شریعتی، ۸۳). «استاد شریعتی، تدریجاً به صورت سنگر دفاع از اسلام، در خطه خراسان شناخته شد» (مرتضی مطهری، مقدمه خلافت و ولایت). استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، یکی از اصیل‌ترین چهره‌های تفکر اسلامی ایران، در نیم سده اخیر، و یکی از پرشورترین معلمان راستین مبارزه و جهاد است (حکیمی، یادنامه استاد شریعتی، ۸۳).

آثار فراوانی به دست استاد شریعتی، در جهت احیای فرهنگ اصیل اسلام و قرآن، برای معرفی به جوانان و روشنفکران، پدید آمده است، از جمله: تفسیر نوین، فایده و لزوم دین، چرا حسین قیام کرد؟، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، وحی و نبوت در پرتو قرآن، امامت در نهج البلاغه^۱.

۱. نقل از دایرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۳۵ - ۲۳۶، نشر شهید سعید محبتی، تهران (۱۳۷۵ ش).

محمد علی مهدوی راد

فکایده و لزوم دین

مفسر بزرگ و مصلح ارجمند، استاد محمدتقی شریعتی - رضوان الله علیه - از پیشگامان نهضت احیای تفکر دینی و قهرمانان سترگ مبارزه در سه جبهه استعمار سیاسی، ارتجاع و الحاد بود. از جمله آثار ارجمند آن مدافع بی بدیل دیانت و حریت، کتاب فایده و لزوم دین است که اکنون و از پس نیم قرن از نگارش آن، طراوت و سودمندی آن بر جای است. این کتاب از هیجده گفتار فراهم آمده است. استاد در این سخنرانیها به سه موضوع اساسی پرداخته‌اند:

(۱) فایده و لزوم دین به طور کلی و مطلق

(۲) حقانیت دین اسلام

(۳) حقانیت مذهب تشیع

استاد بر چاپ چهارم آن مقدمه‌ای نگاشته‌اند و در آن از عظمت اسلام، ارجمندی احقاق حق و بیدارگریها، چگونگی پیشرفت اسلام و... سخن گفته‌اند. و بدین سان کتاب را به گونه‌ای می‌شود فراهم آمده از ۱۹ فصل

دانست.

در گفتار اول از اهمیت دین، ضرورت تحقیق در دین و آثار دین سخن رفته و بر این نکته تأکید شده است که تنها راه سعادت دین است (ص ۳۴-۴۱)^۱.

در گفتار دوم با طرح این سؤال که آیا علم، بشر را از دین بی‌نیاز می‌کند، به نقش دین در زندگی انسان پرداخته و توضیح داده‌اند، که این نقش‌آفرینی را علم نمی‌تواند جایگزین شود (ص ۴۵-۵۶).

در گفتار سوم معنای دین را براساس فرهنگها تبیین کرده‌اند، و آنگاه بر این نکته تأکید ورزیده‌اند که دین و دین‌مداری فطری است. و در پایان این گفتار رمز پیروزی انبیا را طرح کرده و نشان داده‌اند که بیشترین عامل در پیروزی انبیا و گسترش آیین آنان همسویی آموزه‌های آنان با فطرت بوده است (ص ۵۷-۷۴).

در گفتار چهارم از ایمان به غیب سخن رفته است، با تأکید بر اینکه دانسته‌ها و آگاهیها هرگز در علم به محسوسها محدود نمی‌شود، و دنیایی ناپیدا کرانه در ورای این موجودات و محسوسات است. خداوند با توجه - دادن انسان به تفکر در آیات آفاقی و انفسی، انسان را به پرواز کردن در عوالم فراتر از آنچه در پیش دیده‌است، فرا خوانده است (ص ۷۵-۹۲).

گفتار پنجم فایده و لزوم دین را به بحث نهاده و نشان داده است که

۱. از چاپ جدید، دفتر نشر فرهنگ اسلامی (۱۳۷۶).

انسان با چراغ عقل تمام راههای سعادت را نمی‌تواند فراچنگ آورد، و آنگاه با تفسیری دقیق از آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نشان داده است که هدایت دینی، مکمل هدایت عقلانی و حافظ آن از لغزشها و کاستیهاست.

در گفتار ششم با عنوان «شادی و ماتم»، به مناسبت تقارن زمان سخنرانی با فروردین، دربارهٔ عید، شادی در زندگی، نوروز و جایگاه آن در فرهنگ ایرانی و اسلامی سخن رفته است. در پایان این گفتار نیز اشاره‌ای است به فضایل فاطمه اطهر «س» (ص ۱۱۱ - ۱۲۶).

گفتار هفتم بواقع ادامهٔ گفتار پنجم است و در جهت تکمیل آن و روشن ساختن نیازمندی عقل به دین و آموزه‌های دینی. در این بحث استاد به طور ضمنی به اتهام «کتاب‌سوزی مسلمانان» پرداخته و آن را رد کرده است. استاد این موضوع را در اثر ارجمند دیگر خود با عنوان وحی و نبوت نیز به گونه‌ای عالمانه نقادی کرده است.

استاد که تا بدین جای کتاب به گونه‌ای گویا و ارجمند از فایدهٔ دین بحث کرده و نقش آن را در سعادت انسان باز گفته و نشان داده است که جامعهٔ دینی جامعه‌ای است پاک و به‌دور از تزویر و ریا و... اکنون در گفتار هشتم و با عنوان «دین به معنای واقعی کلمه»، بدین سؤال پرداخته است که چرا در جامعه‌های دینی گاه با تزویر، ستم، و... مواجهیم. استاد با سوزی درخور مصلحی دردمند، از «عمل» سخن گفته و تأکید کرده است که آموزه‌های دین در صورتی نقش خواهند آفرید که در عینیت رفتار انسانها تحقق یابند. بدین‌سان و در تکمیل بحث هشتم، در گفتار نهم از نشانه‌های ایمان سخن گفته است، و در پرتو آیات و روایات، از جمله رأفت و امانتداری را به عنوان نشانه‌های مؤمن ذکر کرده است.

گفتار دهم و یازدهم ویژه شخصیت مولی است. کسانی که با آثار استاد آشنا شد و از زندگانی او مطلع هستند، شیفتگی و شیدایی او را نسبت به علی «ع» می‌دانند. کتاب خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت او، به گفته علامه محمدتقی شوشتری - رضوان الله علیه - «بهترین کتاب در امامت در عصر حاضر» است. و نمونه‌ای است از عشق آن بزرگوار به علی، و نشانه‌ای است از سوز و گداز آن فقید علم و تحقیق در آستانه مولی^۱.

استاد در گفتار دهم از شخصیت مولی سخن گفته است و با گزارش آراء و اندیشه‌های دیگران درباره مولی - که سرّ دلبران را در حدیث دیگران یافتن خوشتر است - به گونه‌ای دلپذیر عظمت مولی را نمایانده است. استاد به مناسبتی از چهره منور تاریخ اسلام، حضرت ابوطالب، یاد کرده است و بدین مناسبت در پانوش، بحثی ارجمند و درازدامن سامان داده است در باب ایمان ابوطالب که از بهترین بحثها در آن باره است (ص ۱۷۶ - ۱۸۴).

گفتار یازدهم در تکمیل گفتار دهم است، در اثبات ولایت و وصایت مولی «ع». در آن روزگاران که استاد این گفتارها را ایراد می‌کرد، هجوم ملحدان و شیاطین به ساحت دین بسی گسترده و شبهه‌آفرینی آنها بسی وسیع‌تر بود، و استاذ سدّ نیرومند و مدافع خستگی‌ناپذیر دین و تشیع در آن روزگاران (بنگرید به مقدمه استاد شهید مطهری بر چاپ اول خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، که از نقش استاد در این میان سخن رفته است). از جمله این شبهه‌ها و نیرنگها، یکی این بود که شیعه و تشیع ساخته و پرداخته ایرانیان است! استاد در گفتار دوازدهم با عنوان «ایرانیان تشیع را اختراع نکردند»، به این مطلب پرداخته و پیشینه تشیع را در متون کهن جستجو کرده و این عنوان را در روایات رسول الله «ص» و در تفاسیر

۱. رک: یادنامه استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، مقاله «نگاهی به خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت»، محمدعلی مهدوی‌راد، ص ۴۶۷ به بعد.

آیات نشان داده است.

جایگاه والای زن از دیدگاه اسلام، گفتار بعدی این مجموعه است که با توجه به چگونگی شیوه‌های فرهنگ‌ستیزان در آن روزگاران درباره حقوق و مسائل مرتبط با زن، سخنی است سخته و پخته.

انگیزه قیام امام حسین «ع» بحث چهاردهم مجموعه است.

در گفتار پانزدهم از حیرت‌زدگی مردمان در جهان برای یافتن حق سخن گفته‌اند و آنگاه از شخصیت والای رسول‌الله بحث کرده‌اند. سپس از کین‌توزیها و شیطنت‌های دشمنان علیه اسلام سخن گفته‌اند، و بالاخره بحث پایانی، بحثی است بسیار دلکش و خواندنی درباره اعجاز قرآن کریم. آنچه آمد به یمن چاپ جدید این اثر ارجمند بود که با حروفی زیبا و چشم‌نواز چهره بسته است. این چاپ براساس چاپی است که به سال ۱۳۵۴ و از روی چاپ چهارم آن و با اشراف مستقیم استاد انجام شد. چاپ‌های پیشین این مجموعه، فهرست تفصیلی مطالب را نداشت. در آن سال یکی از ناشران خراسان از این بنده که سالهای آغازین تحصیل علوم اسلامی را در مشهد می‌گذراندم و شیفته استاد بودم و مکرر به محضر استاد می‌رفتم و از چشمه‌سار زلال دانش آن بزرگوار در حدّ توان بهره می‌بردم، خواست که اجازه نشر این کتاب را از محضر استاد بخواهم. استاد اجازه دادند و چون خود کتاب را نداشتند، من نسخه خود را خدمت استاد دادم. استاد پس از بازنگری، آن را بازگرداندند، و کتاب براساس آن حروفچینی شد. کتاب تنها عناوین گفتارها را داشت. از این رو پیشنهاد کردم که فهرست تفصیلی آن نوشته شود. استاد پیشنهاد را پسندیدند، ولی فرمودند مرا اکنون حال چنین کاری نیست و امر کردند که بنده عهده‌دار آن شوم.

حسن ظن استاد را بر دیده نهادم و چنان کردم، استاد آن را بازنگریستند و تشویق فرمودند و کتاب با آن فهرست چاپ شد (مشهد، کانون نشر کتاب، ۱۳۵۵). آن فهرست اکنون عیناً با صفحات این چاپ سنجیده شده است، اگرچه گاهی این سنجش دقیق نیست.

دیگر اینکه در آن چاپ در ذیل گفتار شانزدهم که استاد از دیگرگونی فکری و اعتقادی جامعه عرب سخن گفته است، نشان داده‌اند که چگونه از آن همه طغیانگری، فساد و غارتگری مردمان، در سایه آموزه‌های دین به ایثار و از خودگذشتگی دست یافتند.... از چاپ زیبای این اثر بسی خشنودم، و خدای را سپاسگزارم که به یمن این نشر، این قلم لرزان را فرصتی برای پاسداشت آن بزرگمرد عنایت کرد. رضوان الهی ارزانی آن روح منور باد^۱.

۱. این مقاله (نوشته حجة الاسلام، محمدعلی مهدوی راد)، از مجله آینه پژوهش نقل شد، شماره ۴۷ (سال هشتم، شماره پنجم، آذر - دی ۱۳۷۶).

محمد اسفندیاری

مفسر نوکرامی قرآن

استاد محمدتقی شریعتی از مصلحان و نوگرایان اسلامی و از پیشقراولان تفکر جدید اسلامی در ایران معاصر است. وی در برنامه‌های اصلاحی خویش تکیه به قرآن داشت و از مفسران و قرآن‌شناسان بزرگ این عصر به شمار می‌رفت. تفسیر وی از واپسین جزء قرآن - که ذیل عنوان تفسیر نوین به دریای سیاه مرکب فرو رفته - دل‌های بسیاری از جویندگان دانش قرآن را سفید کرده است.

گرامی گردانندگان مجلهٔ یثبات - که از آخرین نسل شاگردان استاد شریعتی و از شیفتگان اویند - نظر به معرفی این مرد قرآنی در این مجلهٔ قرآنی داشتند. مقالهٔ حاضر عهده‌دار بیان کمی از بسی از ابعاد زندگی و اندیشه‌های این عالم ربّانی است. باشد که خوانندگان قرآن‌پژوه این میریده را به کار آید و چنان‌که را شوق قرآن‌جوئی افزاید. والی‌الله‌المحیر.

دورهٔ تکوین شخصیت و تحصیلات

محمدتقی شریعتی، در سال ۱۲۸۶ شمسی، در روستای مزینان از توابع سبزوار، در خانواده‌ای که از طرف پدر و مادر روحانی بود، زاده شد. پدرش آقا شیخ محمود، که از تحصیلات عالی برخوردار بود، به فتق و رتق امور شرعی اهالی مزینان اشتغال داشت. جدّ او، مرحوم آخوند ملا قربانعلی، که به «حکیم آخوند» اشتهار داشت، از شاگردان برجستهٔ حاج ملا هادی سبزواری (صاحب منظومه) بود و میان او و حاجی، که سالها افتخار درک محضر او را داشت، مکاتباتی فلسفی به جای مانده است. در چنین خانواده‌ای که اهل قبله و قلم بودند، به مکتبخانه رفت و پس از سپری کردن آن دوره به تحصیل علوم دینی پرداخت. برخی از کتابهای دورهٔ مقدّمات را نزد پدر و عمویش در مزینان فرا گرفت و سپس برای ادامهٔ تحصیل روانهٔ حوزهٔ علمیهٔ مشهد شد و در یکی از حجرات مدرسهٔ فاضل خان اقامت گزید.

مرحوم شریعتی با کوشش و پشتکار کم‌مانندی در این مدرسه به درس و بحث مشغول شد، و به مصداق «لَا يُدْرِكُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجِسْمِ»، راحتی را به خویشتن حرام کرد. شبها بدون اینکه رختخواب خویش را بگسترد، اندکی به روی کتاب می‌خسبید و سپس سراسیمه از بیم از دست رفتن وقت برمی‌خاست و مطالعه را پی می‌گرفت. روزی رختخواب خویش را - که همیشه به آن تکیه می‌زد و درس می‌خواند - می‌گسترد و ملاحظه می‌کند که چون مدتها آن را نگشوده بود بید زده و پوسیده شده است.

نخستین استادی را که در این مدرسه به محضرش شتافت، عبدالجواد ادیب نیشابوری (ادیب اول) بود. سپس هنگامی که ادیب اول درگذشت (۱۳۴۴ ق)، به درس شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری (ادیب ثانی) حاضر شد، و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و بدیع را در محضر این دو استاد نادرالمثال ادبیات عرب فرا گرفت.

محمدتقی شریعتی، کتاب قوانین الاصول را نزد مرحوم حاج شیخ محمدکاظم دامغانی و شرح لمعه را نزد مرحوم ارتضاء و حاج میرزا احمد مدرّس یزدی، و مکاسب را در محضر مرحوم فقیه سبزواری، و بقیة دروس سطح را در محضر استادان بزرگی چون شیخ هاشم قزوینی، میرزا ابوالقاسم الهی و دیگران فرا گرفت.

در این زمان بود که مدارس و حوزه‌های علمیّه به امر رضا شاه برچیده می‌شد و طلاب را باجبار به نظام وظیفه روانه می‌کردند. این امر گرچه موجب از رونق افتادن تحصیل و تدریس در حوزه‌ها گردید، ولی استاد شریعتی با تحمّل مشقّت و عسرت به تکمیل دروس سطح پرداخت، و چون برای نیل به درجه اجتهاد - که برای چنین مقصودی در مشهد اقامت گزیده بود - با چنین مانع بزرگی روبرو شد، تصمیم گرفت که برای شناساندن اسلام به نسل جوان به وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) رود.

فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی

از سال ۱۳۰۹، فعالیت‌های اجتماعی استاد با تدریس در مدرسه «شرافت» و «فردوسی» و «ابن یمین» و «فیوضات» در مشهد آغاز شد. همزمان با تدریس در این دو مدرسه، مدیریت آن نیز به او واگذار شد، وی با کوشش و پشتکار کم‌مانندی به پرورش جوانان پرداخت. هنگامی که علی‌اصغر حکمت، وزیر وقت آموزش و پرورش، به مشهد آمد و از مدرسه‌ای که استاد شریعتی مدیریت آن را به عهده داشت دیدن کرد، با تعجب و در مقام تحسین گفت: «چنین مدرسه‌ای در انگلستان هم نیست». و البته مدرسه‌ای که مدیر و معلم آن شریعتی بود و با زمزمه محبتش شاگرد گریزپای را در جمعه به مدرسه می‌آورد و خود تا پاسی از شب در مدرسه می‌ماند، نمونه و بی‌بدیل بود.

ایشان از معتقدان متصلّب و سرسخت همبستگی دین و سیاست بود، از این رو ورود در مسائل سیاسی را بر خود فریضه و وظیفه قلمداد می‌کرد. راه استاد از کسانی که قائل به جدایی دین از سیاست بودند و یا کسانی که به همبستگی دین و سیاست اعتراف داشتند و با وجود این خود در مسائل سیاسی حضور نمی‌رساندند و «اعتزال سیاسی» پیشه می‌کردند، جدا بود. استاد شریعتی نه تنها «متفکر»، که «فعال» نیز بود و تلاقی «دانش» و «کنش» و «عقیده» و «جهاد» بود.

از سال ۱۳۲۰، همزمان با اشغال ایران از سوی قوای مهاجم روس و انگلیس و با باز شدن نسبی فضای سیاسی و آزادی «گروه پنجاه و سه نفری» و فعالیت پردامنه «حزب توده»، استاد شریعتی به صحنه سیاست پا گذاشت و در مصاف با مظالم رژیم شاه و ایدئولوژی و سیاست وابسته حزب توده - یک‌تنه - در استان خراسان بدپا خاست.

تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی

استاد محمدتقی شریعتی در سال ۱۳۲۰، به تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی پرداخت. این کانون برنامه خویش را در منزل یکی از دوستان استاد آغاز کرد و استقبال جوانان و اقشار مختلف از برنامه‌های آن موجب شد که محل برگزاری آن به مکان مناسب‌تری انتقال یافت. بدین ترتیب کانون نشر حقایق اسلامی، به رهبری استاد شریعتی، از سال ۱۳۲۳ با دامنه وسیع‌تری، به عنوان یکی از پویندگان «تفکر جدید اسلامی»، به فعالیت جدی و سرنوشت‌سازی دست یازید.

رؤوس برنامه‌های فکری و سیاسی مرحوم شریعتی در کانون نشر حقایق اسلامی، در موارد ذیل خلاصه می‌شود:

۱. نشان دادن معایب مارکسیسم و محاسن اسلام؛
 ۲. نشان دادن معایب اسلام ارتجاعی و معرفی اسلام اصیل؛
 ۳. نشان دادن مظالم رژیم شاه.
- سزاست که بیانات استاد را در این زمینه گوش فرا دهیم:

عملکرد کانون و فعالیت ما در کانون براساس برنامه‌ای صورت می‌گرفت که تشخیص داده بودیم اگر بر آن مبنا حرکت کنیم، به فضل الهی، پیروز خواهیم بود. مبارزه ما در کانون در سه جهت صورت می‌گرفت و - به عبارت دیگر - ما به سه طریق، مبارزه می‌کردیم: نخستین مرحله مبارزه ما با حزب توده بود. در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می‌کوشیدیم بی‌پایگی مارکسیسم را نشان بدهیم، در برابر، از اسلام سخن می‌گفتیم و ارزشهای اسلام را مطرح می‌کردیم. حاصل این طرز عمل این بود که اغلب جوانان که اسلام را نشناخته و فریفته تبلیغات سوء دیگران شده بودند، ناگهان به خود آمدند و نه تنها به سوی اسلام

کشیده می‌شدند، بلکه برای همیشه از تبلیغات نادرست دشمنان اسلام قطع رابطه می‌کردند.

دومین مرحله مبارزه ما متوجه عوارض دینداری سنتی و توارثی بود. یعنی آن نوع دینداری که دین را واسطه نوعی تخدیر و خرافات و اطمینان خاطرهای بی‌دلیل معرفی می‌کرد. دینداری آنها نه تنها مفید نیست، بلکه مضر هم هست. این قبیل اشخاص کسانی هستند که به جوهر راستین و متحرک دین اسلام دست نیافته‌اند، و به همین دلیل هم، دین اسلام را آن‌گونه شناخته‌اند که به جای ایجاد هر حرکت و تحولی، موجب بی‌حرکتی، خرافاتی بودن و تسلیم و رضای کورکورانه‌شان شده است. از آنجا که این شیوه شناخت و تلقی از دین برای این قبیل دینداران به مرور زمان توسط دیگران معرفی و تفهیم شده بود، مبارزه کردن با آنها و ایجاد دگرگونی در بینش آنها نسبت به اسلام و دین کار چندان ساده‌ای نبود.

سومین مرحله مبارزه ما در جهت مظلّم دستگاه حاکم بود. عمّال دستگاه هم در همان ایّام، هر روز به یک بهانه، ما و اعضای کانون را اذیت می‌کردند و این آزار و اذیت ادامه داشت تا روزی که در کانون را بستند و ما را به زندان بردند.

اندکی تأمل و دقّت در برنامه‌های فکری و سیاسی ایشان، نمایانگر گستردگی دانش و عمق بینش و شعور اجتماعی و شناخت او به زمان است. از سویی با معرفی اسلام اصیل و عرضه آن به تشنگان، سیمای مکتوم و غریب آن را، که به مثابه پوستین وارونه‌ای گردیده بود، آشکار می‌نماید و آن را از زندان ارتجاع و خرافات آزاد می‌سازد، و از سویی دیگر در مصاف با ستمهای رژیم ددمنش پهلوی، به مبارزه‌ای آزادیبخش برای رهایی مسلمین از چنگال خونین و زندان سهمگین حکومت استبداد اقدام می‌کند؛ یعنی هم به «آزادی اسلام» از «زندان ارتجاع» دست می‌یازد

و هم به «آزادی مسلمین» از «زندان استبداد».

بدین‌سان استاد شریعتی دغدغه اسلام و مسلمین را، توأمان، در نظر داشت. از طرفی به دریافتهای متجربانه و ارتجاعی نهیب و نقد می‌زند و بی‌پایگی و بطلان «جمود ارتجاع» را با قرآن و برهان آشکار می‌سازد، و از طرفی دیگر از اوضاع رقت‌بار و انحطاط مسلمین متأثر و متأسف می‌شود و برای رهایی آنها از «جور استبداد» و اعاده سیادت و سعادت نخستین تلاش می‌کند. می‌کوشد تا به «تجدید حیات اسلام و مسلمین» - که هدف قانون نشر حقایق اسلامی بود - دست زند. و در مبارزه با «جمود» و «جور» نشان می‌دهد که برآستی هم «مُحیی اسلام» است و هم «مُحیی مسلمین». او در عین حال که با پیرایه‌زدایی از سیمای اسلام و بهسازی حیات مسلمین به مبارزه با «تجَر» و «جور» می‌پردازد، رسالت دیگری را نیز به دوش می‌کشد: مقاومت در برابر «تهاجم مارکسیسم» و نشان دادن اعتلای اسلام و مسلمین در برابر آن.

طبل برابری مارکسیسم در میان بسیاری از جوانان و تحصیلکردگان آن زمان، توخالی ننموده بود و بلکه آواز دهل آن نیز، که از انقلاب پیروزمند اکبر و موفقیت شوروی در جنگ جهانی دوم به صدا درآمده بود، طنینی خوش می‌نمود. جاذبه کاذب مارکسیسم و شعارهای پرشدت و حدت آن، که متناسب با شور و روحیه سرکشانه نسل جوان تنظیم شده بود، دسته دسته جوانان این سرزمین را به باتلاق خویش می‌کشاند. حزب توده نیز که با پشتوانه‌ای از آن سوی مرزها تقویت می‌شد، به تألیف و ترجمه صدها کتاب و روزنامه و مجله درباره مارکسیسم همت می‌گماشت. در مقابل، دفاعیات و احتجاجات اغلب عالمان آن دوران، به تقلید از پیشینیان، بیشتر در برابر یهودیت و مسیحیت رو به احتضار بود. تو گویی رسالت صیانت از بیضه فکری اسلام پیوسته در برابر این دو دین تحقّق می‌پذیرفت. بدین ترتیب در مقابل سیل بنیان‌افکن مارکسیسم، احتجاجی...

– که درخور نیازها و شبهات رایج آن زمان باشد – صورت نمی‌پذیرفت، سهل است که با احتراز و نادیده گرفتن آن، فکر «الباطلُ یَمُوتُ بترکِ ذِکره» در سر پرورده می‌شد.

در چنان هنگامه‌ای که مارکسیسم و الحاد و حزب توده به هدم دین کمر بسته بودند، و استان خراسان و جوانان آن سامان را – چون خطّه آذربایجان – محلّ ترکتازی خویش قرار داده بودند، استاد شریعتی یک‌تنه به پا خاست. دفاع از کیان اسلام و عیان کردن کژیها و کاستیهای مارکسیسم را مطمح نظر قرار داد، و اعتلای اسلام و تفوّق آن را در برابر طوفان مارکسیسم نشان داد. مایه‌های قوی علمی، رأی صائب و ارادهٔ ثاقب، او را در انجام این رسالت مدد رساند، و مُنجی و راهبر و «سقراط خراسان» گرداند. همو در این زمینه می‌گوید:

آن وقتها این فلسفه تازه بود و ضرورت داشت ابتدا با این فلسفه آشنا شوم و چاره نداشتم جز اینکه همهٔ کتابها، نوشته‌ها و مجله‌های مربوط به فلسفهٔ کمونیزم را بخوانم تا بتوانم با بصیرت مبارزه کنم. و اینچنین بود که آن سالها در شبانه‌روز بیش از چهار ساعت نتوانستم بخوابم. آن سالها را به عنوان سالهای بی‌خوابی به یاد دارم و هرگز هم فراموش نمی‌کنم.

بدین‌سان نتیجهٔ روشنگری و آگاهی‌پراکنی او بود که حزب توده هرگز نتوانست آن غائله‌ای را که در آذربایجان به راه انداخت، در خراسان نیز به راه بیندازد.

باری، رؤوس برنامه‌های کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری مرحوم استاد شریعتی، چنان است که در فوق بدان اشارت رفت.

مجاهدات سیاسی و عقیدتی

استاد شریعتی، با شروع چهاردهمین دوره مجلس شورا، در اسفند ۱۳۲۲، تا سقوط دولت دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲، در صحنه‌های مختلف سیاسی حضور داشت. نخست در جبهه ملی به فعالیت پرداخت و سپس به نهضت مقاومت ملی پیوست و تأسیس و سازماندهی و رهبری آن را در استان خراسان به عهده داشت. او در سال ۱۳۳۱ نامزد مردم مشهد در هفدهمین دوره مجلس شورا، و مستظفر به حمایت کتبی مرحوم آیت الله کاشانی از نامزدی خویش بود. ولی به علت تشنج آفرینیها و مداخلات عوامل دربار برای جلوگیری از ورود استاد شریعتی به مجلس، انتخابات آن شهر متوقف شد، و سوگمنده، دوره هفدهم مجلس از برکت حضور عالمی ربّانی با سنت و سیاست محمدی - علوی بی نصیب ماند.

در سال ۱۳۳۶ که به مراکز نهضت مقاومت ملی حمله شد، استاد شریعتی با شانزده تن از یاران و شاگردان خویش، به اتهام مخالفت با شاه و ایراد سخنانی و تحریک افراد، دستگیر شد و با هوایمای نظامی به تهران و از آنجا به زندان قزل قلعه روانه گردید و بیش از یک ماه در سلول انفرادی حبس شد. بار دیگر در سال ۱۳۵۲ به جرم اینکه پدر دکتر شریعتی بود! دستگیر و - درواقع - گروگان گرفته شد تا دکتر شریعتی، که مخفی شده بود، خود را معرفی کند. این بار استاد شریعتی بیش از یک سال در زندان اوین و قصر محبوس شد.

در سال ۱۳۴۵، استاد شریعتی به دعوت استاد شهید مطهری و هیئت مدیره حسینیّه ارشاد، برای ایراد سخنانی در حسینیّه ارشاد به تهران دعوت شد. وی به این دعوت، که با اصرار نامبردگان و وساطت آنها در نزد مرحوم آیت الله العظمی میلانی همراه بود، پاسخ مثبت داد و تا سال ۱۳۴۹

در تهران رحل اقامت افکند.

حاصل سخنرانیهای حسینیّه ارشاد - که این مؤسسه همسو با برنامه‌های کانون نشر حقایق اسلامی بود - دو کتاب گرانسنگ وحی و نبوت در پرتو قرآن و خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت است.

همچنین استاد شریعتی در سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶، به سبب در بند بودن مرحوم آیت‌الله طالقانی، که با یکدیگر سنخیت و مشابهت فکری و بینشی داشتند، به نیابت ایشان در مسجد هدایت به تفسیر قرآن پرداخت و دلهای مشتاقان و تشنگان حقیقت و هدایت را از سرچشمه زلال وحی سیراب ساخت.

استاد در سال ۱۳۴۹ به مشهد برمی‌گردد؛ اما پس از چندی هیئت مدیره حسینیّه ارشاد بار دیگر از ایشان تقاضای سخنرانی در آن مؤسسه می‌کند و برای انجام این مقصود مرحوم آیت‌الله العظمی میلانی را واسطه می‌کنند. اما ایشان، ضمن عدم قبول بازگشت استاد شریعتی به تهران، می‌گویند: اگر دو تا محمدتقی شریعتی بود، یکی را به شما برای حسینیّه ارشاد و تهران می‌دادیم؛ چون یکی است، این برای مشهد لازم است. و چنین بود که ایشان تا پایان عمر در مشهد ماند.

بی‌شک یکی از درخشان‌ترین و برجسته‌ترین خدمات و مجاهدتهای استاد شریعتی، معرفی اسلام به صورت دینی اجتماعی و جامعه‌ساز و متحرک و حرکت‌آفرین بود. می‌گفت:

باید دینداران بدانند که تنها به بعضی از اعمال عبادی قناعت کردن و وظایف اجتماعی را مهمل گذاشتن برخلاف فرمان دین است... در اسلام هیچ امری، بعد از اصول دین، یعنی توحید و نبوت و معاد، بالاتر از زمامداری و حکومت نیست؛ هیچ امری بدون استثنا، زیرا امر به معروف و نهی از منکر - که جمیع اعمال خیر و همه نیکیها نسبت به آن بسیار کوچک است - فقط به حکومت حق و

عدل، زنده و معمول و با حکومت جور، مرده و متروک می‌شود....
بنابراین تمام اهتمام مسلمانها باید صرف این شود که زمامداری
بر سر کار باشد که با اجرای قوانین و دستورات اسلام، جامعه‌ای
مرفّه و سعادتمند خواهند داشت.

در بینش او اسلام تنها یک سلسله دستورات شخصی - که به تزکیه
نفس و رابطه روحانی فرد با خدا منحصر باشد - نیست؛ بلکه دینی است که
برای رسیدن به لاهوت باید از ناسوت گذشت و برای رسیدن به خدا باید
از میان خلق رفت و لازمه تزکیه نفس و رابطه با خدا، مبارزه با طاغوت و
کفر ورزیدن بدان است.

اسلامی که او مبلّغ و معرّف آن بود، جوهری انقلابی و حماسی و
پیکارگر داشت و یک پای آن در اجتماع و سیاست بود. سوگمندان این
بخش از تعلیمات استاد کمتر در «آثار کتبی» او درج شده است. گو اینکه
«آثار وجودی» آن استاد، که صدها شاگرد مبارز و انقلابی و از جمله
مرحوم دکتر شریعتی بود، گواه روشنی است بر این بخش درخشان و
برجسته کارنامه او؛ یعنی اسلام به عنوان دینی اجتماعی و انقلابی و
حماسی....

پیراستن پیرایه‌ها

از دیگر اصلاحگرها و خدمات مؤثر استاد شریعتی، زدودن و
پیراستن خرافات از اسلام بود که آن را از تحرّک و جنبش بازداشته بود.
ژرف‌بینان دانند که چنین کاری چسان مشکل و خطیر است، و چگونه
کسانی را که با بهره کمی از معرفت در این راه خرامیده‌اند، به زمین افکنده
است. پیداست که اولاً تعیین مصداق خرافات کار دشواری است؛ ثانیاً

اغلب خرافات و زنگارهایی که به وجود آمده، به اصیل‌ترین و ناب‌ترین مفاهیم اسلامی، چون قرآن و امامت و شعائر دینی، دوخته شده است. و گفتن ندارد که پیراستن آن خرافات و پاس داشتن آن ارزشها، کاری بغایت دشوار است؛ ثالثاً در پیراستن پیرایه‌ها و خرافات، سر و کار با احساسات و عواطف مردمی است که حظی از منطق و دلیل ندارند و بزودی جریحه‌دار می‌شوند.

او با وجود چنین موانع و مشکلات مردافکنی که در پیش بود، به پیراستن پیرایه‌ها و خرافاتی که موجب گریز نسل جوان و تحصیلکرده از اسلام می‌شد، پرداخت و غالباً به این شعر تمثّل می‌جست:

دین تو را در پی آرایش‌اند
در پی آرایش و پیرایش‌اند
بس که ببستند بر او برگ و ساز
گر تو ببینی نشناسیش باز

دغدغه در موضوع علم و عقل و دین

دغدغه و تشویش خاطر استاد شریعتی درباره یکی از مسائل پیشینه‌دار حیات فکری بشر، یعنی «علم» و «عقل» و «دین»، چیزی نیست که بتوان از آن گذشت. وی در این موضوع تحقیقات مفیدی داشت که حاصل آن را در کتابهایش می‌توان دید....

او برای اثبات توافق و همبستگی علم و عقل و دین، به دو اقدام مهم و اساسی دست یازید: نخست به پالایش آرایشها و خرافه‌های دینی پرداخت و کوشید با خرافه‌زدایی و پالودن پیرایه‌ها از دین، سیمای متین و منطقی دین را از اتهام ضد علم و عقل بودن بشوید. او نشان داد که دین سره و رسته از اوهام توده، کاملاً با علم و عقل سازگار است. آنچه با این دو

معارض است، خرافه‌های دینی است و حساب آن چیز دیگری است. کار دیگرش در نشان دادن توافق علم و عقل و دین، تفسیر قرآن و مفاهیم اسلامی با اصول علمی بود. وی در تفسیر قرآن از دستاوردهای علمی بهره می‌گرفت و تقدّم فضل و فضل تقدّم قرآن را در گشودن و شکافتن مسائل علمی نشان می‌داد. صفحات آغازین تفسیر نوین و بالاخص کتاب فایده و لزوم دین، که بخشی از آن به «نیازمندی عقل به دین» و «فایده و لزوم دین» اختصاص داده شده است، نظریات استاد شریعتی را در اثبات همبستگی و توافق علم و عقل و دین به دست می‌دهد.

بازگشت به قرآن

استاد شریعتی برای تجدید اسلام و مسلمین، اندیشه «بازگشت به قرآن» را پی افکند و معتقد بود که برای احیای تفکر دینی و بیداری «ملل اسلامی از خواب غفلتی که مانند خواب اصحاب کهف چند قرن به طول انجامید، باید به قرآن پناه برد». جلسات تفسیری او در کانون نشر حقایق اسلامی و در منزل آیت‌الله العظمی میلانی [در مشهد] و مسجد هدایت و حسینیه ارشاد [در تهران] و بالاخص تفسیری که بر جزء سی‌ام قرآن نوشت، مولود میمون عزم احیاگری اوست.

وجه تمایز او از بسیاری دیگر از مفسران و معلمان قرآن، در شیوه تعلیم و تفسیر قرآن نبود. گرچه موشکافیهای آموزنده و ارزنده و جدید در تفسیر قرآن داشت و نیز بدین جهت نام «نوین» را بر تفسیر خویش نهاد، اما آنچه او را از بسیاری دیگر از مفسران قرآن متمایز و برجسته می‌سازد، انگیزه او در ورود به قرآن و تفسیر آن است.

تفسیر او از قرآن تحقیق برای تحقیق و جدای از عمل نبود که تنها بر توّرم و حجم بیشتر تفسیرنگاری افزاید و فقط برای «تدریس مدرسه» و

«تجوید مسجد» به کار آید، سهل است که تجوید را - چنانکه امروزه رایج است - «حجاب قرآن» می‌دانست و افسوس می‌خورد و می‌گفت که اهتمام مسلمانان منحصرأً به حفظ قرآن (وجود ذهنی) و قرائت قرآن (وجود لفظی) و کتابت قرآن (وجود کتبی) محصور شده است و سوگمندان از وجود خارجی (عینی) آن در اعمال و رفتار خویش غافل گشته‌اند.

مقصود او از پرداختن به قرآن، تجدید حیات نخستین مسلمین و تحقق قرآن در زندگی آنها بود. بدین هدف بود که وی قرآن را از چارچوب درسته و سربسته «مدرسه» و «مسجد» نجات داد و آن را به «محراب» زندگی برد. خواست و آرزوی او، وجود خارجی و عینی بخشیدن به قرآن و بیداری مسلمین از طریق بازگشت به آن بود. در مقدمه تفسیر نوین، که با عنوان «بیداری مسلمین» آغاز می‌شود، مقصود او را از تفسیرنگاری می‌توان دریافت:

از زمانی که مردانی بزرگ مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده برای بیداری امت اسلامی قیام کردند تا امروز در همه دنیای اسلام دانشمندانی بصیر و مصلحانی مخلص و مجاهد با تحمل ضررها و احتمال خطرهای کوشیده‌اند تا افکار و عقول مردم را روشن سازند، و سرّ ترقیات سریع و عجیب مسلمین صدر اسلام و علل و موجبات انحطاط کنونی آنها را تشخیص و توضیح دهند و راه چاره را باز یابند و باز نمایند.

آنچه این دانشمندان دلسوز و مجاهد و این محققان چاره‌جو و رجال اصلاح‌طلب، با اختلاف در مذاق و مشرب و با تفاوت در انتخاب راه و کیفیت عمل، عموماً از سید جمال تا سید قطب بر آن اتفاق دارند و در طی مقالات و رسالات و تألیفات خود آن را تشریح و توضیح نموده، با ادله محکم و شواهد زنده و روشن مدلل و مبرهن ساخته‌اند، این است که برای رهایی مسلمین از انحطاط و ذلت کنونی و رسیدن به عزّت و سعادت نخستین لازم است که

اسلام حقیقی شناخته شود، و پندارهای بی‌اساس و اوهام باطلی که به نام افکار و عقاید دینی در بین توده عوام - حتی در میان بعضی از خواص و طبقه روشنفکر و درس خوانده نیز رواج یافته - از میان برود و حقایق دستورات این دین مبین بر همه معلوم و بدرستی معمول و مجری گردد....

با مراجعه به این کتاب مقدس می‌توان جمیع انحرافات فکری و اعتقادی و عملی مسلمین را که به وسیله بیگانگان مفسد و مغرض، یا خلفا و حکام جور و یا جهل خود مسلمانها و یا هر عامل و موجب دیگر در طول تاریخ پدید آمد، تشخیص داد و راه راست را باز شناخت. بنابراین درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفاسد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست.

شیفته و شارح نهج البلاغه

اینک که از کوششهای استاد شریعتی در بنیان نهادن اندیشه بازگشت به قرآن سخن رفت، دریغ است که از تعلق خاطر و ارادت او به پیشوایش علی «ع» و نهج البلاغه، بدون اشارت مختصری، گذشت. او را درباره بینش و منش و کنش علی «ع» و اثبات حقانیت خلافت و ولایت آن امام، تحقیقات سودمندی است که به قبول نظر علامه امینی و علامه شوشتري رسیده است. تعلق خاطر او را به پیشوایش علی «ع» از این سخن نغز و پرمغز می‌توان یافت: علی قرآن ناطق است. آنچه در قرآن مسطور است در وجود علی مشهود می‌باشد. هرچه را قرآن بیان نموده، علی به عیان نموده است. وجود معارف و حقایق در قرآن کتبی است و در علی واقعی و عینی.

او را به نهج البلاغه نیز التفات و عنایت کم‌مانندی بود و اشراف و احاطه‌ای کم‌نظیر و ستودنی به آن داشت. بیش از نیمی از نهج البلاغه را در

حفظ داشت و بخشی از آن را ترجمه کرد و از معدود کسانی بود که نهج البلاغه را از انزوا به در آورد و غبار نسیان را از سیمای آن زدود.

زهد و خویشتن‌بانی

نیم قرن حیات پربرکت استاد شریعتی در تجدید حیات اسلام و مسلمین، آمیخته به زهد و فقر اختیاری و قناعت بود. وی در زندگی با پاکدامنی و سبکباری و دور از تعلقات دنیوی زیست و یکسره بر دنیا و مافیها پنج تکبیر زد. ذره‌ای از حلاوت دنیا را به کام خود حلال نکرد و گوشه‌ای از دامن خود را به دنیا نیالود و در سراسر زندگی با تحمل اختیاری هرگونه فقر و قناعت، به رفاه و آسایش تن نداد. علی‌رغم آنکه می‌توانست از امکانات مناسب مادی و تسهیلات فراوان زندگی برخوردار باشد، از آن چشم پوشید و علی‌وار پیشانی بر خاک نهاد و دل از خاک برداشت.

نظر آنان که نکردند درین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب‌نظرند

پس از برکناری دکتر شریعتی از تدریس در دانشگاه، عمّال شاه او را به واماندگی در معیشت و اداره زندگی تهدید کردند و با این ترفند قصد تطمیع و سر در دنیا کردن او را داشتند. ولی دکتر شریعتی به آنها گفت که به موجب و حقوق دولت نیازی ندارد و با ثروت و میراث پدرش زندگی می‌کند! می‌پرسند که از پدرت چه سرمایه‌ای داری؟ دکتر شریعتی می‌گوید: «فقر»!...

نصیحت استاد شریعتی

در پایان سزاست نصیحت دلپذیری را که این بنده از استاد شریعتی شنیده‌ام، برای دل‌های نصیحت‌پذیر نقل کنم. به سال ۱۳۶۱، با کوله‌باری از سوالات برای کسب برکات و افاضات به محضر استاد بار یافتم.

لَا قَيْئُتُهُ وَرَأَيْتُ النَّاسَ فِي رَجُلٍ
وَالذَّهْرَ فِي سَاعَةٍ وَالْأَرْضَ فِي دَارٍ

در آغاز، نوشته‌ای که بر بالای کتابخانه ایشان نصب شده بود، توجه مرا جلب کرد: «از بحث سیاسی معذورم». لب فرو بستم و گفتمش: حضرت استاد! تقاضای نصیحتی دارم که آن را به عمر خویش به کار بندم و بنیوشم. فرمود: من خود محتاج نصیحت و موعظه هستم و چگونه با زبان خویش شما را نصیحت کنم؟ لذا نصیحتی را که امیرالمؤمنین علی «ع» به مسلمانان گوشزد کرده است، برای شما بازگو می‌کنم:

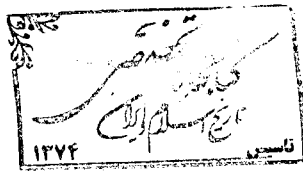
شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار سوار شوید و به اطراف بیابانها سفر کنید سزاوار است: هیچ‌یک از شما جز به پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گنااهش نترسد. و اگر از او چیزی پرسند و نمی‌داند، از گفتن «نمی‌دانم»، و نیز اگر چیزی را نمی‌داند، از آموختن آن، شرم نکند. و بر شما باد به صبر که منزلت صبر در برابر ایمان، چون سر در برابر تن است. و همان‌گونه که تن بدون سر را فایدتی نیست، ایمان بدون صبر را فایدتی نیست.

گفت استاد مبر درس از یاد
یاد باد آنچه به من گفت استاد

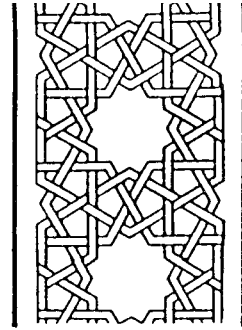
به اقتضای سنت سنّیه‌ای در حوزه‌های علمیه، شاگردان و متعلّمان از

استادان و رشدیافتگان طلب نصیحت می‌کنند و می‌کوشند آن را فراگوش دارند، این بنده نیز در تأسی بدین سُنّت، از استادان و رشدیافتگان بسیاری حامل مواعظ و نصیحت‌های گرانبهائی است. ولی این بار در ضمن نصیحت استاد، درس بزرگ و ارزشمندی نیز از محضر او آموخت؛ درس «ادب نفس» و تواضع که استاد را از موعظه از زبان خویش بازداشت و خود را محتاج نصیحت خواند و نصیحت امیرالمؤمنین را بیان کرد. دانستم که چگونه باید ادب نفس را ملحوظ داشت، و چسان در برابر یک شاگرد و متعلّم نیز «اشرافیت علمی» را باید در خود کشت...^۱.

۱. این مقاله (اثر نویسنده فاضل، آقای محمد اسفندیاری) در اینجا با مقداری تلخیص آورده شد. تمام مقاله را، در مجلهٔ بَیّنات، شمارهٔ ۱۲ (سال سوم، شمارهٔ ۴) زمستان ۱۳۷۵، ملاحظه بفرمایید.

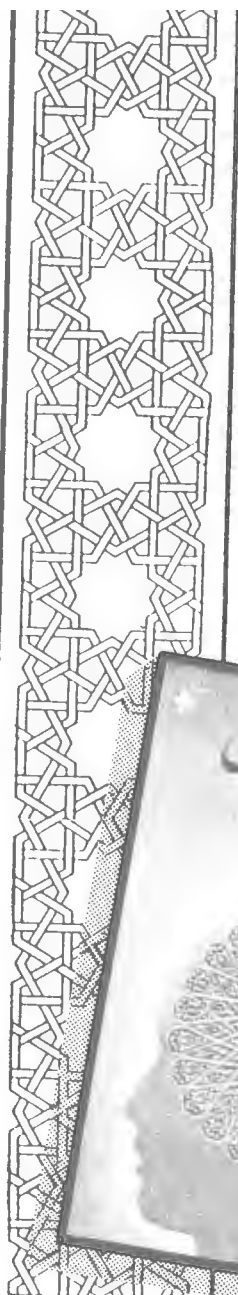


سخنان استاد



از کتاب

فایده و لزوم دین



کوشش دشمنان اسلام

از صد و پنجاه سال پیش که دشمنان اسلام در صدد برآمدند این تنها وسیلهٔ سعادت و سیادت (یعنی دین) را از مسلمانها بگیرند، از هیچ کوششی در این راه فروگذار نکردند. امروز آن کوششها به ثمر رسیده و به طور خودکار افرادی، بدون حقوق و اجرتی، از میان خود مسلمین و حتی طبقهٔ درس خوانده و تحصیلکردهٔ ما با دین و مظاهر دین دشمنی می‌ورزند.

چرا از اسلام می‌ترسند؟

از نخستین روز ظهور اسلام، دشمنانش بخوبی دریافتند که هیچ دین و مذهب و مسلکی در برابر آن مقاومت نتواند کرد، و آن آتش مقدسی است که همهٔ عقاید باطل و ادیان فاسد را خواهد سوزاند؛ این بود که با تمام قوا در صدد نابودی آن برآمدند. سالها قبل از بعثت پیامبر اسلام، یهود و نصاری

به جزیره العرب راه یافته بودند، ولی مشرکین اهمیتی به آنها نمی دادند (حتی ابوسفیان می گفت... ما نیازی به دین آنها [و ترسی از آنها] نداریم) و برعکس، از همان آغاز امر از اسلام احساس خطر کردند. آری، اسلام دینی است فطری که تا اعماق روح بشر نفوذ می کند، و قلب و مغز وی را مستخر می نماید...^۱.

پیامبر اکرم، بنیانگذار تشیع

ما می دانیم که ایران بارها مورد هجوم بیگانگان و معرض تاخت و تاز اجانب بوده است، ولی چه قبل از اسلام و چه بعد از آن اگر ظاهراً شکست می خورده است، باطناً شکست با دشمن بوده است. یعنی پس از مدتی، فاتحین را در خود هضم نموده و آداب و رسوم و عقاید و زبان خود را بر آنها تحمیل می کرده است، همچنان که با جانشینان اسکندر و اعقاب چنگیز کرده است. البته عرب یکی از آن فاتحین و مهاجمینی است که ایران را تصرف نموده و مدتها بر آن حکومت می کرده است.

ایرانیها با هوش و استعداد خدادادی خود توانستند حکومت عرب [بنی امیه، امثال یزید و مروان] را رد کنند، و از زیر یوغ حُکامی که به نام دین بر مردم مسلط شده ولی مقید به هیچ یک از مبانی و اصول دین نبودند، خارج گردند.

بسیار روشن است ملتی که بتواند حاکمیت قومی را از میان ببرد، قادر است که در صورت تمایل، دین و زبان آنها را هم نپذیرد. پس، نیاکان رشید و بزرگوار ما که از زیر سلطه عرب بیرون آمدند، اگر دین مقدس اسلام را هم نمی پسندیدند و آن را بمراتب از دین آباء و اجدادی خود بهتر

۱. فایده و لزوم دین، ص ۲۳، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی (۱۳۷۶ ش).

نمی‌دانستند، آن را هم بسهولت رد می‌کردند، ولی پیداست که آنان کیش اسلام را سزاوار پیروی شناختند. این بود که روشی بسیار عاقلانه و منطبق با موازین منطق و خرد اتخاذ نمودند: حکومت [عربی و نژادگرایانه] را بکلی رد کردند، ولی دین را پذیرفتند.

اما نسبت به زبان، چون زبان خود را ناقص و غیرکافی و رسم الخطشان را از بین‌رفتنی و غیرقابل دوام تشخیص دادند، برای محاوره، زبانی مرکب از لغات فارسی و عربی بتدریج درست نموده خطی متناسب با زبان جدید اختراع کردند، و از این رو هم ملّیت خود را در نتیجه حفظ زبان اصلی حفظ کردند، و هم آن را به زبان پرمایه‌ای که مستعد زایش و نمو است، و بر حسب افزایش احتیاجات همه‌گونه لغات تازه و نو و متناسب با معانی تازه می‌توان از آن مشتق ساخت، آمیختند و پیوند زدند. و بر ما که فرزندان آن پدران لایق و مدیر و رشید و خردمندیم، فرض است که روش عاقلانه آنها را در حفظ زبان و دین و آیین پیروی نموده سخنان دشمنان خود را - که جز غلامی و بردگی ما نظری ندارند - در تغییر این امور نشنویم. و بدانیم که فریب دشمن را نباید خورد، بویژه که امروز آنها از ما نیرومندترند و ما از مخالفین خود ضعیف‌تریم.

بزرگان را ترس می‌باید ز گرگ

گردد از این درس هر خردی بزرگ

و خلاصه تشیع حقیقتی بود که ایرانیان هوشمند مُشَخَّص، آن را پذیرفته در بین ملّت و کشور خود از آن ترویج نمودند، نه اینکه آن را به

۱. باید توجه داشت که زبان علمی ایرانیان که در تألیف و تصنیف کتب به کار می‌برده و هنوز هم غالباً به کار می‌برند عربی بوده است، و بزرگان علم و ادب تصریح کرده‌اند که زبان تازی شایسته‌تر برای بیان مطالب علمی و فلسفی و ادبی است، علاوه بر آنکه زبان دینی قهراً عربی می‌باشد.

وجود آورده و به منظور پیشرفت مقاصد سیاسی خود آن را جعل کرده باشند، بلکه بذر تشیع با دست مبارک صاحب شریعت در دلهای طرفداران حقیقت کاشته شده و خود آن بزرگوار آبیاریش نموده تا برومند و بارور گردیده است.

این کُتب اهل تسنُّن و حتّی متعصّبین آنها در دشمنی با شیعه است، که مملوّ از این نوع احادیث است، مثل آنکه سیوطی در الدُّرُ الْمُنْتَوَّر آورده که وقتی آیه «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱ (آنان همان بهترین آفریدگانند) نازل شد، پیغمبر فرمود:

قسم به کسی که جانم در دست اوست این (اشاره به علی «ع») و شیعه او همانا در قیامت کامیابند (إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

یا این حدیث، که پیغمبر به امیرالمؤمنین «ع» فرمود:

سَتَقْدِمُ عَلَى اللَّهِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّينَ^۲.

و صدها مانند این روایات که خود اهل سُنَّت، نقل و صَحّت و اعتبارش را تصدیق نموده‌اند. و اساساً کلمه «شیعه» را پیغمبر مُصْطَلَح و معمول فرموده و نجات و برتری و حَقّانیت این فرقه را از بین سایر مذاهب و فِرَق تصریح نموده‌اند، و طالبان حقیقت می‌توانند به دهها کتبی که در این موضوع بخصوص تألیف یافته رجوع کنند؛ چه مختصر آنها مانند اصلُ الشَّيْعه، تألیف عالم جلیل کاشف الغطاء، و اَمّت و امامت، تألیف مصلح کبیر،

۱. بینه / ۷.

۲. یعنی تو و شیعیانت روز قیامت بر خدا وارد خواهید شد، در حالی که شما خرسند باشید و خدا از شما خشنود خواهد بود.

حضرت سید هبة‌الدین شهرستانی، و تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد، تألیف قاضی بهلول بهجت افندی حنفی، که خوشبختانه نُسخ اصل و یا ترجمه به فارسی آنها اکنون زیاد یافت می‌شود، و چه کتب مفصل و مبسوطی مانند عبقات الانوار، تألیف سید حامد حسین لکناهوری، که متجاوز از ده جلد بزرگ است و هر جلدی به اندازه صحیح بخاری (که بزرگترین کتب حدیث و روایت اهل تسنن است) می‌شود، و در اثبات این نوع روایات از طریق عامه است، و کتاب بی‌نظیر الغدیر، که بی‌نیاز از تعریف است.

آری، این است مبانی مذهبی، که بی‌خبران نادان و باخبران مغرض می‌خواهند آن را ساخته و پدیدآمده قرون بعدی اسلام معرفی نمایند. امیر شکیب، در حواشی خود بر کتاب عالم نو اسلام، تألیف «لوتروپ ستودارد» امریکایی می‌گوید:

اگر اسباب سیاسی باعث شده که مردم ایران مذهب شیعه را اختیار کنند، درباره شیعه عراق و شیعه شام (مرکز قدرت و سلطنت امویها) و شیعه یمن که عرب خالص و از نژاد عرب هستند، چه می‌توانند گفت؟

باز می‌گوید:

در کتاب زینت، تألیف ابوحاتم رازی، در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم آمده، و صاحب روضات از او نقل کرده که: «نخستین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا - صلی‌الله علیه و آله - به وجود آمد، نام «شیعه» بود، و چهار تن از برگزیدگان صحابه دارای این لقب شدند: ابوذر، سلمان، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، و بعداً بتدریج در میان دوستان علی لقب مذکور، متداول و مشهور گشت».

و می‌گوید:

اجمالاً تشیع در ایران پدید نیامده، بلکه مقدم بر هر جا در خود حجاز (که میهن عرب و مرکز دین مقدس اسلام است)، شروع شده، و سپس به وسیله ابوذر در شام، و از آن دو جا به سایر ممالک سرایت کرده است.

و همین دانشمند، در همان حواشی، اثبات می‌کند که مذهب ایرانیان ابتدا تسنن بوده است، و حتی طبق مدارک معتبر، بعضی از شهرهای این کشور از قبیل اصفهان ناصبی بوده‌اند، و مذهب تشیع بعدها رایج شده؛ یعنی بعد از آنکه اغراض سیاسی که یاوه‌با فان خیال می‌کنند شیعی‌گری را به وجود آورده از میان رفته، و دولت عرب نفوذی در ایران نداشته است، رواج یافته. اگر تشیع را ایرانی روی اغراض سیاسی به وجود آورده باشد، چرا ابوحنیفه ایرانی را (که امام اعظم اهل سنت است)، رها کرده و جعفر بن محمد را پیروی نماید؟

با توجه به این عرایض، یقین دارم برای اهل انصاف کوچکترین شکی در بطلان قول کسانی که مذهب شیعه را مولود سیاست ایرانیان می‌پندارند باقی نماند...^۱.

اعجاز تربیتی و انقلابی قرآن کریم

برادران گرامی! در سخنرانیهای گذشته، از قول «ژول لایوم» فرانسوی، به شما گفتم که مقارن بعثت حضرت رسول اکرم، تمام عالم - بخصوص

۱. همان کتاب، ص ۲۲۵ - ۲۲۹.

شبه جزیره عربستان - چگونه در ظلمات جهل سرگردان بود، و در منجلاب فساد غوطه می خورد. مگر تنها همین کتاب (قرآن) نبود که بشر را در راه علم انداخت و او را به صلاح آورد؟ بهتر آن می بینم که مقصود خود را در این زمینه از گفته فرید وجدی، در دائرة المعارف، ضمن شرح حال پیغمبر، در ذیل لغت «حمد» (احمد) تلخیص و نقل نمایم:

کسی که در حال عرب پیش از اسلام و بعد از آن تا زمان رحلت حضرت رسول تأمل نماید، فرق فراوانی میان دو حالت می بیند، بلکه انتقال از حالی به حالی مشاهده می کند که در چنان مدتی در تاریخ بشریت نظیر ندارد: اول قبایلی می نگرد که نهایت بغض و عداوت را با هم دارند، از شمشیرها خون جاری و دلها از کینه فروزان است، قلبی آرام ندارد و خاطری آسوده نیست، یا هر کس را نگاه کنی در تعقیب دیگری است یا دیگری در تعقیب او، دینی جز بت پرستی و مرامی غیر از مرام جاهلیت وجود ندارد، نه انتظاماتی که جامعه را محفوظ بدارد و نه کتابی که وحدتشان را نگهداری نماید، و نه قانونی که از منازعات جلوگیری کند، و نه رئیسی که زمام امور را در قبضه داشته باشد. هرج و مرجی شگفت در عقاید و اخلاق و معاش آنها پیداست.^۱

آری، سال ۶۲۲ میلادی، عرب را بر چنین حالی می بیند، آنگاه در ۶۳۲، یعنی درست ده سال بعد، برگشته امتی می یابد از لحاظ دین موحدی

۱. امیرالمؤمنین «ع»، در خطبه کوتاهی، در نهج البلاغه، حال عرب را پیش از بعثت چنین وصف می فرماید: «خداوند محمد - صلی الله علیه و آله - را برانگیخت... و شما تازیان بر بدترین دین و در بدترین سرزمین بودید. با شترانان در ریگزارهای درشت و در میان مارها و افعیه های خطرناک و خیره سر منزل می کردید، آبتان آلوده و تیره و خوراکتان پست و ناگوار بود، خونها تان را می ریختید و از خویشان تان می گسستید (قتل نفس و قطع رجم می کردید). بتها در میان شما پابرجا و استوار و گناهها با شما پیوسته و بی شمار». این بود حال عرب در فساد عقیده و فساد معیشت.

پاک اعتقاد، از نظر اخلاق چون فلاسفه‌ای که با حربۀ تقوی و حکمت، نفس را کشته و هوا و هوس را می‌رانده‌اند، در وحدت مانند یک بدن^۱ که اگر عضوی به درد آید سایر اعضا با آن همدردی نموده تب کنند و بیدارخواهی کشند، از جنبۀ حکومت، دارای دموکراسی خالص (که ایران و یونان و روم با همه کوششها که در راه تحصیل چنان رژیمی کردند در عالم خیال هم به آن نرسیدند)، از لحاظ قانون دارای دستور ثابتی که باطل در آن راه ندارد، و از حیث اجتماع همچون بنیان آهنینی که قسمتی از آن قسمت دیگر را استوار می‌دارد.

و باز با این کیفیت اگر حالتی جامد و مجسمه‌ای بی‌روح باشد، اهمیتی چندان ندارد، ولی اجتماعی زنده و دارای روحی نیرومند ملاحظه می‌کند؛ روحی که به جنبش می‌آورد و می‌پروراند و می‌بالاند و پیشرفت می‌دهد و به سمت کمال می‌برد، از جنس آن ارواحی که بر بعض اقوام تاریخ فرود آمده آنها را در روی زمین خلیفۀ خدا گردانید.

و فوق تمام مراتب مذکور این است که آن [روح]، روحی جدید و بدیع است که با آنچه پیش از آن بود فرق کلی دارد: روح هدایت و نور و رحمت، روح تعلیم و ارشاد و تهذیب و تزکیه است، و هر روح اجتماعی دیگری که در جهان ظهور کرده از تعصب نژادی و وطنی منزّه نبوده است. سیادت و قدرت در هر یک از اُمم، ملازم با تعدی و ستم بوده است. نه تنها از ویران ساختن ممالک مفتوحه و قتل و غارت ملل مغلوبه پرهیز نمی‌کردند، بلکه به آن می‌بالیدند و مباحات می‌کردند؛ و اگر رعایت مبانی اخلاقی را می‌نمودند، فقط در میان افراد همان اُمّت فاتح و فائق بوده است. ولی این تنها «روح اسلامی» است که اولاً قائل به مساوات مطلق بوده به

۱. ترجمۀ روایتی است از پیغمبر «ص»، که سعدی، شعر معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را از آن گرفته...

افراد خود می‌فهماند و می‌قبولاند که مردم همه از آدامند و آدم از خاک است، عرب بر عجم برتری ندارد، فضیلت به تقوی و عمل صالح است. ثانیاً ملت اسلامی می‌داند که حفظ حیات اجتماع، گاهی فصد (رگ زدن) را ایجاب می‌کند، تا خون فاسد ریخته شود، و زمانی جلوگیری از سرایت بیماری به اعضای سالم، موقوف به قطع عضو مریض است. بنابراین، محاربه و جهاد لازم است و تعمیم تعالیم عالیّه قرآن و اصلاح بشر به فتح و کشورگشایی نیازمند است.^۱ ولی در سراسر تواریخ اسلام، فتوحات مقدّمه نجات اقوام و نیکبخت نمودن آنها بوده است؛ و به گفته گوستاو لوبون، تاریخ بشر فاتحینی مهربان‌تر از مسلمین به خاطر ندارد؛ و به قول منتسکیو، ملل مغلوب قشون اسلام را با آغوش باز استقبال می‌کردند. ثالثاً روح اسلامی، اخلاق ناستوده و اعمال ناپسند را از هر کس و نسبت به هر کس منع می‌نمود، و برای مسلمانان اختصاصی قائل نبود و قرآن صریحاً می‌گوید:

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ، مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ...^۲
 پندارهای شما و پندارهای اهل کتاب [که خود برای خود رجحانی
 قائلید] درست نیست. هر کس کار بد کند، کیفر می‌بیند....

این صفات سه‌گانه، روح اجتماعی اسلام را از دیگر ارواح جدا

۱. قابل توجه است که در قرآن، هر جا دستور قتال و جنگ است، با کلمه «فی سبیل الله» است؛ بنابراین جهاد اسلام برای خدا و در راه خداست. سفرای دولت اسلامی به هر جا رفته‌اند گفته‌اند: «جئنا لنُخْرِجَ الْعِبَادَ مِنَ عِبَادَةِ الْإِلَهِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ، وَ مِنْ جَوْرِ الْحُكَّامِ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ، وَ مِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَتِهَا» یعنی: «ما آمده‌ایم تا مردم را از بندگی اشخاص بیرون بیاوریم، تا فقط بندگی خدا کنند، و آنها را از ستم زمامداران و حکام به عدالت اسلام بازآوریم، و از دنیای مضیق و محدودیت به جهان آزادی و فراخی بازگردانیم».

۲. نساء / ۱۲۳.

می‌کند، و آن را شایسته می‌سازد که رحمت و نور نامیده شود؛ یا انتقال بشریت از حالی به حال دیگری که بمراتب برتر و بالاتر از آن اولی است. این است آن روح الهی که خدایش می‌فرماید:

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا... وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي
بِهِ مَن يَشَاء...^۱

ما از نزد خود روحی به سویت فرستادیم... ولی آن را نوری قرار دادیم
که هر که را بخواهیم، هدایت کنیم....

براستی چنین ظهور و نهضتی و این‌سان تحوّل و تطوّر جز به فرمان
ایزدی نمی‌تواند باشد.

ما در سخنرانیهای قبل گفتیم، تمدّن عبارت از اوضاع و احوال مناسبی
است که استعدادات در آن، زمینه مساعدی برای پیشرفت پیدا نموده به
کمال برسد. اینک شما را به هرچه مقدّس می‌دانید سوگند می‌دهم، در
محیط سراپا فساد جزیره، و از ملّت وحشی عرب، در کمتر از یک قرن،
زمینه‌ای چنان مساعد و ملّتی آن قدر متمدّن به‌وجود آوردن، امری عادی
است؟ بسط کشور از شرق تا غرب دنیای قدیم بود، بزرگترین ملل خاور و
باختر مانند ایران و روم زیر فرمان آمدند، نقشه عالم بر اثر این نهضت تغییر
نمود، بلکه عقاید و لغات و عادات دگرگون شد. در قرون بعد بزرگترین
فلاسفه و دانشمندترین علمای دینی، ادبی، طبیعی، ریاضی و غیرها در پرتو
قدرت علمی این روح به‌وجود آمدند، و بر اثر نیروی صنعتی آن، ماهرترین
صنعتگران و پیشه‌وران و هنرمندان، و همچنین در سایر اصناف و طبقات،
از منصف‌ترین تجّار و خبره‌ترین کشاورزان و دلیرترین سربازان و
لایق‌ترین افسران و بیدارترین زمامداران و سیاستمداران از پرتو این نور

خدایی و در تحت تأثیر این روح الهی، اجتماع را به وجود خویش زینت کردند، و دنباله همین تحوّل است که بشر امروز به این ترقّیات علمی و صنعتی موفق گشته است.

مکرّر عرض کرده‌ام، کتب خود اروپاییان را بخوانید - که خوشبختانه قسمتی از آنها به فارسی هم ترجمه شده - تا تصدیق این مدّعا را در آنها بیابید. آیا انصاف است که با توجّه به این مطالب، کسی در حقّانیت قرآن و صدق پیغمبر اسلام شک و تردید نماید؟

آخر باید لجاجت این جنس دو پا به کجا برسد؟ مردی که چهل سال در بین قومی زندگی کند، یک عمل خلاف و یک کلمه دروغ از او نبینند و نشنوند و سپس ادّعایی کند و بیست و سه سال رنج و زحمت و آزار را تحمّل کند، و حدود پانزده سال از آن مدت را جز محرومیت نصیبی نداشته باشد، و در موقع سلطنت و قدرت نیز از تمام لذایذ دنیا چشم‌پوشد، و بعلاوه بتنهایی «پیغمبر» و «قاضی» و «زمامدار» و «فرمانده لشکر» و «واعظ» و «خطیب» و «امام» و «بزرگ خانواده» باشد، و عجیب‌تر اینکه شریعتش جامع‌ترین شرایع، و خود با تقوی‌ترین پیشوایان و عادل‌ترین و عالم‌ترین قُضات و لایق‌ترین سرفرماندهان، که به گفته شبلی شَمِیْل «حَلِیفُ النَّصْرِ» (همقسم با پیروزی) بود، و وعظش نافذترین مواعظ، و خطبه‌هایش خردپذیرترین خطب، و نسبت به خانواده هم عادل‌ترین و مهربان‌ترین مردم دنیا بود، بطوری که کفشش را با دست خود وصله می‌زد، و گوسفندش را می‌دوشید، و با زنها در کارهای خانه کمک می‌کرد.

دَقّت فرمایید که خداوند چه اظهار قدرتی در خصوص این اعجوبه خلقت و عظیم‌ترین آیت خود نموده است و چطور این همه کمالات و بویژه صفات متناقض را در یک تن جمع فرموده است. مثلاً پادشاه مظهر سطوت و جبروت و هیمنت است، و امام جماعت و دعوت‌کننده به دین و اخلاق بایستی با رَقّت و لطف و مهربانی و فروتنی با مردم روبرو شود.

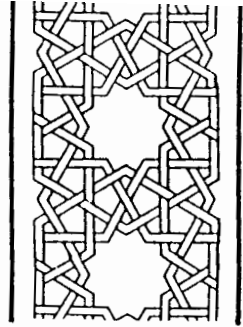
لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ
أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ

یعنی: «بر خدا دشوار نیست که جهانی را در شخص واحدی جمع فرماید».

اگر کسی محمد - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - را با اینکه بزرگترین انسانی است که در این عالم دیده شده است، العیاذ باللّٰه، کاذب بداند، باید اعتراف کند که صادقی در نوع بشر وجود نیافته، و هرگاه آن حضرت را به پیغمبری نپذیرد، باید اساس نبوت را انکار نماید، مگر اینکه بگوید آن سرور مقامی فوق مقام پیغمبری دارد.

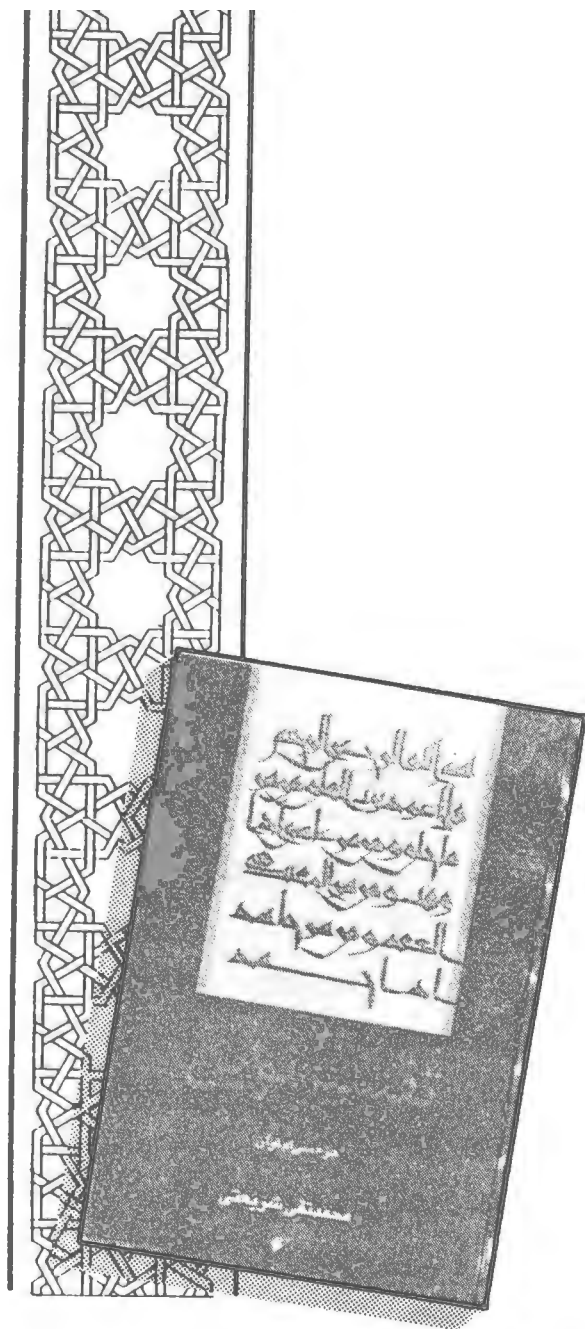
همه را به خدا می سپارم و فعلاً با شما خداحافظی می کنم. به خدای محمد قسم است تمام طبقات مسلمین از علما و روحانیون و اولیای امور و رؤسای ادارات و تجّار و کسبه تا طبقات پایین اجتماع همه و همه مسؤولیم. این نعمت عظمی دارد از ما گرفته می شود و احدی به فکر نیست. آری، خدا دین خود را حفظ خواهد کرد، ولی بترسید و شرم داشته باشید که اقوام دیگر به اسلام بگروند در حالی که ما آن را رها کرده باشیم، و فرزندان مسلمان آنها بازماندگان کافر ما را به این دین دعوت کنند. آن وقت است که اعقاب ما هزارها لعن و نفرین بر روان ما بفرستند، و ما خود در عالم ارواح سرافکنده و شرمسار و از رحمت واسعة الهی محروم باشیم. من اتمام حجت خود را کردم، شما دانید و تکلیفتان.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ^۱.



از کتاب

تفسیر نوین



نظم و ترکیب در قرآن

قرآن - بطوری که گفتیم - از همه جهت عجیب و ممتاز و فرد است، و یکی از آن جهات موضوع نظم این کتاب آسمانی است که با وضع حیرت‌آوری مطالب متنوع و مختلف را - از وعظ و نصیحت و برهان و استدلال و اصول عقاید و معارف الهی و فروع احکام و تواریخ و قصص، حقوق و سیاست، نظامات و قوانین مدنی و جزایی، اخلاق و آداب و صدها موضوعات و مسائل و مطالب - بطوری به هم می‌آمیزد و خواننده‌اش را در سیر و سیاحتی عجیب قرار می‌دهد، که پی‌درپی مناظری جاذب و جالب و متنوع را با دیده دل مشاهده می‌کند، و هیچگاه ملول و کسل نمی‌شود، و در جمیع این مواضع همان شیوایی و گیرایی و بلاغت اعجاز‌آمیزش محفوظ است، در صورتی که هر موضوعی قلمی می‌خواهد و اساتید^۱ انشاء

هفت‌گونه قلم نام می‌برند: ۱. قلم نامه‌نگاری و تقاضا و ترسل ۲. قلم پند و اندرز و توصیه ۳. قلم تاریخ و سیر ۴. قلم تصنیف و تألیف ۵. قلم وضع قوانین و حقوق ۶. قلم شعر و محسنات بدیعیّه و امتیاز بیان ۷. قلم رموز و اسرار و لغز و چستان؛ و هر یک از اینها ذوقی و تخصّصی و قریحه‌ای و تمرین و تعلّمی مخصوص می‌خواهد و هیچ بشری دیده نشده و نخواهد شد که در جمیع این موضوعات مسلّط باشد چه رسد به امتیاز.

شما هر یک از نوابغ ادب فارسی را که در نظر می‌گیرید می‌بینید به محض آنکه از رشته خود خارج شود بکلی سقوط می‌کند. در سایر زبانها نیز چنین است. وقتی از امیرالمؤمنین پرسیدند: برجسته‌ترین شعرا کیست؟ فرمود:

شاعران در یک میدان اسب نتاخته‌اند تا معلوم شود کدام جلو افتاده و گوی سبقت ربوده است.^۱

ولی قرآن در همه این موضوعات وارد می‌شود، و در همه آنها از حروفی که کلمه را و از کلماتی که جمله را و از جملاتی که آیه را و از آیاتی که سوره را تشکیل می‌دهد، چنان بتناسب، هر کدام انتخاب می‌شوند، و همچنین آهنگ کلمات و فواصل آیات و سایر خصوصیات از مجاز و کنایه و تشبیه و استعاره بطوری با مفهوم و مقصود سخن هماهنگ و متوافق است، که گویا معنی روحی است که اجزاء کلام اعضا و اندام آن هستند، که از مجموع آنها بوته گلی قشنگ یا پرنده‌ای زیبا یا انسانی خوش صورت با قامتی متعادل و موزون به‌وجود آمده است.

۱. إِنَّ الْقَوْمَ لَمَّ يَجْزُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرِفُ الْغَايَةَ عِنْدَ قَصَبَتِهَا.

دانشمندان سخن‌شناس از نخستین روز نزول قرآن، در برابر اعجاز بیان آن شیفته و دل‌باخته بودند، تا در نتیجه دقت در این «معجزه جاوید» علم بلاغت به وجود آمد، و هر کس در حد توانایش در صدد تشریح مزایا و جهات اعجاز آن برآمد. می‌گویند به احتمال قوی نخستین کسی که راجع به مباحث متعلق به اعجاز قرآن سخن گفته جاحظ بوده است، که کتاب نظم القرآن را در تاریخ ۲۵۵ هجری نوشته، و سالها بعد، واسطی در سال ۳۰۶، کتاب اعجاز القرآن را نگاشته است. بعد از او عبدالقادر جرجانی کتاب واسطی را به نام المعتقد شرح کرده، و دو کتاب عظیم و عجیب راجع به «علم بلاغت» و اعجاز القرآن به نام اسرار البلاغه و دلائل الإعجاز تألیف کرده است....

و در عصر حاضر علاوه بر کتابهای فراوانی که در اعجاز قرآن نوشته شده، مانند المعجزة الخالدة مرحوم سید هبة الدین شهرستانی و اعجاز القرآن رافعی و کتب دیگر، و تفاسیری که در این باره بحث کرده‌اند، مانند المیزان و المنار، اساساً موضوعات بکر دیگری کشف گردیده است...^۱

برابری در اسلام

از بزرگترین آثار عجیب اسلام که می‌توان در ردیف معجزات و خوارق عاداتش شمرد، تغییر ارزشهای اجتماعی بود. اسلام در اندک مدتی در آن محیط جهل و فساد، امتیازات مالی و مقامی و نژادی را بکلی لغو

۱. تفسیر نوین، ص پنجاه و چهار و پنجاه و پنج، چاپ هفتم، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی (۱۳۷۴ ش).

نموده، کرامت را خاص پرهیزگاران و رفعت مقام را مخصوص اهل دانش و ایمان ساخت. اگر در نظر بگیریم که حتی امروز با این همه پیشرفتهای علمی و ترقی تمدن، سرمایه‌داران دارای چه قدرت و نفوذ شگفت‌آور بوده حکومتها را می‌آورند و می‌برند، و رئیس جمهور مقتدری را با یک گلوله نابود می‌سازند، و آب از آب تکان نمی‌خورد؛ یا اختلاف نژادی چه غائله‌هایی را موجب می‌گردد، و در کشور متمدنی مانند امریکا چه خونهایی برای کشمکشهای سفیدان با سیاهان ریخته می‌شود، یا حزب نازی با طرفداری از اندیشه موهوم برتری نژادی چطور دنیا را به آتش و خون کشید، آن وقت خواهیم توانست عظمت کار اسلام را تا اندازه‌ای درک کنیم، بخصوص اگر تاریخ عرب و روحیه آنها و وضع اجتماعیشان را بدانیم. از طرفی پیغمبر مأمور بظاهر است و مانند یک فرد عادی برای پیشرفت کارهایش جمیع اسباب را فراهم می‌نماید، همچنان که در غزوات می‌بینیم که از کسب اخبار مربوط به دشمن و فراهم آوردن عده و عده و سایر جزئیات و کلیات امور دقیقه‌ای را مهمل نمی‌گذاشت...^۱

دشواریهای مصلحین

در چهار آیه اول این سوره (انشراح)، سختیها و شداید پیغمبر گرامی و فراخی و آسانی بعد از این سختیها یاد شده است. در آن سوره (الضحی) از یتیمی و ناداری و سرگردانی پیغمبر که نمی‌دانست برای تأمین معاشش چه کند، نمی‌دانست چگونه این مردم گمراه و تبه‌کار و بدبخت را راهنمایی فرماید، و در این سوره از تنگی سینه و بار گران آلام و شداید روحی و جسمی آن سرور سخن رفته است. بنابراین، مخاطب به دو گونه دشواری

آشناست:

نخست. دشواریهای عادی و طبیعی و معمولی مانند یتیمی و ناداری و سرگردانی در کار و ندانستن راه چاره که افرادی از هر طبقه و پیروان هر عقیده ممکن است گرفتار آن شوند.

دوم. دشواریها و سختیهایی است که مردم نیکوکار و خیرخواه بویژه مصلحین بزرگ که می‌خواهند جامعه‌ای را به خیر و صلاح و سعادت و رستگاری برسانند در راه انجام وظیفه دچار آن می‌گردند، چه روحی و چه جسمی، که در دو کلمه «ضیق صدر» و بار گران کمرشکن خلاصه می‌شود. پس وقتی خداوند می‌فرماید با هر آن‌گونه سختی و دشواری آسانی است، بخوبی فهمیده می‌شود که مقصود همان دشواریهای طبیعی و عادی مانند یتیمی و تحیر و سرگردانی و ناداری است (که در سوره پیش، از آنها یاد شد)، یا سختیهای بسیاری که در راه انجام وظیفه قهراً پیش می‌آید (که در این سوره مذکور است)، پس هر کس گرفتار این‌گونه دشواریها باشد، آنچنان که پیغمبر اکرم به شدیدترین وضع گرفتار بود، به آن بزرگوار اقتدا کند، و با همتی بلند و عزمی آهنین، در صدد چاره برآید، و در تهیه اسباب و وسایل لازم در حدّ قوه و استطاعت بکوشد، بدینی و نومیدی را از خود دور کند، و صبر و تحمل پیشه سازد، و با توکل به پروردگار، در راه رسیدن به مقصود، ثبات و استقامت ورزد، قطعاً و یقیناً به فراخی و آسانی خواهد رسید، همان طور که نبی اکرم رسید^۱.

پایداری و مقاومت

مسلمان نباید ناامید شود، بلکه لازم است که با سختیها مقاومت کند، و

با مشکلات خو گیرد، بدانسان که در مقام سختی و ناداری و در برابر ظلم و تعدی خود را نبازد، و احساس یأس و بیچارگی نکند، و با قوّت قلب درصدد چاره برآید. افراد و اقوامی که تسلیم سختیها و بدبختیها و محرومیتهای و بیدادگریها می‌شوند، نابودی و انقراضشان قطعی است، و روی خوشی و آسانی نخواهند دید، یا آنان که خود را می‌بازند و مأیوس می‌گردند، و بر اثر نومیدی از نجات خود انتخار می‌کنند، بویی از اسلام و تعلیمات اسلامی نبرده‌اند، ولی خداشناسان و دینداران مرگشان زندگی و شکستشان فتح و پیروزی است. مجاهدان مسلمان با اشتیاق و مسرّت بسیار به جهاد می‌رفتند، زیرا عقیده داشتند که (اِحْدَى الْحُسْنَيْنِ) یکی از دو نیکوترین بهره‌ها را می‌برند، یا شهادت یا فتح و پیروزی. خبر شهادت به کسی دادن بزرگترین مژده‌ها برای او بود، در غَزْوَةُ خندق که شدّت و سختی مسلمانها به نهایت رسیده بود، پیغمبر اکرم «ص»، عمّار یاسر را خسته و رنجور دید، در مقام دلداریش برآمده فرمود تو را گروه ستمگر می‌کشند. عمّار از این مژده جان تازه گرفت و شاد شد.

امیرالمؤمنین در آن هنگام که فرق مبارکش را شکافتند، و یقین به مرگ کرد، فرمود به پروردگار کعبه سوگند که کامیاب شدم (فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ)، حال باید دید در همان موقع که آن مجاهد مسلمان و این سرور مجاهدین از زخم تن درد می‌کشند و سختی می‌بینند، شادی دل و آرامش خاطر و امید به پروردگار و ایمان به ثواب و اجر اخروی، بزرگترین لذّت و راحت و آسانی و فراخی برای آنها نیست؟ و برای چنین مردمی پیروزی و بزرگی و آقایی قطعی و یقینی نمی‌باشد؟

امیرالمؤمنین در یکی از خُطَب نهج البلاغه وضع مسلمانها را در آغاز کار بیان می‌کند که خلاصه‌اش این است:

ما در راه رسیدن به هدف مقدّسمان از کشته شدن بیمی نداشتیم،

فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُنَا الْكِتَابَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ، يَعْنِي: چون خداوند راستی و راستگویی ما را دید، دشمن ما را خوار و بی‌مددکار ساخت، و ما را یاری فرمود و پیروز گردانید، تا دین اسلام پایرجا و پایدار گردید.

آیا مردمی که در پرتو تربیت دینی و کمال نفسی و اخلاقی، به آن درجه از قدرت روحی و رشد معنوی می‌رسند که خبر مرگ برایشان مزه‌ای مسرت‌بخش و مرگ کامیابی و سعادت است، و فرجام کوشش و پیکارشان وصل به مقصود و معشوق و نیل به فتح و پیروزی است، درباره آنها گفته نمی‌شود که با هر سختی و دشواری، فراخی و آسانی است؟ و آیا جای شک و تردید هم در آن هست؟^۱

خدای یگانه

اگرچه از قدیم‌الایام، وحدت دستگاه آفرینش، در نظر فلاسفه معلوم و مسلم بوده و همواره جمیع عوالم را از مادی و مجرد، به یک فرد آدمی تشبیه کرده‌اند، ولی خوشبختانه امروز این یگانگی به صورت علمی و تحقیقی مورد قبول دانشمندان واقع گردیده است، دیگر کسی اکنون فرق میان کرات آسمانی و اجسام زمینی قائل نیست، که مانند قُدماء و بر طبق هیأت بطلمیوسی، اجرام آسمانی را بسیط و غیرقابل تغییر (خَرَق و التیام) و اجسام زمینی را مرکب از عناصر و انحلال‌پذیر بداند؛ نیز پیشرفت علوم تشابه کامل میان یک دستگاه عظیم منظومه شمسی با یک ذره بسیار خرد (اتم) را یافته است، و نیز اتصال نبات به حیوان و حیوان به انسان فقط به

این صورت نیست که کامل‌ترین نوع رویددنیها به جانور نزدیک، و کامل‌ترین نوع حیوان به آدمی شبیه باشد، بلکه پیوستگی جانداران نباتی و حیوانی در اصل و منشأ و ریشه است، و اولین ذره نامرئی و نامحسوس - که در نخستین مرحله ظهور حیات بر روی زمین پدید آمده (آمیب) - مبدأ اصلی برای انواع بی‌شمار جانداران و اقسام فراوان رستنیها گردیده حتی دوگانگی و دوئیت میان انرژی و ماده از میان رفته است، بلکه این دو با نظر دقیق علمی عین یکدیگرند و تفاوتشان به تراکم و انبساط است، و خلاصه جمیع عوالم و همه موجودات متفاوت متنوع، یک دستگاه مرتبط و منظم را تشکیل داده، و بروشنی ثابت و مدلل می‌سازند که خالق و صانع و بانی و ناظم و مدیر و مدبر آنها، یک فرد یکتای یگانه است.

امیرالمؤمنین در وصیتی که به حضرت حسن دارد می‌فرماید:

بدان ای فرزند عزیزم، که اگر پروردگارت شریکی می‌داشت، پیغمبران و فرستادگانش را می‌فرستاد، و نشانه‌های پادشاهی و سلطنت و قدرتش را می‌دید، و افعال و صفاتش را از آثارش می‌شناختی.

بهترین راه برای اثبات و شناخت یگانگی خداوند همین راه است. آنچه پیغمبران عموماً و پیغمبر اسلام بالاخص، مردم را به آن می‌خوانده‌اند، یگانگی (توحید) خداوند بوده است، زیرا به حکم فطرت تا پیش از بروز فلسفه‌های مادی و مکاتب ضدّ دینی، در جمیع طوایف مختلف بشر و در همه ادوار و اعصار، ایمان به خدا وجود داشته و عبادت معمول بوده است.

بدبختانه، فلسفه مادی آمد و در یکی از بدیهی‌ترین بدیهیات به تشکیک و مغالطه پرداخت. بدبختی بیشتر اینکه اعمال و رفتار منتسبین به

مذاهب و بالاخص روحانیان برخی ادیان^۱، موجب پیشرفت این مرام غیرانسانی، بلکه از اصل باعث پیدایش و ظهور آن گردید. منتسکیو می‌گوید:

اگر انسان در برابر کسی قرار بگیرد که منکر بدیهیات شود
کارش مشکل است، و چطور خواهد توانست او را قانع کند؟

براستی مطلب این دانشمند بسیار جالب توجه و قابل تأمل است، کسی که مانند نویسنده این سطور، مکرر خود گرفتار این‌گونه مردم که منکر بدیهیات بوده‌اند شده باشد، خوب آن را می‌فهمد، چون در امور بدیهی بنای آوردن دلیل و برهان نیست، بلکه همان بداهتشان کافی است که مورد پذیرش واقع شوند، مثلاً شما وقتی از کسی پرسید به چه دلیل شما عالم یا شاعر و یا صنعتگر و یا پیشه‌ور هستید، طرف، مدّعی هر یک

۱. مانند کشیشها که در قرون وسطی، موقع قدرت کلیسا، جنایات و اعمال زشت و نارواشان باعث تنفر و انضجار شدید مردم از دین و مذهب گردید، بطوری که فلسفه مادی و مرام کمونیسم در دامن مسیحیت تولّد یافت و نمود کرد و پرورش پیدا نمود. نظیر تبهکاریهای کشیشان مسیحی را با اختلاف در کمیت و کیفیت، موبدان زردشتی و خاخامهای یهودی و سایر روحانیان ادیان دیگر نیز داشته‌اند. حتی در اسلام هم بزرگترین ضربتها را امثال ابوهریره و سمره بن جندب و عبدالملک بن عمیر لُحْمی و شریح قاضی و سایر قضاة و فقها و قراء و علمای دربار خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و این نوع دانشمندان دینی بر پیکر این آیین مقدّس زدند. و در هر حال اعمال و اقوال منتسبین به دین، از عوامل عمده انحراف مردم از صراط مستقیم دیانت است، چه رفتار مدّلسین و متظاهرینی که از هیچ جنایت و دغلکاری باک ندارند، و چه خشکیها و سختگیریهای بیش از حد و کج‌سلیقگیهای عوام مقدّس‌مآب، و چه روش تبلیغ و ترویج بعضی افراد کم‌مایه و قشریهای ناآگاه از حقایق و اهداف عالیّه دین و بی‌خبر از موقعیت زمان و مقتضیات احوال طبقات مختلف مردم، و چه افعال زنده عالم‌نماهای جاه‌طلب و مالدوستی که متأسفانه ممکن است دارای عنوان علمی و موقعیت مهم اجتماعی هم باشند. این است که امروز واقعاً وظیفه مسلمین و مخصوصاً مبلّغین و بالاخص علما بسیار سنگین و دشوار است.

از این اوصاف و هنرها باشد، در صدد ذکر دلیل و شاهد برمی آید تا شما را قانع کند، ولی اگر از کسی پرسید به چه دلیل شما خودتان هستید؟ جز آنکه مات و متحیر شما را نگاه کند، یا تعجب کرده و به شما و سؤالتان بخندد چه پاسخی می تواند داد؟ و همچنین در پاسخ این سؤالات که به چه دلیل این ساختمان سازنده، یا این نامه و کتاب نویسنده، یا این شعر سراینده، یا این ساعت اختراع کننده دارد؟ بلکه شما به محض دیدن عمارتی بسیار زیبا، و یا شعر و نثری کاملاً شیوا، قبل از هر چیز دیگر زبان به ستایش و تحسین مهندس و بنا و نویسنده و شاعر می گشایید، و حتی با حکم قطعی، اوصافی بسیار برای بانی بنا و مؤلف کتاب، ثابت و مسلم می گیرید، و هر کس در یکی از آنها تردید کند مسخره اش می کنید... پس چطور ممکن است کسی این همه مخلوقات و کائنات را ببیند و به خالق و موجد آنها اعتراف نکند؟ (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟)^۱.

این است که نخستین اصل از اصول عقاید اسلامی، «توحید» است نه اثبات خدا، چون خدا را همگی قبول داشته اند. با تحقیقاتی که در این عصر

۱. ولتر می گفت: دستگاه عظیم آفرینش از یک ساعت کمتر نیست، که چون می بینیم مجموع حرکات کند و تند و گردش و چرخش چرخها و فنر و ابزار آن منتهی به یک نتیجه عقلایی و مفید می شود، یقین می کنیم که اختراع کننده و سازنده دانا و مدبر و باراده دارد، و برای هدف معینی آن را ساخته است، نه آنکه عبث و بیهوده ایجادش کرده باشد، بنابراین در دستگاه خلقت نیز وقتی در هر موجود یا عضوی از آن مشاهده می کنیم که مجموع اجزاء آن موجود یا عضو بطوری است که همواره یک فایده و نتیجه ای از آن حاصل می شود، یقین می کنیم که سازنده آنها علم و حکمت و قدرت و تدبیر و هدف داشته است. فقط در تشخیص هدف باید دقت کامل نمود، تا دچار اشتباه نشویم (نقل به معنی، با تلخیص، از سیر حکمت).

۲. یعنی «آیا در وجود خدا که آفریننده آسمان و زمین می باشد شکی است؟» حَقّاً که این آیه بهترین استدلال در کوتاه ترین عبارت است. زیرا این شک درست مانند شک در بنا داشتن بنایی موجود، یا مؤلف کتابی علمی و فنی دقیق و متین و امثال این امور است.

درباره زندگی بشر از قدیم‌ترین اعصار و قرون - از انسانهای ماقبل تاریخ و تمدنهای باستانی تاکنون - به عمل آمده معلوم شده است که در هر جا اثری از انسان یافت شود نشانه‌ای از عبادت و پرستش در آنجا موجود است بدون استثنا. پلوتارک می‌نویسد:

اگر نظری به صفحه گیتی بیندازید بسیاری از اماکن و مقامات را خواهید یافت که در آنجا نه قلعه‌ای است، نه سیاست و نه علم و صنعت، نه حرفه‌ای است و نه دولت، اما یک جائی که خدا در آنجا نباشد نمی‌توان پیدا کرد.^۱

استاد عباس محمود عَقَّاد - نویسنده شهیر مصری - کتابی به نام «اللّه» نوشته و در آنجا از پرستش نوع بشر از بدوی و وحشی تا متمدن و از باستانی‌ترین تمدنها تا عصر حاضر سخن گفته است، و با شواهد روشن، ثابت کرده که بشر هیچگاه بدون معبود و عبادت نبوده است؛ آیا چه دلیلی بر فطری بودن دین در انسان، بهتر از این می‌شود یافت، که این فطرت و غریزه نیرومند خداپرستی در تمام قرون و اعصار و در همه ملل و طوایف موجوده بوده و هست، با آنکه بسیاری از اقوام گذشته از یکدیگر خبر نداشته‌اند، و دنیا مثل امروز به هم مرتبط نبوده است. مگر برای سایر غرایز مثل دوستی فرزند و یا عشق به مال و جاه، و بالاتر از همه، حُب ذات، جز همین عمومیت و همگانی بودن آنها دلیل دیگری داریم؟ ضمناً باید توجه داشت که تخلف بعضی افراد بشر در برخی از زمانها، دلیل فطری نبودن و عمومیت نداشتن دین نیست، زیرا انسان چون از اختیار و آزادی اراده - یا منحصراً یا لاقلاً بیشتر و کامل‌تر از سایر جانوران - برخوردار است برخلاف همه آنها، از حکم همه غرایز، ممکن است برخی افرادش

۱. علم کلام جدید، تألیف شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی.

سرپیچی کنند، مگر در بشر کدام غریزه بسیار نیرومند می‌توانید یافت که افرادی از آن تخلف نکرده باشند. خودداری از ازدواج، یا زنده بگور کردن دختران در عرب جاهلی می‌توانند دلیل نبودن غریزه جنسی و یا محبت فرزندی باشد؟ غریزه حُب ذات و عشق به حیات و بقا، نیرومندترین غرایز در همه جانوران است، و در عین حال انسان را می‌بینیم که از آن هم تخلف ورزیده خودکشی می‌کند.

پس بی‌دینی افراد و حتی اقوامی از بشر دلیل فطری و غریزی نبودن دین نمی‌باشد.

نکته دیگری که نباید ناگفته ماند این است که بشر علاوه بر خداجویی فطره موحد نیز می‌باشد. آدمی به حکم الهام فطری، در عمق وجدان خود، متوجه خدای یکتاست، از جمله جنایات فیلسوفان مادی و مؤسسان مکاتب ضد دینی و انسانی، جعل و تحریف تاریخ است، مثلاً آنها ادواری برای تکامل اجتماعی بشر وضع کرده و جمیع کشمکشها و اختلافات و جنگها را فقط بر موجبات و اسباب و علل اقتصادی حمل می‌کنند، در صورتی که اندک اطلاعی از حوادث و وقایع تاریخی کافی است که بدانیم بسیاری از جنگها، عوامل و علل فراوان دیگری از قبیل شهوترانی و جاه‌طلبی صاحبان قدرت و سلطنت، و یا اسباب و موجباتی مانند عقاید مذهبی و ملی داشته است، که با علم قطعی آتش‌افروزان جنگها به اینکه ضررهای فراوان اقتصادی را در حال و آینده باید تحمل کنند، آنها را به وجود می‌آورده‌اند.

جعل تاریخ ادیان در مکتب مادی

از جمله جعلیات آنها یکی هم جعل تاریخ ادیان است، بخصوص در موضوع پرستش معبود، که آنها چنین وانمود می‌کنند که بشر نخست

خدایان بسیار را می‌پرستیده است و بتدریج از تعداد آنها کاسته شده تا به تثلیث مسیحیت و در آخر به توحید اسلام رسیده است، و یا می‌خواهند - با دروغ و مغالطه - تعدّد خدایان را به خود دیانات و شرایع گذشته منسوب داشته و دو خدایی و سه خدایی و غیره را به تعلیم انبیا اسناد دهند. در پاسخ آنان باید گفت تکامل دیانات، امری طبیعی و قهری و عقلایی است، و باید شرایع الهی بر حسب رشد و کمال تدریجی بشر تکامل یابد، و قرآن مکرّر این حقیقت را تصدیق و تشریح کرده است، ولی جمیع ادیان حقیقی، بشر را به پرستش خدای یگانه خوانده‌اند، و تعدّد خدایان فقط و فقط معلول افکار انحرافی بشر و تحریف دیانات است و بس، و به حقیقت دین کاری ندارد. خوشبختانه امروز در نتیجه اطلاع از حالات بشر از قدیم‌ترین اعصار و ادوار ثابت شده است که انسان در آغاز موحد بوده است. آقای شبلی نعمانی - دانشمند شهیر هندی - در کتاب علم کلام جدید^۱ (ص ۳۰) می‌گوید:

غیر از مادیین عموم محققین حکم قطعی داده‌اند که انسان در اول اول پرستش خدا را برای خود انتخاب کرده است^۲. «مکس مولر» محقق نامی، در کتاب خود می‌نویسد: اسلاف و نیاکان ما آن وقت سر به درگاه خدا فرود آورده بودند، که حتی برای خدا نام هم نتوانسته بودند بگذارند. خدای جسمانی - یعنی بت - بعد از این

۱. امروز جامعه اسلام به علم کلام جدیدی نیاز مبرم دارد، که جوابگوی اشکالات و اعتراضات جدید باشد، و از علم کلام قدیم کاری در این باره ساخته نیست، خوشبختانه برخی دانشمندان به این نیاز و احتیاج توجه داشته‌اند که از جمله آقای شبلی نعمانی که دو کتاب به نام مقدمه علم کلام جدید و علم کلام جدید نوشته‌اند و آقای جواد تارا، نیز کتابی به نام علم کلام جدید یا چهار مقاله دارند.

۲. به عقیده ما، بهتر است بگوییم از آغاز به هدایت فطری و راهنمایی انبیا بشر یکتاپرست بوده است.

حالت این‌طور پیدا شد که فطرت اصلی در پردهٔ صورت موهوم و مثالی پنهان گردید.

دانشمند بزرگوار هندی، بعد از این بیان و استشهاد می‌گوید:

به این جهت از زمانی که تاریخ دنیا معلوم می‌باشد، در هر نقطه و قطعهٔ جهان، اعتقاد به خدا موجود بوده است: آشوری، مصری، کلدانی، یهود، فنیقی، همهٔ آنها قائل به خدا بوده‌اند.

آنچه مؤید این مطلب است این است که تمام مشرکان از ستاره‌پرستان و سه‌خدایی و دو‌خدایی، با پرستش خدایان متعدّد، خدای بزرگ یگانه‌ای داشتند، همچنان که بت‌پرستهای حجاز می‌گفتند این بتها شُفعای ما نزد آن خدای یکتا هستند.

دلیل روشن دیگر بر بطلان تاریخ ادیانی که مادّیین جعل کرده‌اند، این است که اگر بشر بتدریج از عدد خدایان کاسته تا به وحدت رسیده است، باید دین عیسی نزدیک‌تر به توحید باشد تا دین موسی، و دین زردشت که پیروانش تئوی یعنی دو‌خدایی می‌باشند بعد از مسیحیت سه‌خدایی بیاید، و دین ابراهیم که پیروانش به نام حُفَفاء تا ظهور اسلام بودند و خدای یکتا را پرستش می‌کردند و آباء و نیاکان پیغمبر حتی خود آن حضرت بنا به قول بعضی از علما تا قبل از بعثت بر آن دین بودند، باید بعد از عیسویت ظهور کرده باشد. بنابراین باید همچنان که قرآن تصریح می‌فرماید، قبول کرد که هیچ یک از پیغمبران خدا مردم را جز به توحید نخوانده‌اند. عقیدهٔ تثلیث بعدها در مسیحیت پیدا شده، و از عقاید بسیار قدیم هندی است، و بسیاری از عیسویان آن را رد می‌کنند، و نیز هم‌اکنون محقّقین عقیده دارند که زردشت به خدای یکتا دعوت می‌کرده است، و زردشتیان بسختی از آن

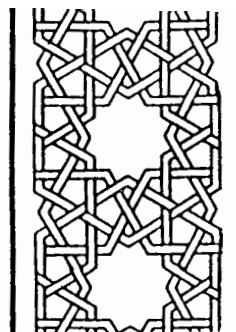
دفاع می‌کنند، و ایمان به دو مبدأ بدعتی است که در آن به وجود آورده‌اند. متأسفانه برای ما مجال بحث تفصیلی در این تفسیر نیست، و فعلاً به همین اشارات قناعت می‌کنیم.

حال باید قدری در اینجا تأمل و دقت نمود که زمان ظهور اسلام، جمیع ادیان آسمانی به نوعی شرک آمیخته است، و در میان همین معتقدان مُشرک - چه اهل کتاب و چه غیر آنها - علما و فلاسفه بزرگ وجود داشته و همگی همین عقاید آمیخته به شرک را پذیرفته‌اند، و فقط یک فرد مکتب و مدرسه ندیده درس ناخوانده، در میان ملّتی جاهل و مُشرک و منحط، قیام کرده همه را تخطئه می‌کند، و توحیدی خالص و منزّه از شائبه هر نوع شرک را بر بشر عرضه می‌نماید، و عموم پیغمبران را از تهمت‌های شرک و فسق تبرئه می‌فرماید، و مردم را از اندیشیدن در ذات مقدّس حق منع می‌کند^۱ و آن را حرام می‌شمارد، و برعکس، تفکّر در آیات الهی را واجب و لازم شمرده، ساعتی از آن را بهتر از هفتاد سال عبادت معرفی می‌فرماید، و نیز اوصاف و اسماء خدا را تعیین و تحدید کرده، تجاوز از آن را نهی می‌کند، و از آن تاریخ تاکنون هرچه فلاسفه و علمایی که در الهیات بحث و تحقیق و تدقیق می‌کنند، در این تعلیمات غور و بررسی می‌نمایند، حَقّانیت و صدق و صحت آنها را بیشتر تصدیق کرده، و از درک بسیاری از دقایق و حقایق آن تعالیم عالیه با کمال خضوع اظهار عجز می‌کنند. قبلاً گفته‌ایم که امیرالمؤمنین در خطبه اوّل نهج البلاغه، طرق انحراف ملل و طوایف مختلف بشر را هنگام بعثت پیغمبر خاتم، از توحید و یگانه پرستی، تشریح فرموده در آخر می‌گوید:

۱. در حقیقت پیش از آنکه کانت نقّادی عقل بنویسد، و امثال او وارد این مباحث شوند، اسلام منطقه فعالیت خرد را تعیین، و از ورود آن در قرقگاه و مناطق ممنوعه جلوگیری کرده است.

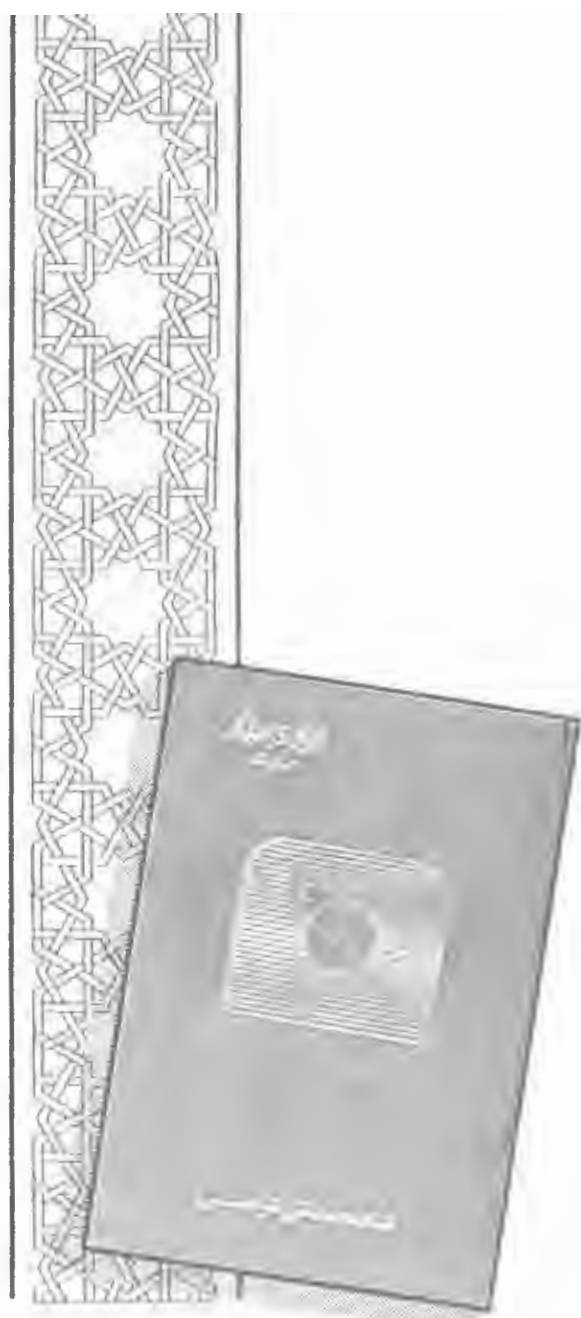
خداوند به برکت وجود پیغمبر آنها را از گمراهی و نادانی هدایت فرموده و نجات بخشید.

به خدا قسم، اگر همه تعالیم پیغمبر منحصر به همین توحید - با این خصوصیات - بود برای کسی که اندک فهم و انصافی داشته باشد کافی بود که حقانیت اسلام و صدق نبوت خاتمیه را تصدیق نماید، و پیغمبران را فرستاده بحق و برگزیده پروردگار بدانند...^۱.



از کتاب

وحی و نبوت



غرور علم

پیش از این راجع به غرور عقلی و به قول طه حسین کبرای عقلانی و مضار و مفاسدش سخن گفتیم. اکنون می‌خواهیم دربارهٔ غرور علم یا علمی گفتگو نماییم: علم با پیشرفتهای سریع و عجیب در طبیعیات (بمعنی الاعم)، و پیروزی قطعی بر کلیسا، دچار غروری شدید شد، غرور جوانی و غرور پیروزی، و به انکار همهٔ حقایق پرداخت که از دایرهٔ محدود این‌گونه علوم خارج بودند، بویژه آنچه مربوط به امور مذهبی و معنوی، و به اصطلاح راجع به ماوراء الطبیعه بود - به تبع نفرتی که از کلیسا به وجود آمده بود - منفور و مطرود گردید، و دسته‌ای از این دانشمندان در این راه بقدری افراط کرده و تا آنجا پیش رفتند، که با صراحت گفتند، ماوراء الطبیعه مساوی با ماوراء الحقیقه است، و هر نامحسوس و غیرمشهودی غیرموجود می‌باشد. آیا چنین هذیانهایی جز از بیمارانی که در شدت تب غرور می‌سوزند می‌تواند صادر شود؟ اینان با خود نیندیشیدند که آن موجود غیرمحسوس

اگر هیچ اثر محسوسی نداشته باشد که هیچگاه مورد بحث و گفتگو و طرف توجه نمی‌شود، اما غیر محسوسی که آثار بسیار محسوس دارد، چرا نفی و انکار شود؟ آیا نیرویی عظیم‌تر و قوی‌تر و فراگیرتر از نیروی جاذبه هست؟ که از اتم گرفته تا جمیع کرات آسمانی، تحت تسلط آتند، در عین حال نامحسوس‌تر از آن نیرویی نیست. نیروی نامحسوس دیگر، حیات است که اگر نباشد جهان ویرانه‌ای بی‌سود و بی‌رونق است. و باز اگر قوه نامرئی اندیشه نبود، جامعه بشر به دیوانه‌خانه‌ای مبدل می‌گشت، و سراسر جهان منظره‌ای بدون ناظر و صحنه‌ای بی‌تماشاگر بلکه اساساً آفرینش لغو و عبث می‌بود، مگر وجود محسوسات و بقا و جلوه آنها از غیر محسوس نیست؟ فیزیک جدید می‌گوید ماده، چیزی جز انرژی متکاثف نیست^۱.

نظام آسمان و زمین و بقای آنها به نیروی ثقل و جاذبه است، که نادیدنی می‌باشد. جلوه‌های متنوع نبات و حیوان، از نیروی غیر محسوس حیات است، و همچنین هر نقش و صورت زیبا، و هر عمارت و ساختمان مجلل، و هر چه در خارج وجود و تحقق می‌یابد، همگی از اندیشه نامرئی موجد و بانی و سازنده‌ای ناشی می‌گردد. ملای روم در مثنوی مکرر و مفصل این معنی را بیان نموده است:

فکر اول، آخر آمد در عمل
بُنیتِ عالم چنان دان در ازل
صورت دیوار و سقف هر مکان
سایه اندیشه معمار دان
بی‌نهایت کیشها و پیشه‌ها
جمله ظلّ صورت اندیشه‌ها

۱. ذره بی‌اتهام، از مهندس بازرگان، ص ۴۰.

دست پنهان و قلم بین خط گذار^۱
 اسب در جولان و ناپیدا سوار
 خاک را بینی به بالا ای علیل
 باد را نه جز به تعریف و دلیل
 جسم، ظاهر، روح، مخفی آمده است
 جسم همچون آستین جان همچو دست^۲

علّت اعراض از دین

۱. در اروپا

اوضاع و احوال اروپا در قرون وسطی، درست مانند هندوستان در قرن ششم پیش از میلاد بود. دستگاه روحانیت مسیحی، غرق در خرافات گشته تضییق و فشار و اختناق به نهایت رسیده بود، و همین بس که دیوان تفتیش عقاید به قول «ویکتور هوگو» پنج میلیون نفوس محترم را بیشتر به گناه کشف جدید علمی سوزانید، یا در زندان خفه کرد، حتی مردگان را به اتهام کفر و الحاد از گور به در آورده سوزانید. در نتیجه، انزجار و تنفر از کلیسا و روحانیت و در بسیاری مردم از مسیحیت و حتی از مطلق دین فوق العاده شدّت یافت...^۳

۲. در کشورهای اسلامی

درست است که بسیاری از افراد بشر، مغلوب هوای نفس و گریزان از تکلیف اند، و ممکن است تکرار کار بد و اصرار بر گناه، به تکذیب دین بینجامد، و یا بعضی از فلاسفه که از صفای قلب و روشنی ضمیر محرومند

۱. در لباسهای قدیم، آستینها بسیار بلند و دستها پنهان بود.

۲. وحی و نبوّت در پرتو قرآن، ص ۶۴ - ۶۵، انتشارات «حسینیّه ارشاد».

۳. همان کتاب، ص ۱۶۱.

ادله‌ای را که بر آنها دست یافته‌اند، برای معتقدات دینی خود قانع‌کننده شمارند، ولی شیوع الحاد در میان جماعت یا ملّتی، هیچگاه نتیجه استدلال عقلی و علمی نبوده است، بلکه فقط فساد منتسبین به دین - بویژه روحانیان - منشأ آن بوده، و بعدها سرخوردگان از دین به فکر تهیه دلیل افتاده‌اند. پس عوض اینکه بعضی مردم می‌خواهند دین را عارضی معرفی کنند و دلیلی نمی‌یابند، خوب است علل و عوامل عروض الحاد را جستجو نمایند، تا بسهولت بر آن دست یابند و حقیقت آشکار گردد.^۱

سورة توحید

همه مطالب این کتاب (قرآن) که تجلیگاه خداست، علاوه بر همه اینها، در یک سورة کوچک (سورة توحید)، جمیع انواع شرک نفی شده، و مسلمانان با تکرار آن در نماز و غیر نماز، همواره «اصل توحید» را به خود تلقین می‌نمایند، تا از آن انحراف پیدا نکنند.^۲

نه تنها در زمان نزول قرآن، بلکه امروز نیز که افکار و علوم بشر تا این حد رشد و ترقی کرده است، باز هم توحید اسلام، در میان همه ادیان و مکاتب فلسفی، امتیازی محسوس و درخشندگی مخصوص دارد، و دانشمندان و محققان جهان را به تعجب و تحسین و ستایش و تمجید واداشته است.

گوستاو لوبون، در تاریخ تمدنش (ص ۱۵۳) می‌گوید:

۱. همان کتاب، ص ۱۶۱.

۲. شیخ طبرسی، در تفسیرش از قول یکی از علما می‌گوید: «جمیع انواع شرک بیش از هشت گونه نیست، از این قرار: ۱ و ۲ - کثرت و عدد، ۳ و ۴ - نقص و تغییر ۵ و ۶ - علت یا معلول بودن ۷ و ۸ - اشباه و اضداد داشتن، و این سوره، جمیع آنها را از خداوند نفی فرموده است؛ با هر جمله‌ای نوعی را و آنها را شرح می‌دهد.

حقیقت این است که در میان تمام ادیان و مذاهب دنیا، فقط اسلام است که این تاج افتخار را بر سر نهاده، مقدّم بر هر چیز، وحدانیّت صیرف و خالص را در عالم انتشار داده است. تمام شأن و مقام و وضوح و سادگی اسلام، روی همین وحدانیّت مطلقه قرار گرفته است، و این دین از آن استحکام و قوّت یافته است؛ این توحید خالص محض را که در آن هیچ‌گونه پیچیدگی و معمّایی نیست، به آسانی می‌توان فهمید، و ایمان به امور متضادّی که در ادیان دیگر تعلیم می‌دهند و عقل سلیم ابدأ نمی‌تواند آن را قبول کند، در این دیانت نیست.

این دانشمند منصف بحث مزبور را ادامه داده و از این جهت اسلام را بر مسیحیت بدرجات برتری می‌دهد، با آنکه خود، مسیحی و مسیحی‌زاده شمرده می‌شود، و نیز نقل می‌کند که مسیحیان بسیار، فرد فرد و گروه گروه به اسلام گرویده‌اند، ولی حتی یک تن را نمی‌توان یافت که بحقیقت از اسلام به مسیحیت گرویده باشد، خواه غالب و خواه مغلوب، و مطالب و مزایای بسیار دیگر. دانشمند دیگر مسیحی، «جان دیون‌پورت»، پس از آنکه از نشر سریع توحید اسلام در آسیا و آفریقا و مصر و برقراری آن عقیده تا امروز در میان مسلمانها سخن گفته، چنین اظهار نظر می‌کند:

این دین برای یک فرد غیرمذهبی و بی‌طرف کنجکاو، با جنبه‌های انسانی و خاصیت ملکوتی به نظر می‌رسد، پاک‌تر و صاف‌تر از طریقه زردشت، آزادتر و آزادبخش‌تر از قانون موسی، و نیز موافقت و مطابقت دین محمد «ص» با عقل و استدلال بیشتر از عقیده ممزوج با اسرار و رموز و خرافاتی است که در قرن هفتم آبروی سادگی تعلیمات انجیل را برده بود.^۱

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۱۲۰.

ولتر که مدتها بر اثر تلقینات و تعلیمات کشیشان با اسلام دشمنیها کرد و به این آئین مقدّس و پیغمبرش دشنامها داد، توهینها کرد و تهمت‌ها زد، همین که خود با تعالیم عالیّه اسلام و حقایق قرآن آشنایی پیدا نمود، بدانسان شیفته اسلام گردید، که بدترین ناسزاها را به کشیشهای گمراه‌کننده گفت، و عقاید آنها را مخصوصاً در موضوع تثلیث به باد تمسخر گرفت، و عقیده توحید اسلام را بسیار ستود، و بر همه ادیان برتریش داد، و ترجمه «سوره توحید» را مکرّر در آثارش آورد.^۱

برای آنکه اجمالاً میزان شیفتگی، اعجاب، تعظیم و تمجید علما و محققان غیرمسلمان از توحید اسلام دانسته شود، می‌توان بیانات و شهادات بسیاری از آنان را در کتاب محمد و القرآن خطیب کاظمینی مطالعه و ملاحظه کرد.^۲

هدف انسان مؤمن

انبیا با آنکه از مردم دشوارترین وظیفه و تکلیف را خواستند، و آن مخالفت با هوای نفس است، که پیغمبر اسلام جهاد اکبرش نامید، علاوه بر جهاد با مال و جان که در راه عقیده باید انجام دهند، با این حال هیچ‌گونه کامروایی و لذّت یا مال و مکنّت یا جاه و منصب دنیایی به آنها وعده ندادند، زیرا مؤمن حقیقی بفرض، به سلطنت و فرمانروایی برسد باز هم هدفش تمتّعات و لذّات و جمع مال و برتری یافتن بر دیگران نیست، بلکه تمام همّش احیای حق، و محو باطل، و اقامه عدل، و اصلاح اجتماع، و

۱. اسلام از نظر ولتر، در این هر دو کتاب، مفصل و مشروح درباره توحید اسلام بحث و تحقیق شده است.

۲. همان کتاب، ص ۱۷۱-۱۷۲.

نجات مظلوم، و قلع و قمع ظلم و ظالم خواهد بود.^۱

نظامهای آفرینش و قوانین طبیعی

خداوند حکیم، برای بقای جهان و مصلحت جانداران، نظامهای استوار و قواعد و قوانینی متین و پایدار وضع و جعل و برقرار فرموده است: خورشید و ماه با نظمی دقیق طلوع و غروب می‌کنند، و شب و روز و فصول چهارگانه پشت سر هم می‌آیند و می‌روند، آب با تابش خورشید تبخیر و بخار در سردی جوّ تقطیر می‌شود، اختلاف درجه حرارت هوا باد را به وجود می‌آورد، باد در زمین بذرها را می‌پراکند و رویش خاک می‌دهد، و در آسمان ابرها را از روی دریا به سوی زمینهای تشنه می‌راند و می‌باراند، دانه در زمین می‌شکافد، قسمتی ریشه شده غذایش را از مواد زمین می‌مکد، قسمتی از زمین سر درآورده بتدریج از همان خوراک به کمک نور آفتاب ساقه و شاخه و برگ و میوه و ثمره می‌سازد، و با این طریق خوان نعمت بی‌دریغ خداوند برای انواع گوناگون جانوران همه جا کشیده می‌شود، و همه این فعل و انفعالات و نتایجشان دنیا را بهشت پر نعمتی برای انسان می‌سازد، که حداکثر استفاده را از آنها می‌برد، و این تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا.^۲

پس آنچه ما به نام قوا و غرایز و طبایع و خواص و قوانین طبیعی می‌نامیم، همه را آفریدگار بخشیده و سرشته و آمیخته و مقرر داشته است، ولی انسان خدانشناس سطحی کوتاه‌نظر، همه اینها را به خود مخلوق نسبت می‌دهد، به قول «فلاماریون» آیا مادیین انتظار دارند که خداوند

۱. همان کتاب، ص ۱۷۷.

۲. اگر نعمتهای خدا را بخواهید شمرد، از عهده شمار کردن کامل آنها بر نمی‌آید.

هر روز جهان را به صورتی درمی آورد و با کائنات بازی می کرد، تا آنها باور کنند که او هست؟ اگر نظم و ترتیب و ثبات و دوام دلیل نبودن ناظم و مدیر و مدبّر باشد، هرج و مرج و اغتشاش و تزلزل دلیل وجود او خواهد بود؟^۱.

فقر در زندگی پیامبران

از جمله خصایص پیغمبران این است که بدون داشتن ثروت و جمعیت آغاز دعوت می کنند. تا کسانی که به آنان می گروند به امید مال و نعمت یا از بیم عده و نفر نگرند. امیرالمؤمنین «ع» در خطبه ای که راجع به روش انبیا ایراد نموده است، نخست از پیغمبر اسلام سخن می گوید که از لذایذ دنیا بی بهره و از زخارف و حطامش برکنار بود، سپس از حضرت موسی «ع» یاد می کند که وقتی گفت «پروردگارا! من به آنچه از خیر بر من نازل کنی نیازمندم» فقط نانی می خواست بخورد، زیرا گیاه و علف بیابان می خورد و چنان لاغر شده بود که اثر سبزی گیاه از پوست شکمش دیده می شد. باز علی «ع» می گوید: «اگر بخواهم از داود صاحب مزامیر (زبور) و قاری اهل بهشت بگویم، که چیزها از حصیر می بافت، و به همنشینانش می گفت «کدامتان اینها را از من می خرد؟» و از بهای آن قرص جوینی می خرید و می خورد. و اگر بخواهم درباره عیسی بن مریم بگویم که از سنگ مخده و متکا می گرفت، جامه خشن می پوشید، خورشش گرسنگی، چراغش در شب ماه، سایه و پناهگاهش در زمستان مشرق و مغرب زمین، میوه و ریحانش گیاهی بود که چهارپایان می خوردند، زنی نداشت که گرفتارش کند، و فرزندی که اندوهناکش سازد، و مالی که به خود

متوجهش نماید...»^۱

جنايات استعمارگران

مسلمانها برآستي سرگذشتي دلخراش و جانگداز دارند^۲، علاوه بر کشتارها و شکنجه‌های توانفرسا که گاهگاه واقع شده، مانند حادثه اندلس، و کشتار و آزار در روسیه - قبلاً به دست زمامداران مسیحی و بعد به وسیله کمونیستها - و امثال این حوادث هول‌انگیز، مدت دو قرن یا بیشتر است که استعمارگران بر ممالک و ملل اسلامی تسلط پیدا کرده‌اند. در تمام این مدت در همه کشورهای کارها کرده‌اند، که یادش دل را می‌سوزاند، و جان را می‌گدازد، و موی بر تن راست می‌کند. این دژخیمان سنگدل، با تمام قوا در نابودی مسلمین کوشیدند، و از هیچ جنایتی خودداری نکردند. مظلّم اینها در زمان و مکان مختلف، مختلف بود، ولی آنچه در رأس همه دشمنیها و مبارزات در همه کشورهای به آن اهتمام می‌ورزیدند نابودی و محو اسلام بود. می‌توانیم الجزایر را به عنوان مثال نام ببریم، که این سرزمین را ملک طلق خود و مردمش را بنده و برده ساخته بودند. عجیب است که زبان عربی را در این کشور عربی‌زبان از رواج انداختند، بطوری که اغلب اهالی زبان مادریشان را ندانسته به فرانسه حرف می‌زدند. هیاهویی که در سایر ممالک اسلام برای تجدید حیات زبان مادری راه انداختند، تعقیب همین مقصود بود، مانند فارسی سره در ایران، از زمان ناصرالدین شاه... و زبان پشتو در افغانستان، و سانسکریت در هند، و ترکی در ترکیه (مرکز خلافت

۱. همان کتاب، ص ۲۴۶.

۲. بویژه شیعه که بیش از جمیع فرق اسلامی صدمات و لطّمت دیده، حتی از خود مسلمین نیز. به طور نمونه به کتاب الشیعة و الحاکمون، از شیخ محمد جواد مغنیه (به فارسی ترجمه شده است) می‌توان نگریست.

اسلامی) که نماز و اذان را هم ترکی کردند، و اخیراً هم قرآن فارسی درست کرده‌اند. آیا توانستند مسلمانها را بعد از این همه کشتار و فشار و بیدادها از دینشان بازگردانند؟^۱ بالاخره الجزائر غاصبین را بیرون ریخت و زبان عربی و دین اسلام از نو رسمیت یافت.

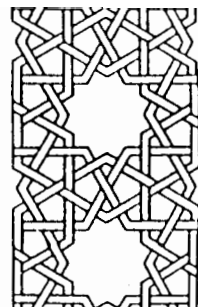
آه و ناله سر دادن افرادی - که یا مأمورند یا تحت تأثیر مأموران و اربابان - برای حملهٔ عرب، گامی در راه همان هدف است، وگرنه این وطن پرستان چرا از حملهٔ اسکندر و مغول و ترک و افغانی دم نمی‌زنند، و از مظالم استعمار گفتگویی نمی‌کنند؟؟^۲

۱. ولی فسق و فجور و لابیگری را متأسفانه شایع ساختند.

۲. همان کتاب، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

از کتاب

خلافت و ولایت
لِز فُظُرِ قُرْآنِ وَ سُنَّتِ





اهتمام اسلام به امر حکومت

در هیچ‌یک از ادیان آسمانی، حتی مکتبهای سیاسی، به اندازه اسلام به امر حکومت اهمیت داده نشده است.

آیا چه عظمت و اهمیتی بالاتر از این که اطاعت از «اولوالامر»، به نصّ قرآن، در ردیف اطاعت از خدا و پیغمبر شده باشد؟!

به تصدیق عموم فِرَق اسلامی، مقصود از «اولوالامر»، «فرمانروایان» است. فقط گفتگو در این است که فرمانروایان چه کسانی هستند؟ و چه کسانی باید باشند؟ و به عبارت دیگر، اختلاف فقط در شرایط و مصداق است.

بسیاری از بزرگان عالم اسلام، از گذشتگان و دانشمندان معاصر، در این باره، مفصل بحث کرده و کتابهای بسیاری در این زمینه نوشته‌اند.

از جمله آقای باقر شریف قرشی - از دانشمندان معاصر - کتاب جامع و ارزنده‌ای در این خصوص به نام نظام الحکم و الادارة فی الاسلام نوشته، و

از هر جهت مفصل و مشروح بحث کرده است. ایشان پس از اینکه میان سلطنت و خلافت فرق می‌گذارد، تحت عنوان «الاتفاق علی وجوبها» چنین می‌گوید:

تمام مسلمین بر لزوم خلافت، اتفاق کرده و ابن حزم اندلسی می‌گوید: اهل سنت و مرجئه و شیعه و تمام خوارج، همگان اتفاق کرده‌اند که امامت و پیشوایی واجب بوده و بر امت اسلامی لازم است از پیشوای عادل پیروی کنند، تا قوانین الهی را در بین آنان جاری سازد، و با احکام اسلامی، جامعه آنان را رهبری کند.^۱

بعد از اجماع همه فرق اسلامی بر وجوب و ضرورت خلافت، در این جهت اختلاف کرده‌اند که آیا این وجوب، وجوب عقلی است یا شرعی، و بعد اختلاف کرده‌اند در شرایط و اوصاف خلیفه و امام. آنچه را در این گفتار دنبال می‌کنیم این است که آیا قرآن که می‌فرماید:

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^۲.

در این کتاب چیزی را فروگذار نکرده‌ایم.

و می‌فرماید:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ^۳.

قرآن را بر تو فرود آوردیم، در حالی که بیان هر چیزی است.

و نیز دین اسلامی که راجع به کوچکترین اعمال و آداب زندگی و

۱. ص ۲۱۲.

۲. سورة انعام، آیه ۳۸.

۳. سورة نحل، آیه ۸۹.

جزئی‌ترین امور حیاتی، تکلیف انسان را معین فرموده است، چطور ممکن است در امر حکومت که از نظر اسلام، مهمترین همه امور بوده و اطاعت حاکم را همچون اطاعت خدا و پیغمبر واجب می‌شمارد، تکلیف امت را روشن نکند و فرمانروای واجب‌الاطاعه را به مردم معرفی ننماید؟!

شیعه معتقد است که پیغمبر، بیش از همه امور و احکام اسلامی به امر خلافت اهتمام ورزیده است، و نه تنها وصی بعد از خود، بلکه تا دوازده وصی - که دوازدهمین آنان آخرین اوصیای اوست - نام برده است، و از اولین ساعات دعوت و آغاز بعثت تا آخرین دقایق حیات و هنگام رحلت از آنان یاد کرده است. و در همه وقت و همه جا، در مکه و در مدینه، در خانه و بیرون، در مسجد و مجلس انس و مجمع دوستان و در میدان جنگ، مستقیم و غیرمستقیم - عملاً و قولاً - امر وصایت و ولایت را تأکید فرموده است.

به‌طور مسلم می‌توان ادعا کرد که بعد از اصول سه‌گانه دین (توحید، نبوت و معاد)، دیگر درباره هیچ موضوعی به اندازه موضوع امامت و ولایت آیه و روایت نازل و وارد نشده است، و پیغمبر به هر بهانه‌ای از این موضوع سخن می‌گفته است، و خوشبختانه بزرگان اهل سنت، همه آنها را در کتب تفاسیر و تواریخ خویش آورده‌اند و حتی سخت‌ترین دشمنان علی مانند عمرو عاص و معاویه در پاره‌ای مواقع، تصدیق کرده‌اند.

از مهمترین آیات خلافت، آیه «إِکْمَالِ دین» بود که از آن مفصلاً بحث شد، و اکنون قسمتی دیگر از آیات و روایات را بررسی می‌کنیم، و قبلاً گفتیم ما آیاتی را مطرح می‌کنیم که علاوه بر مآخذ و مدارک معتبر از شیعه و سنی، تعبیر خود آیات هم طوری است که جز بر خاندان عصمت یا امر ولایت قابل تطبیق نمی‌باشد.

آیه زکات در حال رکوع

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱.

ولی شما منحصرأ خداست و پیغمبرش و آنان که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که رکوع‌کننده‌اند (در حال رکوعند).

قبلاً باید به دو نکته در این آیه مبارکه توجه داشت: اول اینکه همان ولایتی که خدا و پیغمبر نسبت به مردم دارند، عین همان ولایت را صدقه‌دهنده در حال رکوع، دارد، چون ولی به صورت مفرد آمده و تکرار نشده است. دوم اینکه این ولایت، منحصر به خدا و پیغمبر و شخصی است که در حال رکوع، صدقه داده است، چون لفظ «إِنَّمَا» فهماننده حصر است، بنابراین، جز همان «اولی به تصرف»، معنای دیگری مناسب بلکه متصور نیست. زیرا اگر مثلاً «ولی» را به معنای دوست بگیریم، دوست مردم، منحصر به آن سه نیست.

علامه امینی، مدارک و مآخذ بسیاری را از کتب تفسیر و حدیث اهل سنت ذکر می‌کند، که نزول این آیه را درباره علی دانسته‌اند، پس از آنکه در حال رکوع انگشترش را به سائل داد.

پیغمبر می‌گفت: خدایا! برادرم موسی بن عمران از تو خواست که «رَبِّ اَشْرَحْ لِي صَدْرِي... وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي»، من نیز همین مطلب را می‌خواهم. آنگاه آیات را خواند، و به جای هارون، نام علی را

۱. سورة مائده، آیه ۵۵.

گذاشت و خواند: «اجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي، عَلَيَّ أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَزْرَى...»، دعای پیغمبر تمام نشده بود، که جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد^۱. تعبیر این آیه بسیار قابل دقت است: «کسانی که در حال رکوع صدقه می دهند»....

علامه امینی، از سی چهل نفر از اعظام مفسران و محدثان اهل سنت نقل می کند که گفته اند آن شخص، علی بوده است. و اگر در اینجا، «الذین» به صورت جمع آمده است، برای تعظیم و تفخیم مقام امیرالمؤمنین است، چنانکه طبری در تفسیر این آیه، گفته است و نظایر بسیاری نیز در قرآن دارد که به مناسباتی از «مفرد» به لفظ «جمع» تعبیر شده، و رسم و معمول عرب هم بر این است؛ چنانکه علامه بزرگوار، سید شرف الدین در المراجعات آیات و امثالی را شاهد آورده اند. و علامه امینی به مناسبت همین آیه ولایت، بیست آیه را شاهد آورده اند که با لفظ جمع آمده و مفسران تصریح کرده اند که در شأن فردی خاص نازل شده اند...^۲.

و اگر کسی نخواهد مطلبی را بپذیرد با اسم خاص هم نمی پذیرد. مگر در حدیث مشهور و متواتر «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيٌّ بَابُهَا» نگفتند «علی» در اینجا صفت است نه علم و اسم خاص، و معنای جمله این است: که من شهر دانشم و درب آن بلند است؟

آیه تبلیغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ

۱. الغدير، ج ۲، ص ۵۲-۵۳.

۲. الغدير، ج ۳، صفحه ۱۶۳ به بعد.

رسالتُهُ و اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ^۱.

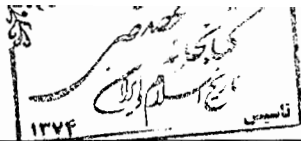
ای پیغمبر! آنچه به سوی تو از خدایت نازل شده برسان، و اگر این تبلیغ را انجام ندادی، رسالت خدا را نرسانده‌ای، و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند.

اولاً از مضمون آیه بخوبی روشن است که مطلب، فوق‌العاده مهم بوده، به‌حدّی که اگر تبلیغ نمی‌شد تمام زحمات پیغمبر هدر بوده و مثل اینکه رسالت حضرت حق را انجام نداده است، با توجّه به این مطلب که این آیه، مثل آیه قبل، از آیات سورة مائده است و سابقاً گفتیم که «مائده»، آخرین سورة طولانی قرآن است و در حَجَّةُ الوداع نازل گشته است.

و ثانیاً بخوبی معلوم می‌شود که مطلب تازه‌ای بوده غیر از اصول و فروع دین که تا آن وقت تبلیغ شده و همه به آنها عمل کرده‌اند، چون آیات مربوط به توحید و نبوّت و معاد، مفصل و آنها در ضمن آیاتی بسیار نازل و تبلیغ و تعلیم شده بوده است. و نیز آیات مربوط به همه فروع و اخلاق و معاملات نازل گردیده و نماز را سالهاست با پیغمبر خوانده و روزه را گرفته و خمس و زکات را داده‌اند و بکرات به جهاد رفته‌اند، و حج را علاوه بر گذشته، در همین سفر با پیغمبر گزارده‌اند. پس باید مطلبی باشد که لازم شده در دیدگاه همگان تبلیغ شود.

و ثالثاً از تعبیر آیه، کاملاً پیداست که پیغمبر از تبلیغ عمومی با کیفیتی که از او خواسته شده ترس و ملاحظه داشته است. چون هم تهدید شدید شده که اگر آن را انجام ندادی رسالتت را نرسانده‌ای، و هم حفظ و

۱. سورة مائده، آیه ۶۷. علامه امینی سی مدرک معتبر که از بزرگترین علمای سنی نیز در میان آنها هستند برای نزول آیه، درباره علی‌ع، در جلد اول القدير، ص ۲۱۴، به بعد آورده‌اند.



نگهداریش از طرف پروردگار تضمین شده که «خدا از مردم حفظ می‌کند». در اینجا باید متوجه این نکته هم بود که پیغمبران بویژه خاتم و سرور آنها، از مرگ نمی‌ترسند، زیرا اولاً خود قرآن نشانی ولی خدا بودن را در آرزوی مرگ بودن دانسته است.^۱ زیرا بدیهی است که اولیای خدا با مرگ از زندان دنیا آزاد شده به سعادت حقیقی و دائمی می‌رسند. ثانیاً خود قرآن، تصریح می‌کند که پیغمبران در پیشگاه من نمی‌ترسند و از کسی ترسی ندارند، اِنِّی لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ.^۲

پس باید خطر، خطر دینی باشد، که اگر در این مورد به پیغمبر صدمه‌ای برسد یا با او معارضه و مخالفت علنی شود، دین در خطر واقع می‌شود. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: «موسی احساس ترسی بر جاننش نداشت، او از پیروزی نادانها و تسلط گمراهی می‌ترسید».^۳

و رابعاً از سیاق آیه معلوم است که مردمی که پیغمبر از آنها ملاحظه داشته و خداوند با «وَاللَّهُ یَعِصُّکَ مِنَ النَّاسِ» حفظ وی را به عهده گرفته است کُفَّار نبوده‌اند. زیرا اولاً از لحاظ تاریخی معلوم است که پیغمبر در حَجَّةُ الْوَدَاع از مشرکان مغلوب، و یا اهل کتاب مطرود، ترسی نداشته است. ثانیاً خداوند در آیه ۳ همین سوره می‌فرماید: «الْیَوْمَ یُنَسِّسُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ» یعنی «امروز کفار مأیوسند از [مبارزه با] دین شما و دیگر از آنها نترسید»، پس ترس از کفار، نه برای خودش و نه برای دینش، معنی ندارد. ولی خداوند بلافاصله می‌فرماید «از من بترسید»، یعنی مبدا خود شما مسلمانها کاری انجام دهید که استحقاق مجازات پیدا کنید و صدمه از خود شما به دینتان برسد، وگرنه کُفَّار از صدمه زدن به دین شما ناامیدند.

۱. اِنْ رَعَمْتُمْ اَنْتُمْ اَوْلِیَاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ (سوره جمعه، آیه ۶۲).

۲. سوره نمل، آیه ۱۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۴.

با توجه به مطالب بالا، کوچکترین شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که آنچه پیغمبر باید تبلیغ می‌کرده، همان موضوع ولایت و خلافت بوده که شرط قبولی اعمال است چنانکه شیعه معتقد است، و هرچند پیغمبر مکرر در مکرر این قضیه را به مناسبت‌هایی بیان فرموده بود، ولی نوبت به اعلان عمومی و گرفتن بیعت همگانی نرسیده بود، و پیغمبر می‌دید در هر نوبت که چیزی در این باره می‌گفت، چگونه آثار ناراحتی و عدم رضایت در قیافه کسانی که در این منصب طمع داشتند خوانده می‌شد، و می‌دید که اگر نوبت به اعلام همگانی و رسمی برسد ممکن است با مخالفت صریح صحابه کبار مواجه شود. و اگر آنها رو در روی پیغمبر به مخالفت علنی برخیزند، فرصتی دست منافقان خواهد آمد، و با مسلمین ضعیف‌الایمانی که به تصریح قرآن، فقط اسلام را پذیرفته‌اند و هنوز ایمان در قلوبشان وارد نشده چه حوادثی پیش خواهد آمد. بعدها معلوم شد که ترس پیغمبر بجا بوده و یاران خود را خوب می‌شناخته است. زیرا برای آخرین دفعه که خواست موضوع را کتباً تثبیت کند، چطور روبرویش ایستادند و با خشونت و گستاخی عجیبی مانع شدند و جمله‌ای گفتند که پیغمبر دید با گفته شدن آن جمله نوشته‌اش را هم از اعتبار انداختند، چون با فرض آنکه می‌نوشت، فردا می‌گفتند (العیاذُ باللّٰه) هذیان می‌گفته است، و چه مفاسدی که بر این نسبت ناروا بار نمی‌شد؟

آیه اهل الذکر

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ !

اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.

علامه سیّد شرف‌الدین، از تفسیر کبیر ثعلبی نقل می‌کند و نیز می‌گوید علامه بحرینی متجاوز از بیست حدیث صحیح آورده‌اند که مقصود از اهل ذکر، اهل بیت پیغمبر است.^۱ این از نظر مدرک روایی، اما از نظر خود قرآن: در سورة طلاق، آیه ۹ - ۱۰ تصریح دارد که «ذکر» پیغمبر است.

قد أنزلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا، رسولاً يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ.

در این آیه، بروشنی توضیح می‌دهد که: «ذکر پیغمبری است که آیات خدا را بر شما تلاوت می‌کند». و اگر کسی بخواهد ذکر را به معنای دیگری مانند قرآن مثلاً بگیرد، باید قائل به حذف و تقدیری شود. وگرنه ظاهراً آیه به حکم حجت بودن ظواهر قرآن، حکم می‌کند که لفظ «ذکر» به اعتبار «مذکر» بودن پیغمبر از روی مبالغه، بر آن حضرت اطلاق شده است. بنابراین «اهل الذکر» اهل پیغمبر خواهند بود، بدون نیاز به هیچ تأویل و حذف یا تقدیر.^۲

ریشه بحثهای خلافت

اساساً بحث خلافت، یک بحث تاریخی محض نیست؛ یک قصه مرده‌ای که مربوط به زندگی کنونی مردم نباشد، یا امری بیرون از اجتماع و زندگی نیست. این بحث با متن حیات مردم سر و کار دارد؛ برای اینکه عقیده است.

۱. المراجعات، پاورقی صفحه ۳۵.

۲. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۱۷۷ - ۱۸۴، از انتشارات «حسینیّه ارشاد» (۱۳۵۱ ش).

مکتب و یا رژیمی که در یک جامعه، یک کشور و یا کشورهای مختلف و جمعیت‌های گوناگون حکومت می‌کند، باید دارای مبنای فکری و باصطلاح «ایدئولوژی» باشد.

فقط با روشن شدن داستان خلافت اسلامی و حلّ اختلاف موضوع وصایت پیغمبر است که می‌توان رژیم حکومت اسلامی را شناخت، و تکلیف مسلمانها را از این بابت، بلکه از همه بابت، دانست.

اختلاف ما با برادران اهل سنت، اگر فقط بر سر افراد بود، مسئله خیلی مهم تلقی نمی‌گشت و اختلاف، ریشه‌دار نمی‌شد. اختلاف ما در این موضوع مذهبی اختلافی اصولی است، گفتگوی شخص نیست؛ لکن بالمآل منتهی به تطبیق بر فرد خواهد شد. و اغلب به این مطلب توجه ندارند و خیال می‌کنند که شیعه دعوای شخص دارد که چرا آن نشد و این شد؟ بعد بعضی برمی‌گردند می‌گویند: خوب، حالا چه کار کنیم؟ کار از کار گذشته، آن لایق‌تر بود، باید او می‌برد، نبرد.

گاهی دو نفر یک فکر دارند، و یا دو فرد در یک رژیم خاص و شناخته‌شده‌ای زندگی می‌کنند. و سپس در مصادیق مبنای فکری با هم اختلاف نظر پیدا می‌کنند، مثلاً در رژیم مشروطه - با اینکه در اساس مطلب بحثی نیست - اختلاف می‌کنند که آیا این نماینده لایق‌تر است یا آن یکی؟ شرایط نمایندگی بر این فرد، منطبق است یا بر آن فرد؟ یا شرایط زمامداری را آن فرد واجد است یا این؟ در اصل مطلب، اختلافی نیست، فقط اختلاف در تطبیق آن شرایط است بر فرد. همین و بس.

در موضوع اختلاف ما با اهل سنت، چنین نیست که هر دو یک اصل را در خلافت اسلامی پذیرفته باشیم، و بحث در این باشد که علی لایق‌تر است برای این خلافت یا ابوبکر لایق‌تر است یا عمر. بحث در این نیست. اساس بحث این است که آیا خلافت به وصایت است یا به شورا و اجماع؟ و این بحث، بحثی اصولی و ریشه‌دار است.

ما معتقدیم: اسلام مثل هر مکتب جدید و هر فلسفه و مرام تازه و نوین، باید جانشین مؤسس را، خود مؤسس به مردم معرفی کند؛ چون او آشنانتر است به اساس مکتب خود، و افراد را بهتر می‌شناسد که کدام آنها روح این مکتب را درک کرده‌اند؟

رژیم جمهوری با کیفیت خاص در ممالک زیادی جاری است، ولی این رژیم دارای یک قواعد و قوانین منضبط و مدوّن است، و در خود آن رژیم به مردم حق داده‌اند که رئیس جمهورشان را انتخاب کنند. اینجا انتخاب به دست مردم است. فرد هم باید خود را به مردم معرفی کند و به نفع خود تبلیغات کند. اگر آدمی باشد که اهل حقّه نباشد، زد و بند با طبقات زورمند و مؤثّری نکند تا به‌توسط زورمندان و توانگران و صاحبان شرکت‌های بزرگ و تراستها و امثال آنان، آراء مردم را بر باید و مردم را گول یزند، اگر چنین نبود، و فردی بود شایسته و مردم انتخابش کردند، این انتخاب، انتخابی است بحق و درست.

اما در یک مکتب تازه که مردم نوعاً آشنا به ظاهر و باطن آن نگشته‌اند، هنوز احتیاج به ترویج و تبلیغ دارد، در میان آنان مغرض هست، منافق وجود دارد، مردمی که هنوز تعصّبات جاهلیّت دارند و عصبیتهای قومی در اعماق جانیشان ریشه‌دار است و منتظرند که پیغمبر از دنیا برود و مقاصدشان را اجرا کنند (که او سدّی بزرگ در راه آن مقاصد بود)، آیا در چنین موردی - آن هم با اینکه به شهادت تاریخ، کسی که از طرف مؤسس مکتب، برای تبلیغ آن معین شده، هم از لحاظ فکری مصون از خطاست و هم از لحاظ عملی و اجرای قانون - آیا در چنین مورد، مردم حقّ انتخاب دارند؟ و انتخاب آنان صحیح است ولو اینکه خود مردم کرده باشند؟ و حال اینکه می‌بینیم به شورایی هم که تمسّک کرده‌اند (از این نظر که شورا در اسلام و در نظر مردم در اموری که به خود آنها واگذار شده معتبر است)، شورایشان هم درست نبود، و علی «ع» در مقابل انتخاب اول گفت: این چه

شورایی است که رأی دهندگانش غایب‌اند؟!
 آنهایی که دارای اعتبارند، آنهایی که دارای تشخیص‌اند، آنهایی که
 رأیشان از نظر مسلمین و از لحاظ شخص پیغمبر اکرم، مورد اعتماد است
 یعنی بنی‌هاشم و مشاهیر صحابه، اصلاً نبودند^۱.

برادری اسلامی اهل سنت و شیعه

شیعه و سنی - به اجماع علمای فریقین - مؤمن و مسلمان و برادر
 یکدیگرند^۲. و ائمه شیعه، بویژه شخص امیرالمؤمنین «ع» مکرّر در مکرّر،
 توصیه‌های مؤکّد فرموده‌اند، که شیعیان، اهل سنت را برادر خود دانسته
 خیرخواه و دلسوز آنها باشند، و در هدایتشان بکوشند. در همین کتاب
 خطبه مولا را آورده‌ایم که قشون خود را از دشنام دادن به شامیان منع کرده
 و فرمود:

به جای دشنام دعا کنید که خداوند خون ما و آنها را حفظ کند، و
 میان ما و آنها صلح و آشتی برقرار فرماید، و آنان را از گمراهی به
 هدایت رساند.

وقتی تصمیم گرفتند با عثمان بیعت کنند فرمود:

مَحَقَّقاً شما دانسته‌اید که من از غیر خودم به خلافت سزاوارترم؛
 و قسم به خدا مادامی که امر مسلمانان به سلامت باشد، و جز بر
 من بتنهایی ستمی نرود، من تسلیم و راضیم.

۱. همان کتاب، ص ۲۴۵ - ۲۴۷.

۲. برای اطلاع بر عقاید و اقوال فریقین، به طور نمونه به کتاب الفصول المهمه، از سید
 شرف‌الدین بنگرید.

حرص امیرالمؤمنین به حفظ «وحدت» به حدّی بود که فوق آن متصوّر نیست، چه در زمان خلفای ثلاثه که - به قول «کاشف الغطاء»^۱ - هنوز شیعه و سنی از یکدیگر جدا نشده، و چه در زمان معاویه که صفوف مشخص و ممتاز گشته بودند...^۲

ضرورت بیان حقایق اعتقادی

با حرص شدیدی که امیرالمؤمنین «ع» به حفظ وحدت جامعه اسلامی داشت، موضوع خلافت را مسکوت نگذاشت، بلکه با اصرار و تکرار، آن را مطرح نموده، با صراحت کامل و ادله و براهین متقن، روشن فرمود که خلافت - هم به «وصایت» و هم به «لیاقت» - حقّ اوست... و لغزشها و نقص علمی خلفا را علناً... بیان و تشریح فرمود.

و این است راهی که شیعه باید برود، یعنی اولاً به خیال وحدت نباید حق را کتمان کند و عقیده‌اش را مسکوت و پوشیده بدارد، و ثانیاً باید مؤدب باشد، و از فحش و دشنام خودداری نماید....

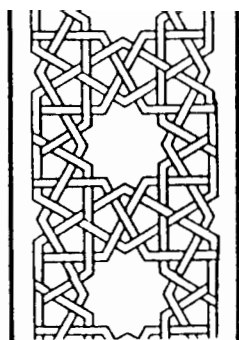
اهل سنت، هم از حیث عده از ما بیشترند و هم آنها - بویژه مصریها - پرنویس‌تر، و از لحاظ کتب و مجلات و مطبوعات دینی از ما جلوتر، و تبلیغات مذهبی‌شان وسیع‌تر و فراوان‌تر است. حال اگر آنها - به استناد منقولات و مجعولات دوران سیاه بنی امیه و بنی عباس و جانشینانشان - پشت سر هم در اثبات و تأیید و تشریح عقاید خودشان، و ردّ مذهب ما، کتاب و مجله بنویسند و نشر دهند، و شیعه (که به گواهی عقل سلیم و نقل

۱. اصل الشيعة و اصولها (موضوع امامت).

۲. همان کتاب، ص «بیست و یک».

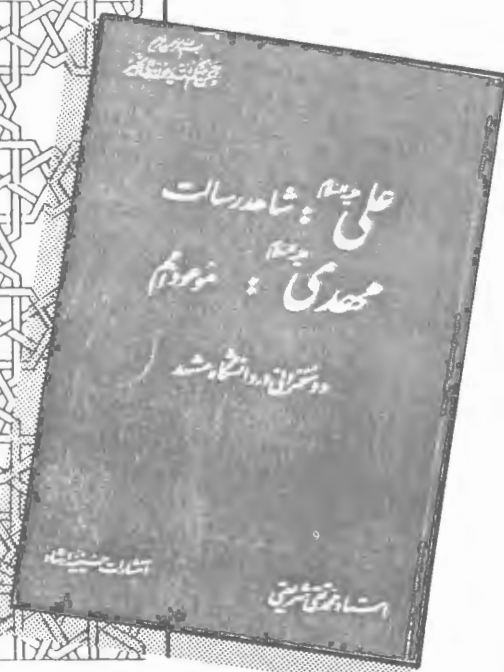
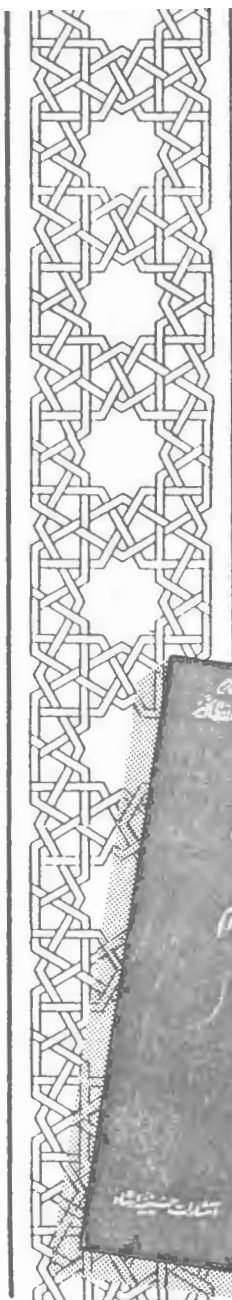
صحیح، تنها مذهب حق در میان مذاهب اسلامی مذهب اوست)، ساکت بماند، عقیده عموم - حتی افراد بی اطلاع از خود شیعه - این خواهد شد که حق با اهل سنت است. و این سکوت به زیان «حق»... و خیانت به اسلام و مسلمین است. پس شیعه باید عقایدش را (در برابر نویسندگان فرقه‌های دیگر) با دلیل و برهان بگوید و بنویسد و تبلیغ کند و همه جا نشر دهد، اما مؤدبانه و محترمانه، و با ملایمت و مماشات، و نیز از روی کمال مهربانی و خیرخواهی...^۱.

۱. همان کتاب، ص «بیست و شش» و «بیست و هفت».



از کتاب

علی (ع) شاهد رسالت
مهدی (ع) موعود اُتم



قرآن، منشأ تحوّل بزرگ و نهضتی عظیم

پیامبر ملّتی را زنده کرد و اوضاع و احوالی به وجود آورد، که استعدادات افراد در آن به کمال برسد. هنوز یک قرن تمام از رحلتش نگذشته بود که تمدّنه‌های چند هزار ساله و کشورهای عظیم روم و ایران به وسیله سربازان اسلامی مغلوب و مفتوح گردید، و دانشمندان و هنرمندان و سیاستمداران و کشورگشایان بزرگ از مسلمانها به وجود آمدند. منشأ این تحوّل بزرگ و نهضت عظیم کتابی بود که از جانب خداوند بر او وحی شده بود، و آن روحی بود که ملّت عرب و زبان عربی و تاریخ و جغرافیای عرب را زنده کرد، «کذلک أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مَنْ أَمَرْنَا»؛ نه تنها نهضت بزرگ اسلامی که از آغاز حیات بشر تا آن روز نظیری نداشت و تا امروز هم ندارد، بلکه جنبش شگفت‌انگیز رنسانس نیز از برکت همین کتاب بود. و این مطلبی است که خود اروپاییان امروز آن را قبول کرده و کتابها در این باره می‌نویسند، و چهارده قرن است که این کتاب فریاد می‌زند: «اگر در

شک هستید که این کتاب از جانب خدا باشد حتی یک سوره یک سطر
مانندش بیاورید» و باز می‌گوید: «اگر جن و انس اجتماع کنند تا مانند
قرآن بیاورند نخواهند توانست»، و تا امروز احدی پیدا نشده که ادعا کند
چنین کاری می‌تواند کرد.

و همین کتاب عجیب است که بدون آنکه دستگاه تبلیغی صحیحی
لااقل در ردیف یکی از مذاهب و مکاتب دیگر داشته باشد، منظم در
پیشرفت است... و همواره افراد دانشمند و محقق از ملل مترقی به آن
می‌گروند، و هم‌اکنون در پایتخت کشورهای متمدن جهان معابد و مساجد
اسلامی ساخته شده و می‌شود. آیا کدام شهادت هست بالاتر از اینکه
پروردگار این همه کارهای عجیب را بر دست مبارک پیغمبرش جاری
ساخته، و این همه علوم را از یک فرد اُمّی درس‌ناخوانده نشر فرماید؟
به گفته فرید وجدی، اگر محمد «ص» را به پیغمبری نپذیرند حتماً مقامی
بالاتر از نبوت باید برایش قائل شد...^۱

تزکیه و تقوی

انبیا که می‌آیند مهمترین عملشان روشن ساختن نور فطرت در سراچه
قلب انسان است. و در پرتو این نور است که ایمان به غیب (خدا و آخرت
و موجودات غیرمرئی مانند جن و ملک) نیرو می‌گیرد، و قوا و غرایز در
حدّ خود به کار می‌افتند، و از افراط و تفریط در تقویت و تضعیف آنها
جلوگیری می‌شود، و عدالت در کشور وجود آدمی برقرار می‌گردد. همین
است که گاهی آن را تزکیه و گاه تقوی می‌نامند. قرآن کریم مکرّر
می‌فرماید خداوند پیغمبر را برمی‌انگیزد تا مردم را تزکیه نماید و کتاب و

۱. علی «ع» شاهد رسالت، ص ۱۷ و ۱۸، چاپ چهارم، انتشارات «حسینیّه ارشاد» (۱۳۶۰ ش).

حکمت به آنها بیاموزد. و دعوت تمام پیغمبران را در این جمله خلاصه می‌کند که «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»، یعنی در برابر خداوند تقوی پیشه کنید و از من فرمانبری نمایید.

کمتر کلمه‌ای است که در قرآن به اندازه تقوی و مشتقات آن تکرار شده باشد، این کلمه از «وقایه» یعنی نگهداری و حفظ می‌آید، پس تقوی به معنی خود را حفظ نمودن و نگهداری کردن است. به عبارت بهتر، خویشنداری و بر خود مسلط بودن، و اختیار نفس را به دست داشتن است.

رکن مهمتر سعادت

بوسوئه - آن واعظ دانشمند مسیحی - می‌گوید:

مردم اغلب سعادت را رسیدن به آرزوها و خواسته‌ها تعریف می‌کنند. این درست است که وصول به آمال لذتبخش است، ولی این یک رکن سعادت است و رکن مهمترش که مقدم است این است که انسان بتواند بداند که چه چیز را آرزو کند و چه چیز بخواهد، زیرا اگر دنبال هوسهای خود رفت چه بسا چیزها آرزو نماید و آن را با حرص تمام بجوید و طلب کند، که به مصلحتش نباشد.

بنابراین اگر آدمی تشخیص نداد که چه چیز را باید طلب نماید و خود را نتوانست کنترل کند، بهتر این است که به آنچه می‌جوید نرسد. مثلاً مردی که خشم سراپایش را گرفته و آرزویش در آن حال دست یافتن به آلت قتاله‌ای است، ولی خلاف مصلحت او و اجتماع است. پس از تحقیقات عالمانه‌ای می‌گوید: زن عزیز مصر به همه چیزی که بشر معمولاً در آرزوی آنهاست رسیده بود، قدرت و ثروت و مقام و احترام و همه چیز داشت، اما

اراده‌اش را در اختیار نداشت، و خویشتن‌دار و مالک بر نفس نبود، ولی یوسف از همه چیز حتی از آزادی محروم بود، و اختیار خود را نداشت، ولی بر نفسش مسلط بود. نتیجه این شد که هوای نفس چنان زلیخا را ذلیل و رسوا و بدنام ساخت، که هیچ دشمنی بیش از این نمی‌توانست به وی ضرر رساند.

برعکس تسلط بر نفس، یوسف را به عالی‌ترین مقامات دنیوی و اخروی رسانید، پس نتیجه چنین می‌شود که علوم بشری آدمی را بر طبیعت و جهان خارج می‌تواند مسلط سازد، ولی علم دین و نیروی ایمان او را بر خود تسلط می‌بخشد، و چنانکه فیلسوف معاصر برتراند راسل می‌گوید:

اگر در تنازع بقا بشر در همهٔ جبهه‌ها یعنی در پیکار با طبیعت و در منازعه با نوع خود پیروز شود، تا بر نفس خود پیروز نشود نمی‌تواند سعادت‌مند گردد.

بی‌جهت نبود که پیغمبر پس از غزوهٔ تبوک فرمود: از جهاد اصغر فراغت یافتیم و جهاد اکبر در پیش است. عرض کردند آن کدام است؟ فرمود جهاد با نفس. شبیه به همین معنی را «میلر بروز» نقل می‌کند و می‌گوید در پرستون از اینشتین فیلسوف معروف شنیدم که می‌گفت:

علم ما را از آنچه هست آگاه می‌کند، و فقط دین است و وحی که ما را به آنچه باید باشد مطلع می‌سازد.

حال بینیم در مقام ایمان به غیب و تسلط بر خویشتن یا به عبارت دیگر عرفان و فضیلت، علی «ع» چگونه است.

مقام علمی علی «ع»

ما صرف نظر می‌کنیم از اینکه مکرّر مولا از علم خویش سخن گفته، چه با اشخاص و چه در منبر، مثل آنکه به کمیل فرمود: «إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا»، یعنی در اینجا (اشاره به سینه مبارکش کرد) هرآینه دانش بسیاری است. یا در خطبه شَقِيقِيّه گفت: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَوْقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ»، یعنی سیلهای دانش از کوهسار وجودم سرازیر می‌شوند و پرندهای بر فراز قلّه هستی من بالا نتواند رفت. حال از شما آقایان می‌پرسم زمان خلافت آن حضرت دوره‌ای است که ایران و عراق و شامات و مصر و روم فتح شده است، و دانشمندان این ممالک متمدّن رفت و آمد به پایتخت علی دارند، خود مسلمانها نیز با حرص تمام در علوم پیشرفتهای نمایانی حاصل نموده، در میان اهل کتاب از یهود و نصاری و دانشمندان زردشتی هم، علما و روحانیین بزرگی پیدا می‌شوند، علی روی منبر در مسجد عظیم کوفه، خطاب به جمیع حضار نموده فریاد می‌زند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا تَأْخُذْ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»، هرچه می‌خواهید از من بپرسید که به راههای آسمان داناتر از طرق زمینم»...^۱

مظلوم‌ترین مرد روزگار

به خدا قسم علی مظلوم‌ترین مرد روزگار است. آخر علی آن روز چگونه می‌توانست به مردم بقبولاند، که طلحه و زبیر با آن سوابق درخشان و ستایشها که از قول پیغمبر درباره‌شان نقل شده است، زبیری که حواری پیغمبر نامیده می‌شد، و به گفته خود علی «ع»، بسیاری اوقات غبار اندوه را

با شمشیرش از رخسار پیغمبر زدود، و طلحه‌ای که به «طَلْحَةُ الْخَيْر» معروف است، و انگشتش را در مقام دفاع از پیغمبر در اُخْد قطع کرده‌اند، این دو پیرمرد با آن سوابق و آن ریشه‌های سفید و قیافه‌های مقدّس‌مآبانه و زئی تقوی و حسن شهرت، برای مال دنیا و ریاست‌طلبی با من می‌جنگند، اینها از من استانداری و فرمانداری خواستند...، خونخواهی عثمان بهانه است، اینها خودشان در قتل عثمان شرکت داشتند، و طلحه از عوامل مؤثر بود، و من مدافع عثمان بودم.

علی کی می‌توانست این مطالب را به مردم حالی کند؟^۱.

امانت‌های خدا در نزد ما

اعضا و اندام ما، همه امانت خدا در اختیار ماست، آیا چشم و گوش و زبان و دست و پا فقط در راهی که امانت‌دهنده می‌خواهد به کار می‌روند؟ آمدیم سر صلاح و فساد که در بیان مولا بود، پناه بر خدا، مجمعُ البحرين صلاح را انجام وظیفه در برابر خدا و خلق معنی می‌کند.

فرمانبر خدا و نگهبان خلق باش

این هر دو قرن اگر بگیرفتی سکندری

اوضاع و احوالی به وجود آورده‌اند که عموم دانسته و ندانسته به فساد و افساد مشغولند، مفسد مغرض و مفسد بی‌غرض، آن بانوی محترم و آن دختر خانم محترم، هر دو نجیب ولی با وضع بسیار زننده‌ای لباس می‌پوشند، و آرایش می‌کنند، و در مرآ و منظر جوانانی که غریزه جنسی آنها در حدّ اعلای طغیان و غلیان است ظاهر می‌شوند. این تحریکات چه

مفاسدی به وجود می آورد، خدا می داند. از معانی «نَفَائِثُ فِي الْعَقْدِ» که باید از شرّشان به خدا پناه برد، یکی همین زن‌ها هستند که به تعبیر قرآن با «تَبَرِّجِ جاهلیّت» و آرایشهای زننده دوره جاهلی، در کوچه و بازار و اداره ظاهر می شوند، و مردان را از افکار مفید و عقلایی و از همتهای مردانه برای کارهای سودمند باز می دارند، و دنبال خود می کشند، یا به خیالات شیطانی و هوسهای نفسانی وا می دارند. اینجا سخن بر سر زنهای نجیب بود (اما زنهای نانجیب که قلم اینجا رسید و سر بشکست). تقلباتی که اغذیه فروشها و داروساز و داروفروشها می کنند، و با جان مردم بازی می نمایند، کلاهبرداریها، حقّه بازها، بیمارستانها و دکترها، بخصوص جراحها، فساد و افساد و خیانت اینها قابل بیان و توضیح حتّی حدس و تخمین نیست.

ایجاد فساد فکری و اعتقادی در جامعه

ولی به عقیده من، فساد و افساد کسانی که با مغز و اندیشه مردم سر و کار دارند از قبیل نویسنده‌ها، گوینده‌ها، شاعران و معلّمین (آموزگار و دبیر و استاد) از همه خطرناک تر است. و باز بدترین اینها کسانی هستند که افساد می کنند و خیال می کنند که اصلاح می نمایند. خداوند خطاب به پیغمبر می فرماید:

بگو آیا شما را به زیانکارترین مردم خبر بدهم؟ آنها که کوشش و سعی شان در زندگی دنیا تباه و ضایع شده و آنان گمان می کنند که کاری نیک می کنند.

آن معلّمی که به عنوان اظهار فضل افکار نوآموزان و جوانان را منحرف می کند و عقیده صحیحی را از آنها می گیرد، آن نویسنده‌ای که به خیال

روشن کردن افکار، مردم را به بی‌اعتقادی و لامذهبی و بی‌عفتی دعوت می‌کند، غافل است که چه جنایتی مرتکب می‌شود؟ خداوند می‌فرماید: «هر کس یک فرد را بکشد، مثل این است که همهٔ مردم را کشته است»، و امام صادق «ع» می‌فرماید: بدترین قتلها گمراه کردن است، پس گمراه نمودن یک نفر مثل کشتن همهٔ مردم است. باز بدترین مفسدان بی‌غرض کسانی هستند که به‌عنوان دفاع از دین و حمایت از مذهب یا تبلیغ و ترویج عقاید دینی و مذهبی، افساد می‌کنند...^۱

ایمان، اخلاق و معنویت

مثلاً الآن در این مجلس، در این فضا و در این جمع، نور لازم است. اگر این چراغها خاموش باشد همه ناراحت می‌شوند، و از تاریکی رنج می‌برند، پیشرفت تمدن و علم جدید توانسته است ما را از چراغهای روغنی و نفتی و ناراحتی خلاص و به این کیفیت محفل ما را روشن کند، ولی برای لذت بردن از این اجتماع و در راحت و خوشی گذراندن، نور محبت و وداد و فروغ صفا و صمیمیت لازم نیست؟ اگر افراد یک جامعه و یک اجتماع با نظر بغض و حسد و دشمنی و عناد به یکدیگر نگاه کنند، و دلها از نور صفا و صداقت و محبت خالی بوده و همه تاریک باشد، آیا رنجش کمتر از رنج تاریکی ظاهری است؟

اگر در پرتو این نور ظاهر چهره‌هایی که دیده می‌شود از نور ایمان و تقوی و فضیلت بدرخشد و از دیده‌ها اشعهٔ محبت و خیرخواهی و غیردوستی بتابد، و به حکم تداعی معانی هر دیدنی بیننده را به یاد نیکبها و فداکاریها و خدمت برجستهٔ طرف بیندازد، این نور نعمتی تمام است، و اگر

طور دیگری بود و رنجها و تألماتی را در قلب بیننده به وجود آورد چطور؟
و همچنین است سایر وسایل و اسباب و آثار تمدن مادی...^۱

زندگی مصلحان الهی، آمیخته با امور خارق العاده

من ضمن مطالعه در موضوع حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - به مطالبی متوجه شده‌ام که خودم آن را مهم می‌شمارم، و آن این است که تمام مصلحان بزرگی که رسالتی الهی دارند و باید بر دست مبارکشان اصلاحاتی مهم انجام یابد، زندگانی آنها با امور خارق العاده آمیخته است. مثلاً حضرت ابراهیم، ولادتش و رشدش، و سالم ماندنش با تفتیش شدید و مراقبت عجیب مأموران نمرود، و دیگر کارهایش تا در آتش رفتن و به سلامت بیرون آمدنش همگی اعجازآمیز است. و همچنین حضرت موسی، ولادتش - علی رغم مراقبتهای فوق العاده عُمّال فرعون - و به دریا افکندنش و سالم به دست فرعون افتادنش، و پرورش یافتنش به سرپرستی فرعون، و سایر امور مربوط به آن بزرگوار همه‌اش خارق العاده است. و حضرت عیسی تولّدش از دختر «باکره»، بدون پدر، و تکلمش در گهواره تا دیگر کارها و امور مربوط به آن حضرت همگی اعجازآمیز است. در این صورت چرا وقتی نوبت به بزرگترین مصلحین جهان می‌رسد که اصلاحاتش وسیع‌تر و عمیق‌تر از آنها خواهد بود، چون و چرا کنیم؟

آری، کیفیت ولادت و رشد آن حضرت، مانند ابراهیم و موسی - با مراقبت شدید خلیفه، و گماشتن ده نفر جاسوس به نام طیب و قاضی و خدمتکار بر او - به قدرت پروردگار تحقق یافت. طول عمر شریفش نیز

یکی از آن خوارق عادات است که در زندگی همه مصلحان بزرگ - از ابراهیم تا شخص شخیص خاتم انبیا - فراوان است؛ با این تفاوت که بعضی از خوارق عادات سایرین مانند تولّد از باکره، بکلی در جهان بی نظیر است؛ ولی عمر طولانی تر از حدّ طبیعی، نظایر فراوان دارد که در کتب مربوطه نقل شده، و به نصّ قرآن حضرت نوح نهصد و پنجاه سال در میان قومش درنگ کرد. بنابراین بر مبنای هیچ قاعده و به استناد هیچ قانونی، چه علمی و چه عقلی و فلسفی، منکرین حقّ تخطئه و رد و انکار اعتقاد به ولیّ عصر «عج» را ندارند.

اما دلیل معتقدین در این عقیده نقل است؛ یعنی پس از آنکه با ادّله بسیار، صدق ادّعای حضرت خاتم انبیا و حقّانیت رسالت آن بزرگوار را دانستند، بر حسب احادیث و روایاتی که از طریق شیعه و سنی - به حدّ تواتر - از آن بزرگوار نقل و در کتب معتبر ثبت شده، و حتّی کتابهای مخصوصی به قلم اهل سُنّت در این باره تألیف گردیده، به اضافه اینکه هیچ گونه مانع عقلی و علمی هم برای قبول آنها نبوده است، آنها را پذیرفته اند.

من در عرایض خودم بیشتر سعی کردم که جلوی حمله و اعتراض و تمسخر مخالفین را نسبت به اساس دین بگیرم. زیرا نخستین مجلس مذهبی است که در این مرکز علمی بزرگ تشکیل می شود، و بدبختانه جوانانی که اذهانشان نسبت به حقایق دینی مشوب به اوهامی است که تبلیغات بیگانگان آنها را به وجود آورده است، کم نیستند. از این جهت درباره خود موضوع سخن مجالی برایم نماند.

عقیده به ظهور مهدی در آخرالزمان و قیام قائم بقدری مهم و عظیم است که جمیع انبیا به آن خبر داده اند.^۱ طبق روایات اسلامی، خداوند به

۱. و جمیع امم منتظر ظهور مصلحی در آخرالزمان هستند.

دست مبارک آن بزرگوار اصلاحاتی (بس مهم و جهانی) جاری خواهد ساخت...^۱

اهمیت اعتقاد به مهدی موعود و خصوصیات و صفات او

شما از قرون اولیه اسلام، یک سیر اجمالی در تواریخ بفرمایید و ببینید چگونه بر اثر این عقیده پاک و شریف، ارکان ظلم متزلزل و کاخهای ستم و ازگون گردیده است؟ قیامهای مردانه بنی هاشم و پیروانشان، مانند محمد نفس زکیه و برادرانش، و مختار بن ابی عبیده ثقفی، و دیگر بنی الحسین و بنی الحسن، در برابر بیدادگرها و استبداد حُکام جور از بنی امیه و بنی عباس، و بسیاری از نهضت‌های مهم دیگر در مقابل دولتهای استعمارگر....

تشکیل بسیاری از دولتها در ممالک اسلامی مانند مصر و ایران نیز زائیده همین اعتقاد است، که نمونه آنها، دولت خوشنام فاطمیین در مصر، و ادریسیان در تونس و مغرب، و دولت صفویه در ایران است... هرچند از این عقیده سوء استفاده‌هایی نیز شده است که نمونه‌اش فاجعه بابی‌گری و بهائی‌گری است، با اینکه روایات مربوطه به مهدی جلوی هر تزویر و تقلب را گرفته است، در کتاب المهدی، تألیف آیه الله صدر، تحت هر یک از این عناوین روایاتی معتبر نقل شده است:

- مهدی از عرب است.

- مهدی از قریش است.

- مهدی از بنی هاشم است.

- از اولاد عبدالمطلب.

- از اولاد ابوطالب.

- از ذریه و از عترت است.

- از اولاد حسین است - و نام هر یک از ائمه تا امام حسن عسکری، و اوصاف و اخلاقش، و خصوصیاتش، و قیافه‌اش، و ولادتش و غیبتش، و نام و کنیه‌اش، و نام پدر و مادرش، و بسیاری از نشانه‌ها و علامات دیگری که محال است برای مردم حق طلب به دیگری اشتباه شود، ولی اگر مردمی جاه طلب و یا جنایتکار برای مقاصد شوم و پلید خود از چیزی بهره‌گیری کردند، نقص و عیبی برای آن محسوب نمی‌شود. اگر کتابهای مُضر و مُضِلّ چاپ و منتشر گردد، زیانی به صنعت چاپ نمی‌رساند، یا اگر با برق، بیگانه‌ای اعدام گردد، یا در نتیجه کشف نیروی اتم، بمب اتمی ساخته شود، و هزارها امثال این امور، نباید این سوءاستفاده‌ها را نقص آنها پنداشت.

حال من اشاره مختصری به این عقیده می‌کنم و از شما رجال دانش داوری می‌طلبم. تصوّر بفرمایید فرد یا جمعیتی معتقد به امام غایب است، که مثل او در این عالم مثل قلب در وجود آدمی است، و از جزئی و کلی امور این جهان درست همچون قلب نسبت به بدن آگاه است. همه روزه اعمال خیر و شرّ افراد به نظر مبارکش می‌رسد، از کارهای زشت شیعیان دلگیر و متأثر می‌گردد، و اعمال شایسته آنها او را شادمان می‌سازد، و درباره انجام‌دهنده‌اش دعای خیر می‌کند، اگر فقط یک روز از عمر دنیا بیش نماند حتماً ظهور می‌فرماید، و جهان را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه از جور و فساد لبریز شده باشد. او خود وقت ظهورش را نمی‌داند و فقط منتظر امر پروردگار است، و همواره از خدا می‌خواهد که به وی اجازه دهد. او مأمور به شمشیر است، یعنی بدکاران را گردن می‌زند، و هر کس با شمشیرش کشته شود جایش دوزخ است، موقعی ظهور خواهد کرد که سبزد و سبزه نفر مرد تمام و انسان نسبتاً کامل در دنیا به وجود آید، که لیاقت آن را داشته باشند که از اصحاب آن حضرت واقع شوند؛ وظیفه

شیعه این است که همواره منتظر ظهور باشد، و از خدا بخواهد و دعا و ندبه کند، از بزرگترین عبادات همین انتظار است که شبهای قدر، بلکه هر شب جمعه حتی همه شب، این انتظار را داشته و به این امید و نیت به رختخواب رود، و ضمناً خود را آماده یاری آن بزرگوار نماید، و علاوه بر ایمان و تقوی و انجام کارهای خیر و اعمال صالحه، باید فنون جنگی را نیز بیاموزد، و نهایت کوشش را به خرج دهد تا در ردیف آن سیصد و سیزده نفر قرار گیرد (یعنی عدد اصحاب پیغمبر در غزوة بدر که اسلام را پیروز و کفر را مغلوب ساختند)، و نیز برحذر باشد از اینکه روز ظهور با شمشیر آن حضرت کشته شود، که بدبختی دائمی و عذاب ابدی و خلود در جهنم را به دنبال خواهد داشت.

حال آقایان محترم و جوانان خوشفهم روشنفکر! از شما انصاف می‌خواهم که شما را به خدا چنین عقیده‌ای فرد و جماعتی را چگونه به کار نیک و به دانش و تقوی و ایمان، و اصلاح خود و دیگران، و تهذیب نفس، و تقویت نیروهای جسمی و روحی تشویق و تحریک می‌نماید، و از جهالت و سهل‌انگاری و تبلی و فسق و فجور باز می‌دارد؟ آیا چه عاملی می‌تواند از این عقیده در سعادت افراد و اقوام مؤثرتر باشد؟ مسیو کرین که قبلاً از او نام بردیم نکته جالبی را متوجه و متذکر شده است، او می‌گوید:

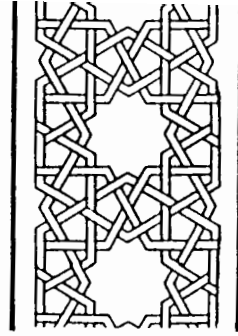
در میان همه ادیان و مذاهب تنها مذهب تشیع مذهبی زنده است زیرا شیعه همواره نظر به آینده دارد، برخلاف پیروان دیگر ادیان و مذاهب که به گذشته نظر دارند.

خواهید گفت پس چرا این عقیده شیعه را سعادت‌مند نساخته است؟ عرض می‌کنم روزی که مردم حقیقه معتقد بودند به نتایج آن اعتقاد هم می‌رسیدند. افسوس که مجالی نیست وگرنه من در اینجا روشن می‌کردم که چه آثار مهمی بر این عقیده بار شده است. پس از رحلت پیغمبر هیچ طایفه

و دسته‌ای به اندازه شیعه مظلوم نبود، و دشمنان نیرومندی همچون حُکام مقتدر بنی‌امیه و بنی‌عبّاس نداشت، و پس از آنها حکومت‌های بعدی در ظلم و اِجحاف و کشتارهای بیرحمانه شیعه از اسلافشان درگذشتند، که هرگاه این همه ستم و سختگیری^۱ در این طول زمان درباره هر ملّت بسیار مقتدری شده بود امروز نام و نشانی نداشت. شما کتابهای مِلّ و نَحْل را بخوانید و ببینید صدها مذهب و طایفه بمراتب نیرومندتر از شیعه بوده و سالهاست که اثری از آنها نیست و این تنها شیعه است که روز به روز در ازدیاد است. این مقاومت دلیرانه در طول تاریخ و این مبارزات مردانه و مستمر و این فداکاریهای عجیب، آنها را زنده نگاه داشت و خواهد داشت، و در نموّ و ازدیاد خواهند بود. بزرگترین آرزوی شیعه این است که قَرَج آل محمّد «ص» را دریابد و از اصحاب «امام زمان» باشد، اگر در این آرزو و انتظار مُرد به شهادت رسیده و اگر به آن رسید به سعادت ابدی نایل گشته است...^۲.

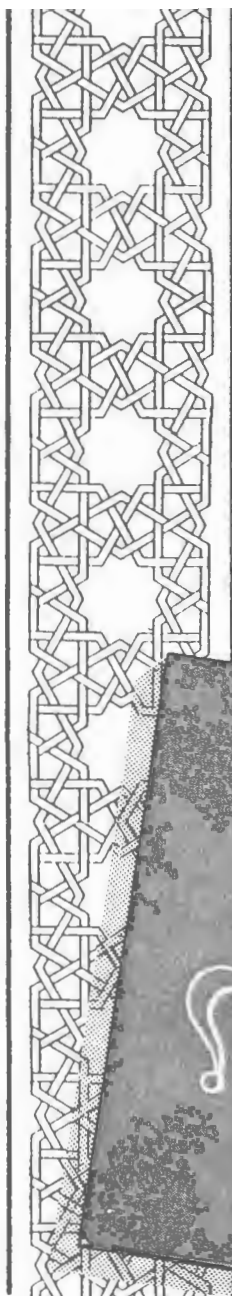
۱. برای آگاهی از ستمهایی که در طول تاریخ بر شیعه رفته است، به کتاب الشیعة و الحاکمون، از شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی بنگرید.

۲. همان کتاب، ص ۱۰۶-۱۱۰.



از کتاب

چرا حسین (ع) قیام کرد؟



دو نوع زندگی و مرگ

برای افراد بشر، بلکه هر موجود زنده، یک ولادت و یک مرگ هست: ولادت طبیعی و مرگ (مرگ طبیعی).

برای مردان بزرگ، دو ولادت و دو مرگ هست: نوابغ عالم یک ولادت دارند - مانند دیگران - از مادر متولد می‌شوند؛ و یک مرگ دارند که روح از این بدن جدا می‌شود. این ولادت و مرگ عمومی است و طبیعی و همگانی.

یک ولادت، اختصاصی است. آن ولادت از موقعی شروع می‌شود که این فرد نابغه وارد فعالیت‌های ثمربخش خویش می‌شود و آثاری از این فعالیت در جوامع بشری می‌گذارد. این ولادت ثانوی است. برحسب سعه شخصیت‌ها و عظمت روح‌ها و اهمیت فعالیت‌ها، این ولادت مدت‌ش و گسترشش فرق می‌کند. فردی در حدودی محدود، آثاری از خود به جای می‌گذارد و مدتی این آثار می‌ماند و بعد محو می‌شود، یعنی مرگش فرا

می‌رسد. و انسانی دیگر است که فعالیت‌های ثمربخش او سراسر کُره را فرا می‌گیرد، سعه وجودی او حد و اندازه‌ای ندارد، حدود را درهم می‌شکند، و مرگش یا بسیار طولانی است، یا اینکه اصلاً مرگ ندارد، تا جهان باقی است او دارای حیات است.^۱

معنی آزادی

آزادی به دو معنی است: یکی تعبیر سیاسیون است. آنها هرچه می‌خواهند تعبیر کنند. تعبیر خوبهانشان خوب است و تعبیر بدهانشان بد؛ ولی منظور دینداران از «آزادی»، همان آزادی است که قرآن می‌گوید که پیغمبرها برای آن می‌آیند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»، پیغمبرها می‌آیند تا بار سنگین گناه و کفر و غل و زنجیرهای عقاید و اوهام فاسد و باطل را از دست و پای افکار و اندیشه‌ها و عقول مردم باز کنند.

پس پیغمبرها برای آزادی مردم از بدبختی این جهان و عذاب آن عالم می‌آیند. اللَّهُمَّ فُكِّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ (خداوندا! مرا از دوزخ رهایی ده)؛ برای آزادی مردم از افکار شیطانی، از بند هوی و هوس، از دام شیطان، و آزادی مردم از آتش جهنم و از بدبختی و بیچارگی عالم بعد. این است معنی «آزادی».

شهید راه آزادی

پس اگر ما می‌گوییم، سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ، شهید راه آزادی است، مراد این

۱. چرا حسین «ع» قیام کرد؟ چاپ انتشارات جهان نو، ص ۴ - ۵.

معنی است [نه بی‌بند و باریها، و تکلیف‌ستیزها، و سقوطها و انحطاطها]. نویسندهٔ مصری، عبدالرحمان الشُّرقاوی، کتابی نوشته به نام محمد رسولُ الحُرِّیَّة که بسیار کتاب خوبی است، [یعنی:] «محمد پیغمبر آزادی». پس حسین، شهید راه دین و راه آزادی است. نه تنها شیعه باید به نام «حسین» ببالد، بلکه تمام آزادمردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند. اتفاقاً روز ولادت حسین - هر دو ولادتش - یکی شده و این عجیب است. سوّم شعبان روز ولادت ابی عبدالله است - بنا به قولی که عمل می‌شود - و در همین روز نیز حسین وارد مکه می‌شود... یعنی روز آغاز فعالیت‌های ثمربخشی که تا قیام قیامت باقی خواهد بود.^۱

...معاویه با قدرت مطلقه‌اش و دشمنی با اسلام، و بخصوص با امیرالمؤمنین «ع»، با تمام قوا در راه تحریف اسلام و انحراف افکار مسلمین کوشیده بود.

سقراط در زندان می‌گفت، بیست سال تمام به من تهمت زدند، اگر بخواهند من دفاع کنم باید بیست سال به من مجال بدهند تا بتوانم؛ ولی بیست سال تهمت زدن یک جمعیت قوی و نیرومند با دفاع بیست دقیقه‌ای یک مرد - آن هم در زندان - برابر نتواند بود، و این دفاع مؤثر واقع نخواهد شد؛ ولی ببینید فرزند پیغمبر در آن مدّت کم چگونه بنی‌امیه را رسوا کرد.^۲

پاکی و پاکیزگی، پایهٔ اسلام

این حدیث معروف؛ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى النَّظَافَةِ» ← (شالودهٔ اسلام نظافت است)، را باید این جور تعبیر کرد که مراد از نظافت، معنی اعمّ

۱. همان، ص ۷-۹.

۲. همان، ص ۹-۱۰.

است، تنها نظافت پوست بدن نیست. نظافت قلبی هم هست. نظافت مغزی هم هست. همه را باید پاک کرد. اسلام بر چنین نظافتی پایه‌گذاری شده؛ اوّل کلمه اسلام، کلمه توحید (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) است. قبل از اینکه توحید را بر دلها بنشانند اوّل باید شرک را بزداید و دلها را از آلودگی شرک تنظیف کند. پس بنای نخستین اصل دین بر تطهیر و نظافت از شرک است، بعد می‌رسیم به فضایل اخلاقی؛ تا اوّل یک فردی از اعتیادات و زشتیها و رذایل اخلاقی که به آن دچار است تطهیر نشود، آیا این امید هست که به فضایل اخلاقی آراسته گردد؟...

امور عبادی هم اینچنین است. کتب فقه را هم که بگشایید، در ابتدا بحث است از طهارت و وضو و غسل و تیمّم، بعد می‌رسد به نماز و عبادت، بلکه می‌توان گفت نماز هم خود طهارت و تطهیر است. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه خطبه‌ای راجع به «نماز» دارد. در آنجا می‌فرماید، پیغمبر نماز را تشبیه به چشمه آب گرمی کرد، که اگر انسان در پنج هنگام در آن شستشو کند، آیا در بدنش چرکی به جا می‌ماند؟ نماز اینچنین است. روزه هم تطهیر است.

در امور مالی و اقتصادی (نیز)، مسلمانان تا مال خود را از حقوق فقرا پاک نکنند نمی‌توانند از آن استفاده کنند، لفظ «زکات» به معنی تطهیر و پاکیزه کردن است، و همچنین و همچنین... پس بِنِیِّ الْإِسْلَامُ عَلَى النَّظَافَةِ، در تمام مراحل است، هم در مرحله اعتقادی است، و هم در مرحله اخلاقی، هم در مرحله عبادی است و هم در سایر مراحل، و هم در امور زندگی اجتماعی^۱.

هدف را از یاد نبرید

پیغمبر «ص» برای تزکیه (پاک کردن دلها و جانها) می آید. این هدف نبوت است، که پیش از تعلیم احکام و قرآن، از تزکیه آغاز می کند... پس تمام اعمال، از واجبات و مستحباتی که مسلمان پیرو این پیامبر انجام می دهد باید به این هدف کمک کند، و اگر با هدف مناقض^۱ بود غلط است و در این شکی نیست....

هنگامی که می خواهیم مردم را به «زیارت» تشویق کنیم، و به «شفاعت» امیدوار سازیم، و یا به گریه و زاری بر حسین و احیای امر آل محمد «ص» وادارشان کنیم، اگر نتیجه این اعمال تزکیه می شود درست است و هدف نبوت است، اگر در این طریق نبود اشتباه است و نادرست درک کرده ایم...^۲.

سخنان امام حسین درباره قیام خویش

حالا بیایید ببینیم خود سیدالشهداء چه می گوید؟ مطلب بسیار روشن است. از روزی که از مدینه حرکت کرده تا روزی که کشته شد، مطالب جزء بجزء محفوظ است، و شما کمابیش می دانید. نزدیک بیست سال است این مطالب در «کانون»^۳، تشریح و تکرار می شود....

من از روی هوی و هوس بیرون نیامده ام، برای فساد نیامده ام، برای ستمگری و سرکشی و طغیان قیام نکردم. قصد فسادانگیزی در زمین

۱. مخالف، نقض کننده.

۲. همان، ص ۱۹ - ۲۰.

۳. «کانون نشر حقایق اسلامی».

ندارم، من برای اصلاح آمده‌ام... می‌خواهم برای این امت که سر تا پایش به فساد آلوده شده است قدمی اصلاحی بردارم... و روش جد و پدرم را دنبال کنم...^۱.

خطبه‌ای کوتاه و پرمعنی

(بخش دیگری از سخنان حضرت امام حسین «ع» درباره قیام خویش، با ترجمه‌ای توضیحی)

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدَّتَرُونَ... دنیا جور دیگری شده است، دنیایی که محمد «ص» درست کرده و دنیایی که علی «ع» درست کرده و ارونه شده، ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که از شش سال بعد از آغاز حکومت عثمان شروع شده، و حکومت معاویه آن را تکمیل کرده، تا حالا که یزید روی کار آمده است. دنیا دگرگون و زشت و ناپسند شده و اصلاً نیکی از آن رخت بر بسته است.

انسان برای چه زنده است؟ آدم مؤمن برای این زنده است که بتواند به هدف خلقت برسد و بر طبق آن عمل کند... برای اینکه مردم را به معرفت و پرستش پروردگار وادارد و خودش او را بشناسد و بپرستد. آن پرستش یا به صورت نماز و عبادت و دعاست، یا به صورت خدمت به مردم و بندگان خدا.

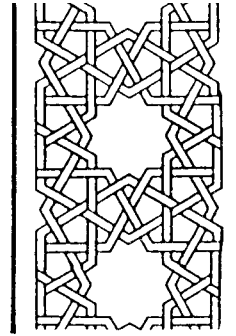
اگر روزگار طوری شد که دیگر آدم معتقد و مؤمن نتواند قدم خیری بردارد، حیاتش دیگر به چه دردی می‌خورد؟... ولو تمام لذایذ زندگی برایش فراهم باشد.

نمی‌بینید که دیگر به حق عمل نمی‌شود؟ نمی‌بینید که دیگر کسی، کسی را از باطل منع نمی‌کند؟ این وضع نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه

چنین وضعی این است که آدم مؤمن، عاشق مرگ می‌شود، آری، عاشق مرگ! برای اینکه دیگر خلاص شود از این زندگی سراسر فساد، سر تا پا خیانت، سر تا پا مُنکر، (آنگاه با این گفتار مردانه خطبه را ختم فرمود):

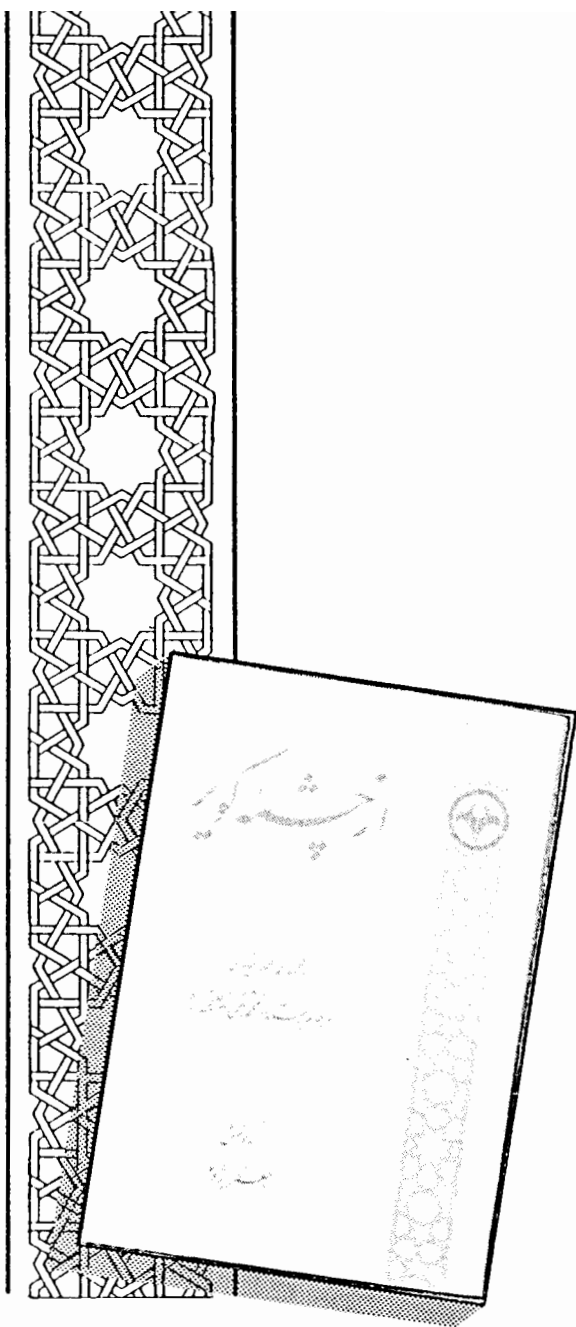
فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا، مَنْ مَرَّكَ رَا
با این وضع جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز دلگیری و ملالت
نمی‌بینم.^۱

۱. همان، ص ۲۶ - ۲۸. این کتاب، از روی نوار یک سخنرانی نوشته شده و به چاپ رسیده است. همه کتاب دارای ۸۰ صفحه است. مطالب بسیار سودمندی در آن آمده است، در خود کتاب ملاحظه شود.



از کتاب

لَوْ چَشْمُهُ کَوِید



لزوم هشیاری و بیداری قبل از مرگ

«قَالَ اللَّهُ ! مَعْشَرَ الْعِبَادِ، وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ.»^۱

بندگان خدا! هنوز که بیماری شما را در بستر نینداخته است، و هنوز که سالم هستید و می‌توانید کاری انجام دهید، همتی کنید.

«فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِئُهَا.»^۲

بکوشید گردن خود را خلاص کنید. از چه خلاص کنیم؟ از آتش

۱. نهج البلاغه / خطبه ۱۸۲، یعنی: «خدای را، خدای را، ای بندگان خدا، در حالی که در تندرستی پیش از بیماری، و در آسایش و سلامت قبل از سختی هستید (برای خود کار کنید)».

۲. همان مدرک.

دوزخ، از عاقبت بد، از آن وقتی که دیگر کار از کار گذشته است. از آن وقتی که بر زمین افتاده و از آن دمی که حملهٔ اول مرگ آغاز می‌شود، و هر فردی احساس می‌کند که در نجات یا گرفتاری خواهد بود. «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ»^۱. یوم الحسرت همین جاست. انسان بر روی زمین افتاده است. نتیجهٔ کارش را ملاحظه می‌کند. این ثروت است، این اعتبار است، آن باغ و ملک است. اینها از جلوی چشمش رژه می‌روند و هیچ‌کدام به دردش نمی‌خورند، هیچ‌کدام. «فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ»^۲، چقدر مردم که آرزوهای دراز داشتند و به آن نمی‌رسند. «وَبَانَ مَا لَا يَسْكُنُهُ»^۳، و کاخی می‌سازد ولی موفق نمی‌شود در آن مسکن کند. «وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ»^۴، با حرص و ولع و ناراحتی و جنایت جمع می‌کند و روی هم می‌گذارد، بعد رهایش می‌کند. خودش می‌رود و برای ورثه باقی می‌گذارد. «وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمْعُهُ وَمِنْ حَقٍّ مَنَعُهُ»^۵، آن را که با زحمت و در حال جان‌کندن رها می‌کند چه بسا از باطل به دست آورده باشد، مال حلال نباشد، شغلش، شغل حرام باشد. از راه حرام غصب کرده و صاحب حق را منع نموده است. حقی که بر گردن اوست نپرداخته است. این چنین مالی را بر روی هم جمع می‌کند و در چنین حالی خدا را ملاقات می‌کند. لذتش برای دیگران است و بارهای وزر و وبال بر روی دوش او سنگینی می‌کند.

«فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِثُهَا، أَشْهَرُوا عُيُونَكُمْ، وَاضْمِرُوا بُطُونَكُمْ»^۶

علی چه توقّعی از شما شیعیان دارد؟ قدری بیدار بمانید. شما می‌توانید آزمایش کنید. در هنگام شب، وقتی همه خوابند برخیزید و دعا بخوانید و

۱. مریم / ۳۹: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

۲، ۳ و ۴ و ۵. نهج البلاغه / حکمت ۳۳۶.

۶. نهج البلاغه / خطبه ۱۸۲.

به خداوند توجه کنید، و آن وقت ببینید چه صفا و نورانیتی در این تاریکی شب نصیب شما خواهد شد. «أَصْمِرُوا بِطُونَكُمْ»، یک مقدار شکمهایتان را لاغر کنید. این اندازه سعی نکنید که همیشه غذای لذیذ بخورید. البته منع ندارد، ولی مقداری رعایت کنید. «وَأَصْمِرُوا بِطُونَكُمْ وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ». کمی با این پاها در راه خیر قدم بردارید. قدری بروید از این همسایه فقیرتان، از این بیماری که در بیمارستان دارید، خبری بگیرید، محبتی بکنید. مثل این اروپاییان نباشد. به قول دکتر تورنیه: اروپایی تنها زندگی می‌کند. شما تنها زندگی نکنید. برادری و صمیمیت را حفظ کنید. «وَاخْذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا»^۱، هرچه می‌توانید از جستم‌تان بگیرید و به روح‌تان اضافه کنید. گفتم بین روح و جسم معارضه است. از این بکاهید و به او بدهید. در این جهت بخل نورزید. ضرر نمی‌کنید. بعد می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ»^۲.

توصیه به یاری رساندن به مؤمنان

خداوند می‌فرماید و علی می‌گوید: هر کس به خداوند قرض دهد، قرض نیکویی بدهد، خداوند آن را برای او اضافه می‌کند. قرض دادن به خداوند چگونه است؟ به فقرا کمک کردن به خدا قرض دادن است. اگر بدهید از دست خدا می‌گیرید. مضاعف آنچه داده‌اید خداوند به شما برمی‌گرداند. باز علی «ع» می‌فرماید: اگر خداوند را یاری کنید، خداوند شما را یاری خواهد کرد. قرض دادن و یاری کردن خداوند چگونه است.

۱. همان مدرک.

۲. بقره / ۲۴۵؛ حدید / ۱۱.

«وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ، إِسْتَصْرَكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَاسْتَقْرَضَكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱

از شما قرض خواسته برای اینکه خداوند نادار و بی‌کس است؟! نه، کسی از شما قرض خواسته است که خزائن آسمان و زمین در اختیار اوست. کسی از شما یاری خواسته که همه ذرات وجود قشون او هستند. پس برای چه از ما قرض خواسته است؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید: «وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۲ از شما گذشتن از مال و قدم برداشتن در راه دین را خواسته است. اینها را به شما واگذار کرده است تا معلوم شود کدام راست می‌گویید و کدام یک خدا را دوست داشته و ایمان دارید.^۳

لزوم اجتناب از نگاه به نامحرم

امیرالمؤمنین در مسجد سخن می‌گفت، در آن حال زن زیبایی از آنجا عبور می‌کند، عده‌ای برگشتند و با نگاه زن را دنبال کردند. حضرت رشته اصلی سخن را قطع کرد و فرمود:

«إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُجُولِ طَوَامِعُ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تَعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَةٍ»^۴

چشمان این نران مانند شتران مست بر هوا افکنده است. و این‌گونه

۱ و ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳. از چشمه کویر (مجموعه سخنرانیهای مرحوم استاد محمدتقی شریعتی - ره -)، به کوشش جعفر پژوم، چاپ اول (۱۳۷۵)، ص ۷۶ - ۷۸.

۴. نهج البلاغه / حکمت ۴۱۲.

نگاه کردن سبب هیجان شهوت و خوشی در ایشان است. پس هرگاه یکی از شما به زنی که خوشایند اوست نگاه کند، باید با اهل خود همبستر شود که او زنی مانند آن زن است.

در این جمله امیرالمؤمنین تعبیر به «فَحُلَّ» می‌کند، یعنی شتر نر. چشمهای آنان را به چشمهای شتران نر تشبیه می‌کند. بعد می‌فرماید: «وَإِنَّ ذَلِكَ سُبُّ هَبَابِهَا». همین نگاه برای این مرد حکم نگاه شتر مست را دارد. چشم‌چرانی باعث هیجان شهوتش می‌شود و مانند شتر مست به هیجان می‌آید. بعد می‌فرماید هر کس از شما از چنین نگاهی لذت برد و به هیجان آمد برود و با زن خود همبستر شود. شیطان دائماً به حرام دعوت می‌کند، اما زن تو، نه تنها حلال است، بلکه زنی است مانند سایر زنان. لذت حرام را به لذت حلال تبدیل کن. این زن نیز حورالعین نیست، او هم یک زن است و نظیر آن را تو در خانه داری.

قرآن مجید با صراحت به پیغمبر اکرم «ص» خطاب می‌کند که به مردها بگو چشمهایشان را از دیدن زن فرو پوشند و به زنان بگو چشمها را از دیدن نامحرمان ببندند:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»^۱

ای مردان باایمان از نگاه ریه به صورت زن نامحرم چشم بپوشید، و خود و نفسهایتان را حفظ کنید. این کار برای ذهن شما، قلب شما، اندیشه شما و خیال و تبت شما بهتر است. خیال و تبت شما را فاسد نمی‌کند، از این نگاه صرف‌نظر کنید.

همین نگاه است که می‌فرماید: «سَهُمٌ مِنْ سِهَاَمِ إِبْلِيسَ». یک نگاه یک

تیر شیطان است. این تیر کارگر می‌شود، دل را تکان می‌دهد و تحریک می‌کند.^۱

لذت طلب علم و مناجات با خدا

بالا تر از این لذت، لذت علم است. طلبه‌ای که در جستجوی حل یک مشکل علمی است و از شب تا صبح کتاب را مقابلش گذاشته و درباره آن مطلب تفکر می‌کند، وقتی نزدیک صبح مسأله بر او حل می‌شود حق دارد فریاد بزند که *أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ أَيْنَ أِبْنَاءُ الْمُلُوكِ*، کجایند شاهان و شاهزادگان تا چنین لذتی را درک کنند؟ این لذت را شما چگونه می‌خواهید برای یک آدم عامی توصیف کنید؟ بالا تر و برتر از لذت علم، لذت گفتگو و مناجات با پروردگار است. خداوند در جوانی گاهی این توفیق را نصیب من کرده بود. انسان قبل از طلوع آفتاب برمی‌خیزد و همین نوافل یازده گانه (نماز شب) را می‌خواند. خداوند لطف فرموده بود و ما نزدیک حرم مطهر حضرت رضا «ع» بودیم و غالباً وقتی در باز می‌شد به آنجا می‌رفتیم. صفای آن حالات قابل مقایسه با هیچ لذت دیگری نیست. اگر کسی اهلش بود، خود به خود این لذت را درک می‌کند و حلاوت آن را می‌چشد و اگر نبود، حداقل تکلیف برای دیگران معین نکند و صادقانه بگوید من نمی‌دانم و نمی‌فهمم.

بسیاری از دانشمندان مادی نیز تصدیق کرده‌اند که هیچ فیلسوف مادی حق ندارد معنویات را انکار کند، بلکه حداکثر باید اعتراف کند که ما نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم. رد کردن هر چیزی، مانند اثبات آن چیز، علم می‌خواهد، احاطه علمی به موضوع مورد انکار می‌خواهد و اگر کسی این

احاطه را ندارد باید توقف کند.^۱

علی «ع»، نمونه کامل از تربیت یافتگان مکتب اسلام

یکی از تربیت یافتگان مکتب اسلام و نمونه کامل تربیت اسلامی، شخص امیرالمؤمنین علی است که امشب، شب شهادت آن بزرگوار است. تمام تاریخ بشریت را ورق بزنید، آیا هیچ مکتبی و هیچ فلسفه‌ای مانند علی «ع» پرورنده است؟ درست است که استعدادهای امیرالمؤمنین از نظر ساختار شخصیت وی فوق‌العاده بود، اما پرورش این استعدادها تا این مرحله آیا در اجتماع جاهلیت عرب ممکن بود؟ بدون شک نبود! آنچه از صفات مولا امیرالمؤمنین بیشتر بر زبان مردم است، جنبه شجاعت آن حضرت است.

بسیاری از افراد در شجاعت و شهامت و سلحشوری نابغه‌اند. مثلاً نادر این‌گونه بود، سلطان محمود و ناپلئون این‌طور بودند. اما ما با یک نگاه سطحی به زندگی این افراد در برابر نبوغ نظامیشان، معایب اخلاقی بسیاری نیز مشاهده می‌کنیم. انسانها ذاتاً و یا براساس غریزه به فضیلتها عشق می‌ورزند. این عشق براساس منافع و تأثیر امور اقتصادی نیست و بلکه گاهی در هنگام ضرر نیز وجود دارد. اگر به کاسبی که در کسبش دروغ می‌گوید از دروغگوی دیگری صحبت کنیم، او آن دروغگو را مذمت می‌کند و او را دوست ندارد، و اگر به خودش لقب دروغگو بدهید، بدش می‌آید. قلباً از دروغگو بیزار است و به راستگو عشق می‌ورزد. چرا؟ برای اینکه انسان ذاتاً عاشق فضیلت است. انسان وقتی شجاعت‌های ناپلئون یا نادر را می‌شنود قلبش پرواز می‌کند؛ همچنان که جنایات چنگیز و هیتلر

نفرت‌انگیز است. اما در مقابل این شجاعتها و آن همه عظمت در تاریخ، وقتی صفات بد اخلاقی آنها را مشاهده می‌کنیم، انسان بی‌اختیار احساس حقارت می‌کند. از یک جهت نابغه بودند و از جهات بسیاری کوچک و ضعیف. در حالی که هرگاه زندگی علی «ع» را مشاهده می‌کنیم و به تمام جوانب و جهات آن نظر می‌اندازیم، چیزی غیر از بزرگی و عظمت و گذشت و فداکاری و فضایل اخلاقی، در بالاتری حد آن، مشاهده نمی‌کنیم. من هر وقت می‌خواهم درباره آن بزرگوار سخن بگویم، در مانده‌ام که از کجا شروع کنم؟

چو دریاکناران ندیدم دمی
از این در سخن چند رانم همی^۱

علی، واجد اوصاف پیامبران

راستی شگفت‌آور است که مزایای یکایک پیامبران در علی است. اهمیت و عظمتی که عیسی «ع» دارد در دو چیز است: یکی تقوای فوق‌العاده آن حضرت و دیگری سخنان هدایت‌بخش او. فضیلت این بزرگوار را بهتر از هر کس، علی «ع» در نهج‌البلاغه بیان می‌کند:

«وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَ ظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ، وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَ لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَ لَا مَالٌ يَلْفَتُهُ وَ لَا طَمَعٌ يَذُلُّهُ، دَابَّتْهُ

۱. همان کتاب، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

رَجُلَاهُ وَخَادِمُهُ يَدَاهُ.^۱

نه زنی داشت که او را به فتنه و فساد بیفکند، و نه فرزندی که او را غمگین کند، و نه مالی که او را از توجّه خداوند باز دارد، و نه طمعی که او را ذلیل کند. مرکب او دو پایش و خدمتکار او دو دستش بود. سنگ را بالش خود قرار داده بود و لباس خشن می پوشید و طعام خشن می خورد، و خورش او گرسنگی، و چراغ او در شب روشنایی ماه، و میوه و سبزی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویانید.

این بیان جامعی از زهد و تقوای حضرت عیسی است، و حال آن را با زهد و تقوای علی مقایسه کنید. در حالی که عیسی «ع» در زمان خودش صاحب مقامی نبود، و مرد فقیری بود که گروهی از ماهیگیران فقیر خواری او بودند. آن بزرگوار ثروت و قدرتی نداشت، اما علی بر کشور پهناور اسلام سلطنت و حکومت و خلافت داشت. در نامه‌ای به استاندارش می نویسد غذای من دو قرص نان است و لباسم دو جامه کهنه.

در پایان همین خطبه‌ای که ذکر حضرت عیسی است، می فرماید: «وَاللّٰهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِذْرَعَتِيْ هٰذِهِ حَتّٰى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا». به خدا سوگند آن قدر بر این لباسم وصله زده‌ام که از وصله کننده‌اش شرم دارم. کسی به من گفت آیا آن را از خود دور نمی کنی؟ گفتم دور شو که: «عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرِّيَّ».^۲

حضرت امام حسن «ع»، مهمانخانه‌ای داشت، که مردم از اطراف به آنجا می آمدند و غذا می خوردند و می رفتند. عربی بیابانی آمد و غذا خورد

۱. نهج البلاغه / خطبه ۱۵۹.

۲. این جمله مثلی است در عرب، یعنی مردم در بامداد ستایش می کنند کاروانی را که در شب حرکت کرده و به مقصد رسیده است.

و مقداری را در دستمال خود ریخت. مردم متوجه شدند و به او گفتند: چرا چنین کاری می‌کنی؟ چرا ذخیره می‌کنی؟ تا روزی که در این شهر هستی بیا و غذا بخور و احتیاجی به ذخیره کردن نیست. عرب بیابانی جواب داد: این کار را برای خودم نمی‌کنم. پیرمردی را در بیرون دیدم و رفتم از او چیزی بگیرم، انبانی آورد که فقط نان خشک جو در آن بود. بر او ترخم کرده و این غذا را برای او می‌برم.

آن پیرمرد کسی جز حضرت امیر نبود. حضرت آن انبان را محکم می‌بست و حتی مهر می‌کرد، کسی گفت: این مختصر آرد جو چیست که مهر می‌کنی؟ فرمود: فرزندان من از روی دلسوزی گاهی روغن به این آرد اضافه می‌کنند و من مایل به چنین کاری نیستم.

آن حضرت در شب نوزدهم ماه رمضان در خانه حضرت زینب مهمان بود. شوهر حضرت زینب، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، از ثروتمندان و بخشندگان عرب است. اعراب ثروتمند و باشخصیت عموماً در خانه‌هایشان به روی مردم باز بود. مردم می‌آمدند و غذا می‌خوردند و می‌رفتند. در این خانه آشنا و بیگانه غذا می‌خوردند. علی، هم عموی عبدالله و هم پدر حضرت زینب است. حضرت زینب می‌داند که پدرش با غذاهای متنوع و لذیذ میانه‌ای ندارد، به همین دلیل اندکی شیر در مقابل پدر می‌گذارد و کمی نان نیز در کنار آن قرار می‌دهد. حضرت نگاهی به غذا کرد و سپس فرمود: تاکنون چه موقع دیده‌ای که پدرت دو خورش داشته باشد؟ فرمود شیر را بردار، نان و نمک برای من کافی است...^۱.

عدم تعارض دین با علم

در بحثهای گذشته عرض کردم که دین با علم و عقل مخالف نیست؛ آن هم دینی که بنای اصول عقایدش را بر عقل می‌گذارد. دینی که در فروع احکام، عقل را در ردیف کتاب خدا و سنت پیغمبر برای استخراج احکام از مآخذ و مدارک فقهی قرار می‌دهد. آیا این دین می‌تواند با عقل مخالف باشد؟ آیا مطالبی در قرآن یا موضوعی در دین اسلام وجود دارد که کسی تفقه کند و نتیجه بگیرد که این مطلب و موضوع با عقل مخالف است؟ البته مطالبی در دین هست که ممکن است عقل به آن دسترسی نداشته باشد، یا اساساً بشر نتواند پی به حقیقت آن ببرد؛ مانند اطلاع بر کُنه ذات احدیت. و یا ممکن است مطالبی وجود داشته باشد که در این قرن نتوانند به آن برسند و قرنهای دیگری باید بیاید تا حقیقت آنها کشف شود....

وحی، راهنمای عقل

وحی، راهنمای عقل است و مانع می‌شود تا عقل در استخدام هوا و هوس قرار بگیرد. دین عقل را رهبری می‌کند و نقطه و مرز قضاوت آن را نشان می‌دهد. دین به ما می‌آموزد که عقل را چگونه به کار بندیم تا دچار پریشانی فکر، بدبینی، سوءظن و سرگردانی نشویم. امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرَهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ»^۱

۱. نهج البلاغه / خطبه ۱.

پیامبران می‌آیند برای اینکه گنجینه خردهای بشر را برانگیزند.^۱

نیاز عقل به راهنما

مطلب قابل ذکر این است که اگر اسلام به علم اهمیت می‌دهد، اگر اسلام به عقل اهمیت می‌دهد، علم و عقل را هم وحی راهنمایی می‌کند. عقل هم راهنما می‌خواهد. مگر شما با حس چیزها را نمی‌بینید و نمی‌شنوید و لمس نمی‌کنید؟ مگر حس خطا ندارد؟ چوب را در آب می‌گذارید، کج می‌بینید. آتشگردان را در هوا می‌چرخانید، دایره‌ای از آتش می‌بینید. در سینما عکسهای ساکن را متحرک می‌بینید. چه نیرویی می‌فهمد که در اینجا چشم در دیدش اشتباه می‌کند و گوش در شنیدن اشتباه کرده است؟ اشتباه را چه نیرویی نشان می‌دهد؟ عقل است که کنجکاوی می‌کند و راهش را پیدا می‌کند و می‌گوید به این جهت در اینجا اشتباه کرده‌ای. عقل و علم هم مانند حس یک نیرو است. همچنان که حس باید به عقل راهنمایی شود، علم و عقل نیز باید راهنمایی شود. علم و عقل باید به وسیله وحی راهنمایی شود. نقص تمدن امروز بشر در همین جاست. وقتی در اروپا دانشمندان بر کلیسا پیروز شدند، مغرور شدند. غرور پیروزی اینها را گرفت. به علم و عقل و هوش خودشان چنان مغرور شدند که فکر کردند دیگر نیازی به پیامبران ادیان الهی ندارند. اشتباه همین جا بود.

عَمَّار یاسر عقل دارد، معاویه و عمرو عاص عقل دارند. با همه عظمتی که عَمَّار یاسر در نظر من دارد، من نمی‌توانم با قطعیت قضاوت کنم که نیروی تفکر معاویه و عمرو عاص از او کمتر بوده است. چه دلیلی داریم که

نیروی تفکر ابوذر از معاویه قوی تر بوده است؟ مطلب اینجاست که عقل معاویه و عمرو عاص در استخدام هوششان قرار گرفته بود. تمام نیروی عقل آنها در راه فتنه و پیشرفت امور دنیا و تملک ثروت و بسط قدرت به کار رفته است. اما عقل ابوذر و عمار و امثال او تحت تأثیر و راهنمایی وحی بود. «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ»^۱ چه بسا عقلها که اسیر هوا و هوس می شوند. وقتی اسیر شد، همین عقل - که شریف ترین نیروی انسانی است - در راه جنایت و فساد به کار می رود.

روشنفکرانی که این قدر دم از علم می زنند، تصدیق می کنند که بشر عصر ما عظمت و شرافت خود را از علم گرفته است. آیا مگر امروز علم و علما در استخدام سرمایه داران و قدرتمندان بیرحم نیستند؟ آیا این حقیقت قابل انکار است؟ آیا علم و عالمی که در استخدام افراد جاهل و پول پرست قرار بگیرد و عالمی که برای دریافت پول بیشتر خودش را در اختیار این قدرتمندان بی دین و بی علم می گذارد و دستور آنها را مو به مو اجرا می کند، به علم و عقل و علما توهین نکرده است؟ اما اگر پیروی از وحی کردید، این طور نخواهد شد. علما در اسلام بر همه طبقات دیگر برتری دارند.

سلیمان و داود - علیهما السلام - هم پادشاه بودند و هم پیغمبر، با همه معجزات و با سلطنتی که نظیرش برای احدی نیامده است. وقتی قرآن نقل می کند که همه این نعمتها را به داود و سلیمان دادیم، از این دو پیغمبر مطلبی نقل نکرده است و ساکت است، اما وقتی می گوید به آنها علم دادیم، بلافاصله از قول آنها نقل می کند که شکر خدا کردند:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

۱. نهج البلاغه / حکمت ۲۱۲.

۲. نمل / ۱۵.

وقتی سلیمان آن عظمت و سلطنت را می‌بیند، وقتی جن و باد و عوامل طبیعی و موجودات مرئی و غیرمرئی در اختیار سلیمان قرار گرفتند، سلیمان این مطلب را نمی‌گوید. اما وقتی به او علم آموختند، بلافاصله حضرت داود و سلیمان خدا را حمد می‌کنند که ما را بر بندگان باایمانش برتری داد.

علم بتنهایی قادر به تأمین سعادت بشر نیست

خوشبختانه فعلاً اروپاییها کمی متوجه شده‌اند و به مذهب گرایش پیدا کرده‌اند، اما اغلب آنها از مذهب اسلام اطلاع کافی ندارند. برنارد شاو، ادیب مشهور انگلیسی، می‌گوید اگر بشر عصر ما زمامداری محمد «ص» را بپذیرد، به آرزوهای خود، صلح و آرامش، خواهد رسید. یک چنین افرادی به سوی اسلام برمی‌گردند، اما هنوز هم در میان ما افرادی هستند که از فلاسفه مرتد قرن نوزدهم تقلید می‌کنند. آنها امروز متوجه شده‌اند که علم بتنهایی قادر نیست بشر را سعادتمند کند. در قرن نوزدهم و بیستم علم سرعت پیشرفت کرد، اما فساد نیز با سرعتی بیشتر پیشرفت کرده است. پس علم بتنهایی نمی‌تواند کاری انجام دهد. باید دین و وحی، علم و عقل را راهنمایی کند. دورنمای آینده چنین نویدی را می‌دهد.^۱

تأکید پیغمبر راجع به زمامدار بعد از خودش

پیغمبر می‌خواهد از دنیا برود. شما ببینید در هیچ امری به اندازه امر

زاممداری علی «ع» پافشاری کرده است؟ از چندین سال، بلکه از ایّام اوّل بعثت، حتی وقتی از طایف برمی‌گردد، با اینکه شکست می‌خورد و کتکش زده و سنگ به پایش می‌زنند، قبیله‌ای با کمال قدرت از او پذیرایی می‌کنند. عرض می‌کنند آقا ما از تو طرفداری می‌کنیم، ولی به شرطی که اگر پیشرفت کردی، بعد از تو زمام کار را در دست بگیریم. می‌فرماید این دست من نیست، بلکه دست خداست و او باید معین کند. برگردیم به مدتها قبل از این واقعه. سالهای اوّل، بلکه اولین روز دعوت خویشان و نزدیکانش، وقتی آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱ می‌رسد، پیغمبر اقوامش را صدا می‌کند و ضمن اعلام بعثت و نبوتش این مطلب را به آنها می‌گوید که:

اوّل کسی که به من بگردد، او وصی و جانشین من و وزیر من است.

دستور پروردگار راجع به زمامداران بعد از پیغمبر

لحن این آیه را ملاحظه کنید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.»

ملاحظه بفرمایید آقایان! شما همه اهل علم‌اید. در هیچ جای قرآن این لحن، با این طنطنه و این طمطراق نیست که در امر زمامداری و وصایت علی است. در چند کلمه کوتاه، نکاتی از این آیه را به عرض آقایان می‌رسانم.

اولاً معلوم می‌شود مطلبی که باید پیغمبر برساند بقدری با عظمت و

اهمیت است که اگر آن تبلیغ نشد، مثل این است که پیامبری و رسالتش را ابلاغ نفرموده است.

ثانیاً از بیان آیه بخوبی معلوم می‌شود پیغمبر از رساندن آن بیم داشته و از مردم می‌ترسیده است که خدا تأمین می‌داده است.

ثالثاً به اتفاق جمیع علما و مفسرین شیعه و محققین منصف از اهل سنت، آیه مذکور در حَجَّةُ الْوُدَّاع نازل شده است. پس موقعی که مشرکین شکست یافته و جمیع احکام اسلام به تمام و کمال تبلیغ و تعلیم شده است، در این صورت غیر از امر ولایت و وصایت - که شرط قبولی اعمال است - آیه شریفه قابل حمل بر معنی دیگری است؟ و ترس آن بزرگوار جز از مسلمانها بلکه صحابه کبار خودش نیست، که می‌ترسد در امر خلافت علی اخلال نموده و وحدت و حقایق دین را بر هم زنند و از میان ببرند.

سوره مائده و امر وصایت و پیشوایی

من یک ماه مبارک رمضانی در همین شهر (مشهد)، در ولایت سخن می‌گفتم که رفقا به خاطر دارند. آن سال برای مدرک، مثل همیشه و به عادت مألوف، به قرآن زیاد می‌پرداختم. یک مطلبی آن سال برایم پیش آمد و بعد هم در تفاسیری که دستم افتاد، ندیدم. فرصت هم نکردم مطلب را دنبال کنم و بدبختانه فراموش می‌کنم که تمام تفاسیر را نگاه کنم. شاید این مطلبی که می‌گویم، باشد. من به سوره مائده که نگاه می‌کردم این آیه که مورد گفتگوست و آیات دیگر مربوط به ولایت و جانشینی پیغمبر که در این سوره است، وقتی همه سوره را نگاه کردم، دیدم تمام این سوره اساساً بحث راجع به وقایع ناگوار و حوادث دلخراش بعد از رحلت پیغمبر است. اما با یک وضع عجیبی این مطالب را با احکام فرعی به طرز مخصوصی مخلوط کرده است که باعث تعجب بسیار است.

آخر یکی از راههایی که خداوند قرآن را حفظ می‌کند، همین است.^۱

مسلط شدن بنی‌امیه بر سرنوشت اسلام و مسلمانان

از بدترین کارهای این دو خلیفه میدان دادن به بنی‌امیه بود، با اینکه دشمنی آنها را با اسلام و پیغمبر می‌دانستند. و علاوه بر حکومت عثمان، معاویه در سایه الطاف آنان بتدریج بر چهار استان آباد و مهم ممالک اسلامی تسلط یافت: شامات و سوریّه، اردن، فلسطین، حمص. و در هر استانی صد هزار قشون داشت. علی «ع»، بعد از پیغمبر و ابوبکر و حتی بعد از عمر [راضی بود] زمام امور را به دست بگیرد، ولی پس از عثمان که فساد به نهایت رسیده بود، ابداً راضی به زمامداری نبود، و حکومت را بر او تحمیل کردند، و او احساس وظیفه نمود و پذیرفت.^۲

حکومت دادگری و برابری و آزادی

شرح اوضاع و احوال جامعه در آغاز خلافت علی، در یک جلسه و دو جلسه ممکن نیست، مجالی وسیع و کتابی قطور لازم دارد. اجمالاً مولی بعد از فتنه‌ای که رخ داده و پس از انقلاب و اغتشاشی که پیش آمده است - و حضرت در آنها تأثیری و تقصیری نداشت - روی کار آمد. جمعی در دوره عثمان محرومیت کشیدند و از علی توقع جبرانش را داشتند. گروهی امتیازاتی داشته و در عین حال ناراضی بودند و عده‌ای در قتل عثمان شرکت کرده بودند و می‌خواستند در حکومت با علی شریک باشند. جنگ

۱. همان کتاب، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۲. این مطلب در خطبه شقشقیّه تشریح شده است.

جَمَل را همین‌ها راه انداختند. انقلابیون عزل فوری عثمان را طلب می‌کردند، و از آن طرف حزبی نیرومند (حزب بنی امیه) می‌خواست که قاتلان عثمان با شدت و سرعت به کیفر برسند. امویها که دشمنان دیرین علی بودند و در دوره عثمانی قدرتی یافته و ثروتی اندوخته بودند، پناهگاهی استوار در شام داشتند و لذا به فعالیت پرداختند.

علی می‌خواست که در میان این فرقه‌ها، یگانگی و اتحاد برقرار کند تا همه یکدیگر را برادر خود بدانند که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۱. او همواره به پارسایی و پرهیزگاری توصیه می‌فرمود. در خطبه‌ها و نامه‌هایش یکسره از تقوی می‌گفت. حتی در وصیتش، بعد از ضربت خوردن، باز گفت تقوی و تقوی. از این طرف مردم در دوران گذشته، بخصوص شش سال آخر خلافت عثمان، عاشق جاه و ثروت شده بودند. خودش در شِقْشِقِیَه گفت: «دنیا در دیده اینها آراسته جلوه کرده و زیور و زینتش آنها را خوش آمده است...»^۲.

کجاست آنچه علی «ع» در «نهج البلاغه» توصیه کرده است؟

علی در نامه به عثمان بن حنیف می‌نویسد: شما نمی‌توانید در خوراک و پوشاک مانند من بر خود سخت بگیرید، ولی به من کمک کنید به پارسایی و کوشش بسیار در راه دین و در طریق انجام وظیفه و به پاکدامنی و استواری در عقیده و عمل. یعنی شما فرمانداران و استانداران من با داشتن این فضایل به من کمک کنید تا بتوانیم این اوصاف و فضایل را در

۱. حُجُرَات / ۱۰.

۲. همان کتاب، ص ۳۵۶ - ۳۵۷.

جامعه نشر دهیم، و ترویج و تعلیم کنیم.
 کجاست فضایی که در نهج البلاغه توصیه و تأکید می‌فرماید؟^۱

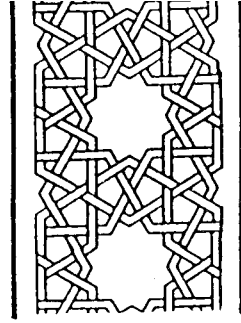
خدایا!

خدایا به جامعه شیعه توفیق اقتدای به علی را مرحمت فرما. اگر تمام طبقات از زندگی این پیشوای برحق سرمشق می‌گرفتند، شیعیان سعادتمندترین مردم جهان بودند؛ بخصوص علما و حکام که صلاح آنها باعث سعادت و صلاح جامعه می‌شد. کاش فرمانروایان شرق و غرب، آنها که از آزادی و دموکراسی و مساوات سخن می‌گویند و آنها که از کارگران و زحمتکشان و فقرا بظاهر طرفداری می‌کنند، انصاف می‌داشتند و برای اینکه این الفاظ معنی پیدا کند و این گفتارها به مرحله کردار درآید و در خارج و عمل نیز مانند زبان و قلم جاری گردد، علی را پیشوا و سرمشق خود قرار داده و از مکتب نجاتبخش او درس فضیلت می‌آموختند، تا بشر روی سعادت بیند و جهان را آسایش و آرامش باشد.

بارخدایا! ما را به پیروی از این پیشوای بزرگ دینی و رهبر عالیقدر انسانی توفیق عنایت فرما.^۲

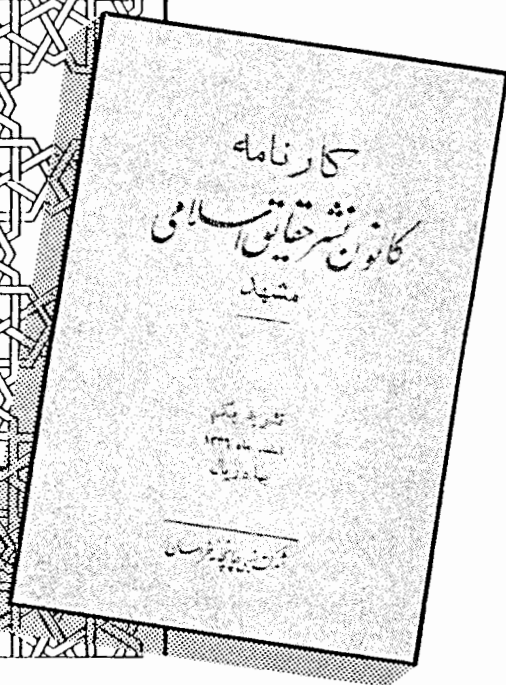
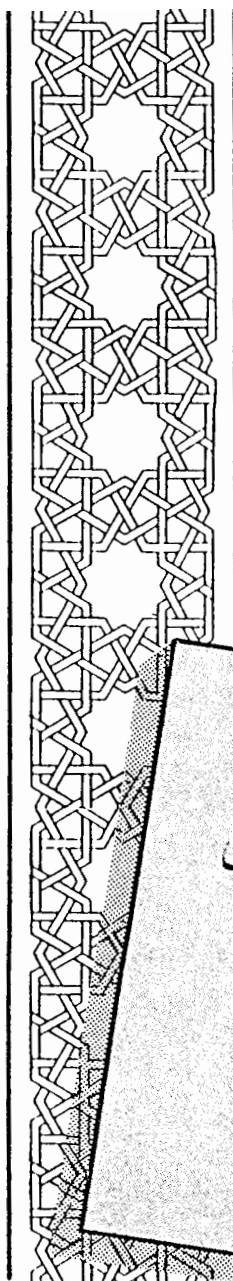
۱. همان کتاب، ص ۳۶۲ و ۳۶۶.

۲. همان کتاب، ص ۳۶۴.



از
کارنامه

کانون نشر حقایق اسلامی



در پیش به چگونگی تشکیل «کانون نشر حقایق اسلامی» اشاره شد. استاد شریعتی به هنگام تأسیس کانون، رساله‌ای زیر عنوان «کارنامه کانون نشر حقایق اسلامی» منتشر می‌کنند. این رساله از قدیم‌ترین نوشته‌های استاد است.

در مقدمه این رساله بحثی مفصل آمده است درباره علّت پیشرفت مسلمانان صدر اسلام و انتشار دین اسلام در مناطق بسیاری از جهان آن روز... و همچنین علّت عقب‌افتادگی کنونی مسلمانان و دشمنی‌های بسیاری که با اسلام و مسلمین اعمال می‌شود. در این بحث نکته‌هایی تاریخی - تحلیلی و بسیار مهم و آموزنده آمده است.

در پایان رساله یاد شده، دو مطلب جهت‌دهنده، زیر عنوان «نیّات ما» و «وظایف افراد کانون»، افزوده شده است، که رعایت آنها در تربیت فرد و تعالی اجتماع سود بسیار دارد. ما در این کتاب، این دو

بخش را می‌آوریم تا معلوم شود که این دانشمند مجاهد و این متفکر اسلامی معتقد و مسئولیت‌شناس، در بیش از پنجاه سال پیش، چه روشی جامع و مترقی و انسانی و قرآنی، برای تربیت مسلمانان - و بویژه کودکان و نوجوانان - و ساختن جامعه اسلامی پیشنهاد کرده است، و چگونه به بُعد آموزش و انسان‌سازی «دعاهای معتبر» توجه داده است.

نِیَّاتِ مَا

۱. اثبات لزوم دین و بیان فواید دنیوی و اخروی آن و مضارّ بی‌دینی.

۲. اثبات حَقّانیت دین شریف اسلام، و اینکه تنها راه سعادت بشر منحصر به پیروی از این دیانت مقدّس و به کار بستن احکام متین قرآن مبین است.

۳. اثبات غلط بودن روش امروز مسلمین، و بیان تسامح و تقصیری که نسبت به دین خویش می‌نمایند، و لزوم فعالیت کامل در تعریف و ترویج آن، و وجوب به خود آمدن از این غفلت و کسالت و بی‌خبری به‌طور سریع و فوری.

۴. ایجاد حرارت دینی و غرور ملّی و تقوای دینی و سیاسی، در قلوب زن و مرد و پیر و جوان و عوام و خواص.

۵. ایجاد اتّحاد و صمیمیت و تقویت حسّ همکاری و همدردی در میان همه افراد و طبقات مسلمین، و کوشش در رفع سوء تفاهمات و

بدبینی‌ها و بدگمانیهایی که دشمنان اسلام به مختصر بهانه‌ای (از قبیل اختلاف در شغل و لباس و سلیقه و امثال آنها) در بین مردمی که از حیث نژاد و قومیت و میهن و مذهب و زبان و جهات متعدّد دیگر با هم متحد و متفق‌اند به‌وجود آورده‌اند.

۸۰ مبارزه شدید با همه مفاسدی که اساس ملیت و مذهب ما را متزلزل ساخته، و آن به آن بر خواری و بدبختی ما افزوده و به فنا و هلاکمان تهدید می‌کند، از قبیل نادانی، نومیدی، کاهلی و بدبینی، مُسکرات و افیون، قمار و فحشا و خرافاتی که در امور دینی، فنون علمی، شئون اجتماعی و کلیه آداب و رسوم ما رواج یافته، و مرعوبیت فوق‌العاده و وحشت غیرعقلایی و بی‌معنی از سیاست‌بازی و دسیسه‌کاری بیگانگان.

۸۱ تعمیم تعلّم قرآن با تفسیر آن، بدون اصطلاحات بغرنج و پیچ در پیچ علوم بشری، و عادت دادن عموم مسلمین به تدبّر در معانی این کتاب شریف، و امتثال فرامین آن به وسایل ممکن و متنوّع.

۸۲ رواج یافتن امر به معروف و نهی از منکر، با شرایطی که شرع معین فرموده است.

۸۳ واداشتن مردم به حفظ حقوق و حدود خودشان، یعنی مسلمانان بدانند که هر کسی حدود و حقوقی دارد که حدودش را خود او و حقوقش را دیگران باید رعایت کنند.

۸۴ احیا و ترویج شعائر مذهبی و ملی با طرز مشروع و معقول.

۸۵ اثبات موافقت کامل اسلام با علم و تمدّن صحیح و بیان مفاسدی که تمدّن امروز دارد، و سختیها و بدبختیهای که برای بشر ایجاد نموده است.

۱۶۲. دفاع از اسلام و پاسخ اعتراضات بدخواهان و مغرضین با ادله عقلی و علمی.

۱۶۳. بالا بردن سطح افکار عمومی و بیدار کردن ملت و متوجه ساختن آنها به جنایات و خیانت‌هایی که بیگانگان به طرق مختلف نسبت به مسلمین بویژه ایرانیان می‌نمایند، و استمداد از بزرگان و دانشمندان و توانگران فعال و رشید و خیر برای چاره‌ورزی و مبارزه در مقابل این‌گونه دسایس.

۱۶۴. شناساندن مقام روحانیت به جامعه و واداشتن مردم به احترام و تجلیل از روحانیونی که حقاً سزاوار این نام و شایسته این عنوان باشند.

۱۶۵. تمرکز دادن نیروهای فکری و مالی و عملی که هم‌اکنون در راه دین جداجدا و متفرق مصرف می‌شوند، و افزودن بر این نیروهای مجتمع و متمرکز بتدریج.

۱۶۶. ایجاد انجمنهای سخنرانی و مناظره و حوزه درس دینی و تأسیس کتابخانه‌ها و مطابع و نشر مطبوعات مفید دینی.

۱۶۷. واداشتن مسلمین کاهل به انجام تکالیف و کمک به یکدیگر و دستگیری از درماندگان، و اعانت به اشخاص عاجز و بدبخت، و اثبات اهمیت این اعمال در دنیا و آخرت.

۱۶۸. واداشتن توانگران به تأدیه حقوق واجبه و مستحبه الهی، و تشویق طلاب مستعد و صالح به طرق مختلفه، و ترویج و تقویت مؤسسات و انجمنها و مطبوعات دینی و اشخاص مروج و مقدم در امر دین.

۱۶۹. مبارزه شدید با اشخاصی که به عنوان خیرخواهی، وسیله تفریق مسلمین را فراهم نموده به علما و مبلغین و هر کس در راه دین قدمی

بردارد و یا سخنی بگوید و بنویسد و یا وجهی بپردازد تهمتهای ناروا می‌زنند، و در نتیجه اینان را در اقدامات خیرخواهانه و سودمندشان دلسرد و دیگران را از آنها می‌رمانند و از همکاری با آنان باز می‌دارند و خلاصه مصداق کامل «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ» می‌باشند، مگر در موردی که دلیل کافی و قطعی و علم یقینی به خیانت و عدم صلاح متهم موجود باشد، و باید دانست که امروز ضرر این‌گونه اشخاص یا وه‌سرای دروغگوی تهمت‌زننده، که خود دانسته یا ندانسته آلت اجرای اغراض فاسده دشمنان دین‌اند، در این ایام، نسبت به دیانت مقدس اسلام، از هر چیز و هر کس زیادتر و شدیدتر است.

۴۵. فراهم ساختن مجالس درس اخلاق و احکام، و تعلیم عقاید برای نوباوگان و کودکان، بطوری که در هر محل، دست کم یک مجلس درس باشد، تا اطفال مسلمین از کوچکی به روش دینی تربیت شده بدان خو گیرند.

اینهاست نیتات ما که به توفیق خداوند بعضی از این مقاصد را اجرا نموده، و عن قریب با توجّهات ولیّ عصر «ع» بقیه را نیز عملی خواهیم ساخت.

وظایف افراد کانون

۱. هر يك از افراد کانون نبايد در اصول عقايد به تقليد صرف از پدر و مادر و محيط خود قناعت ورزد بلکه بايد در حدّ فهم و علم و سن خود به تحقيق پردازد و آنها را با استدلال فراگيرد^۱.

۲. به فرايض دين که هر مسلمان عاقل بالغی بدان مکلف است عمل نمايد (هر يك از آنها در قرآن و روايات تعيين و تصريح شده است).

۳. هر کار و شغلی که دارد احکام متعلق به آن را بياموزد و کار بندد^۲.

۴. از معاصی کبیره جداً احتراز نموده برگناههای کوچک نیز اصرار نورزد^۳.

۱. کتابی در اين خصوص به قلم آقای شریعتی به نام اصول عقاید نوشته شده و به طبع رسیده است.

۲. اين دستور یکی از وجوه معانی حدیث معروف «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» است (کیمیای سعادت غزالی).

۳. «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ».

۵. از فروع واجبه دو وظیفه را بسیار مهم شمرده بدان عمل کند بلکه از تمام اعمال و وظایف خود مهمتر و لازم‌تر شمارد.

الف. امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که شرع معین نموده است که از جمله دانستن آن دو و انجام معروف و ترک منکر است.^۱

ب. سعی در التیام میان افراد یا طبقات مسلمین که به جهتی از یکدیگر رنجیده و رمیده‌اند.^۲

۶. به اخلاق پاک و نیک مقید و متخلق باشد که پیغمبر ما «ص» فرموده است «من برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شده‌ام».

۷. برای تأمین منظور فوق «دعای مکارم الاخلاق» را از صحیفه شریفه سجاده و در صورت احتیاج از صحیفه مترجم، روزی یک بار یا دست کم هفته‌ای دو بار بخواند.^۳

۸. زبان و گوش و دل خود را از گفتار و استماع و اندیشه چیزی که نارواست مانند تهمت و دروغ و بدگمانی درباره مسلمانان نگاه دارد و بداند که بدترین مسلمانها آن است که نسبت به مسلمان دیگر بدگو و بدگمان بوده یا بدی او را بدون منع یا کراهت بشنود.^۴

۹. هر روز قدری از قرآن که میسر او باشد با توجه به معنی و تصمیم عمل بخواند.^۵

۱. امیرالمؤمنین می‌فرماید: نسبت همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا، به امر به معروف و نهی از منکر، مانند نسبت رطوبت بخار دهان است به دریای بزرگ (نهج البلاغه).

۲. امیرالمؤمنین می‌فرماید: اصلاح ذات البین از هر نماز و روزه، افضل است (نهج البلاغه).

۳. کانون این دعا را به یاری خدا ترجمه خواهد کرد.

۴. «و لا تَقْفُ ما لیسَ لَکَ به عِلْمُ (الخ)».

۵. «فَاَقْرَؤُوا ما تَیَسَّرَ مِنْه».

۱۵. در هر روز یا دست کم در هر هفته سعی کند قدری از اطلاعات دینی کسب کند.

۱۶. صبح که از خواب حرکت می‌کند تصمیم بگیرد که در آن روز خدمتی به اسلام یا کمکی به مسلمین [یکند] و از آزار مسلمانان و صدمه به دین ولو خیلی کم باشد پرهیزد^۱.

۱۷. هر یک از برادران کانونی باید نسبت به سایر برادران کانون با کمال صمیمیت و محبت رفتار نموده از هرگونه مساعدتی که مقدور اوست درباره آنها دریغ ندارد. یعنی رفتار افراد این مؤسسه در حقیقت باید نمونه کامل برادری اسلامی باشد^۲.

این روشی است که ما از سه سال و اندی پیش در نظر گرفته و بدون کوچکترین تظاهر و هیاهویی با نهایت متانت و بردباری پیش رفته‌ایم و یاوه‌سراییهایی که ممکن است اشخاص ضعیف‌النفس و کم‌اراده را از کار بازدارد هیچ‌گونه اثری در ما ندارد.

۱. «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ».

۲. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ».

آنچه از «سخنان استاد شریعتی» نقل شد، از چند کتاب ایشان بود، که ذکر آنها گذشت. در سراسر این کتابها و آثار دیگر ایشان، مطالب آموزنده بسیاری آمده است....

امید است جویندگان حقایق دینی، بویژه جوانان به کتابهای استاد رجوع کنند، و حقایق بسیاری بیاموزند، و در هرگونه بحرانی (سیاسی، فرهنگی، عملکردی، و...)، دین و عقاید دینی خود را پاس دارند.

تصویر





استاد محمدتقی شریعتی مزینانی



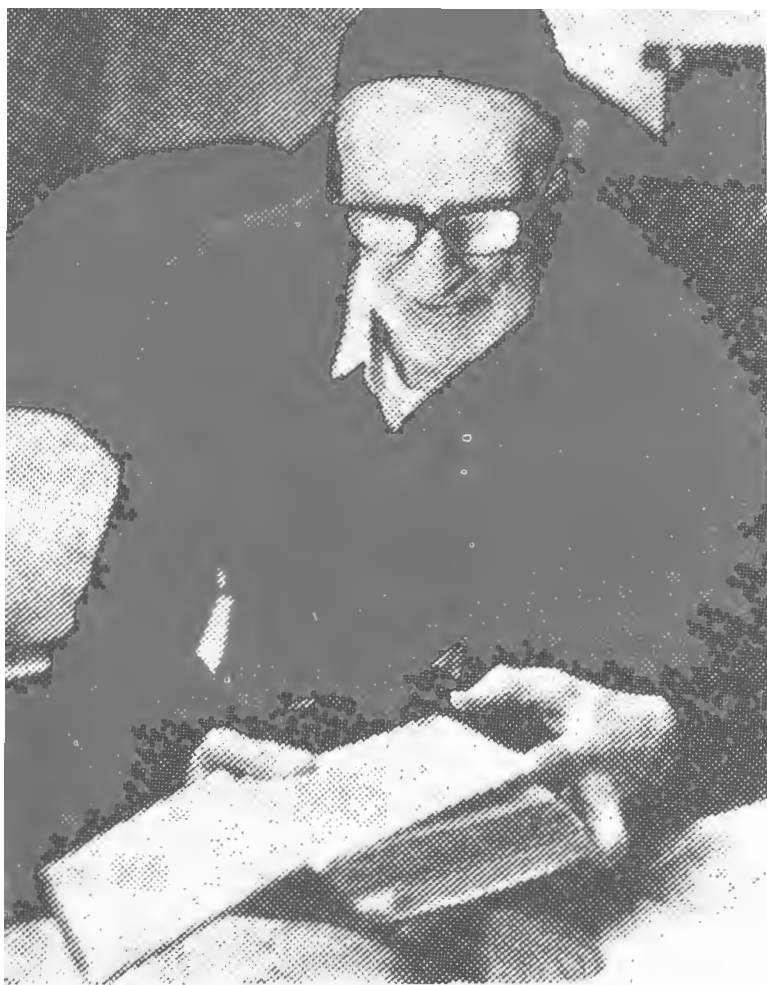
منزل پدری استاد (مزینان).



استاد شریعتی



تصویری از صفحات آغازین و
پایانی «نهج البلاغه» استاد، که
فهرست اهم خطبه‌های حفظ‌شده
توسط ایشان را دربر دارد.



استاد در حال مطالعه



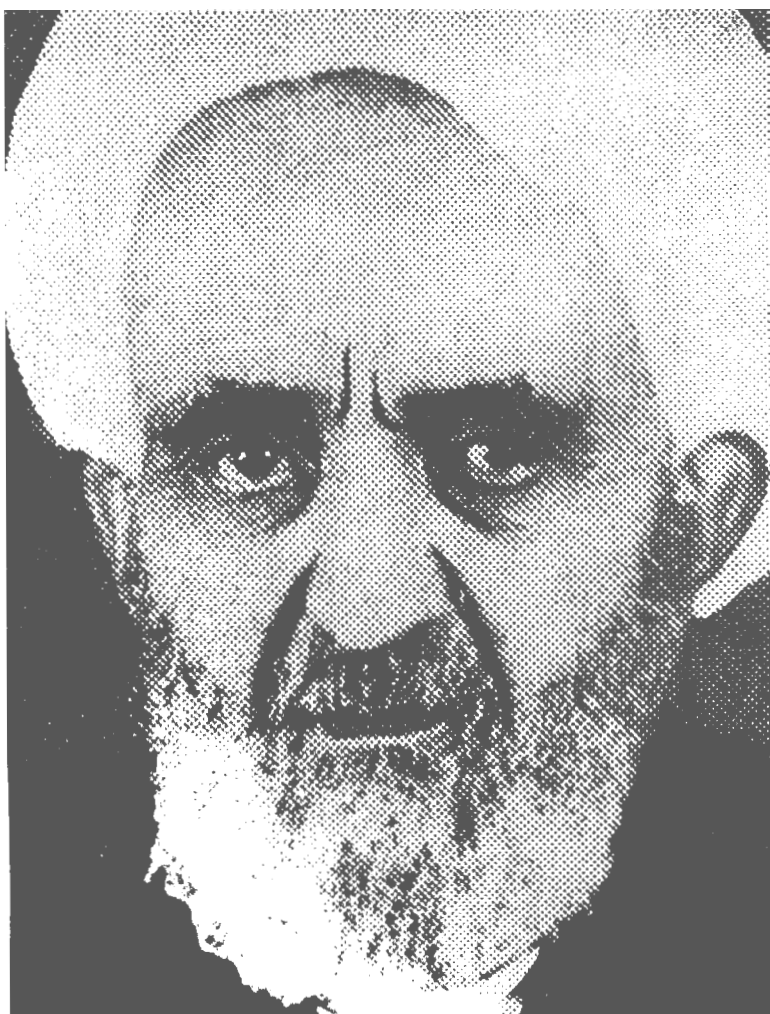
استاد در حال نماز

تصویر ما





عالم معارفی بصیر، زاهد و ارسته،
آموزگار «خودشناسی»، تحوّل آفرین
بزرگ، استاد بزرگان، و معلّم خالص
فهمی معارف قرآن و تعالیم اهل
بیت «ع»، آیه الله، میرزا مهدی
اصفهانى خراسانى (م: ۱۳۶۵ ق) ←
صفحة ۳۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱.



دانای ذوفنون، زاهد متقی، جامع
علوم ظاهر و باطن، متأله قرآنی و
مربی روحانی، آیه الله علامه، حاج
شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (م):
۱۳۴۶ ش) ← صفحه ۳۸، ۶۰.



عالم زاهد، متفکر وسیع اندیش و
آزاده، و استاد بزرگ افاضل، آیه الله،
حاج شیخ هاشم قزوینی خراسانی
(م: ۱۳۳۹ ش) ← صفحه ۵۹، ۶۰.



عالم فاضل، خطیب شاعر، مربی
وارسته و تأثیرگذار، و مروج معارف
حقّه، آیه الله، حاج میرزا علی اکبر
نوقانی (م: ۱۳۷۰ ق) ← صفحه ۰۶۰



علامة شهير، ومجاهد كبير، آية الله،
 شيخ عبدالحسين امينى، صاحب
 كتاب عظيم التدبير، وكتاب
 حماسه آموز شهداء الفضيله (م: ١٣٤٩
 ش) ← صفحه ٣٩، ٨٢، ٨٣، ١٩٨،
 ١٩٩، ٢٠٠.

الغدير

في الكتاب والسنة والأدب

كتاب دنيء على فنيء تاريء. أدبيء. اخلاقي
يترك في موضوعه فريء في بايئ حيث فيه عن حديث الهديء كتاباً وسنة وأدباً
ويضمن حراسهم أئمة كبرياء من بركات العلم والدين والأدب من الذين نظرنا هذه الأمانة
من بسلم وغيرهم

تأليف
الشيخ العلامة الجليل الجليل الشيخ الأديب
عبد الحسين أحمد الأميني النجفي

أجزاء واحد عشر

الناشر

دار الكتب العلمية
ص ٥٧٦٩ - ١١ بيروت

صفحة عنوان «الغدير»، جلد
يازدهم.



علامة متنبع پرکار، کتابشناس کبیر،
و روحانی وارسته، آیه‌الله، شیخ آقا
بزرگ تهرانی، مؤلف دو کتاب بزرگ
الدّریعة الی تصانیف الشّیعه و طبقات أعلام
الشّیعه (م: ۱۳۸۹ ق) ← صفحه ۳۹، ۴۰.

الذريعة

إلى تصانيف الشيعة

العلامة الشيخ آقا بزرگ الطهراني

المجلد الأول من عشرة

واثق - يهود

الطبعة الثانية



صفحة عنوان «الذريعة»، جلد
بيست و پنجم.

تصویر ما





مجاهد کبیر، عالم آزاداندیش و
وارسته، نویسندهٔ پرتوی از قرآن و...،
آیة اللہ، حاج سید محمود طالقانی (م):
۱۳۵۹ ش) ← صفحه ۷۷، ۷۸.



عالم فاضل لبناني، مروّج تعاليم
مذهب جعفري، صاحب آثار ارجمند،
از جمله تفسير الكاشف (٧ جلد)، و الفقه
على المذاهب الخمسة، و فقه الامام جعفر
الصادق، و الشيعة و الحاكمون، و في ظلال
نهج البلاغة... شيخ محمدجواد مغنية (م):
١٤٠٠ ق) ← صفحة ٧، ٥٤، ٥٥، ٢٢٤.



شهيد، آية الله، شيخ مرتضى مطهري
(م: ١٣٥٨ ش) ← صفحة ٧، ٣٩، ٥٣.
٨٠، ٧٩، ٧٥، ٨٠، ٩٦، ٩٩، ١٠٢، ١١٨.



شهيد، آية الله، دكتور سيد
محمد حسيني بهشتي (م: ١٣٦٠ ش).
← صفحة ٩٦.



متفكر اسلامى، دكتور على شريعتى

(م ١٣٥٦ ش) ← صفحة ٨، ٥١، ٨٨،

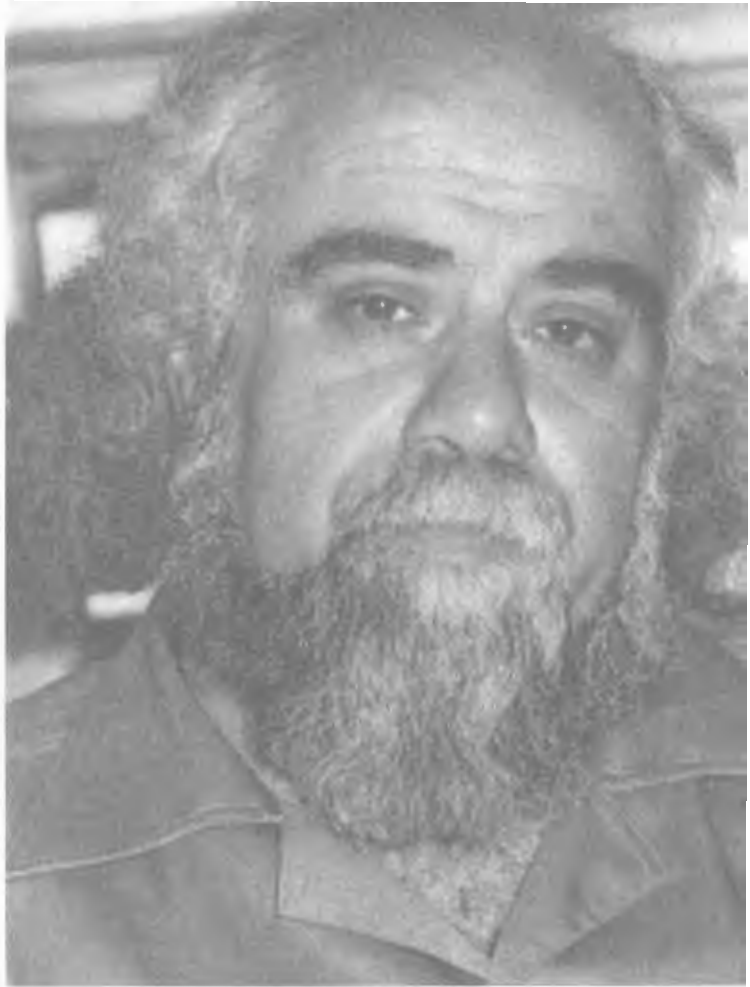
٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠.



استاد علامہ، محمدتقی جعفری ←
صفحہ ۸، ۱۰۳، ۱۰۷.



متفكر اسلامى، پروفيسور عبدالجواد
فلاطورى (م: ۱۳۷۵ ش) ← صفحه
۳۸.



متفكر اسلامى، استاد محمدرضا
حكيمى (سال ۱۳۶۱) ← صفحه ۸،
۱۲، ۱۵، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۹۶، ۹۷، ۱۱۸.

غلامرضا قدسی*

مهین روشنگر

بلند آوازه‌ای، آزادمردی
مهین روشنگری زین خاکدان رفت

چراغ بزم دانش گشت خاموش
چو آن روشنگر نسل جوان رفت

بسی اعجاز در نطق و بیان داشت
زدست آن صاحب نطق و بیان رفت

* استاد غلامرضا قدسی (م: ۱۳۶۸ ش)، شاعر آزاده خراسانی، و از دوستان و هم‌زمان و هم‌زندانان استاد شریعتی.

ز «قرآن»، نکته‌ها آموخت بسیار
دریغ آن نکته‌سنج نکته‌دان رفت

دلش گنجینه‌راز علی بود
نهان در خاک، گنج شایگان رفت

چو با یاد خدا شب تا سحر زیست
ز شوق حق به ملک جاودان رفت

فهرست

مطالب

- سخنی درباره سقراط ۶
- سخنانی درباره استاد شریعتی ۷-۸
- سرآغاز ۹-۱۳
- محمود اسعدی
- سپیده‌باوران ۱۵-۴۶
- استاد محمدرضا حکیمی
- مدافع شریعت در برابر الحاد و طاغوت ۴۷-۹۷
- مصاحبه استاد شریعتی با مجله «کیهان فرهنگی» (سال ۱۳۶۳)
- سنگر دفاع از اسلام در خطه خراسان ۹۹-۱۰۲
- استاد شهید مطهری
- مربّی والامقام جامعه ۱۰۳-۱۰۷
- استاد محمدتقی جعفری
- نامه فرزند به پدر ۱۰۹-۱۱۴
- دکتر علی شریعتی

- اصلاحگری راستین ۱۱۵-۱۱۸
- از «دایرة المعارف تشیع»
- فایده و لزوم دین (معرفی) ۱۱۹-۱۲۶
- محمدعلی مهدوی راد
- مفسر نوگرای قرآن (تفسیر نوین - معرفی) ۱۲۷-۱۴۶
- محمد اسفندیاری
- سخنان استاد ۱۴۷-۲۶۷
- از کتاب «فایده و لزوم دین» :
- کوشش دشمنان اسلام ۱۵۱
- چرا از اسلام می ترسند؟ ۱۵۱-۱۵۲
- پیامبر اکرم، بنیانگذار «تشیع» ۱۵۲-۱۵۶
- اعجاز تربیتی و انقلابی «قرآن کریم» ۱۵۶-۱۶۲
- از کتاب «تفسیر نوین» :
- نظم و ترکیب در قرآن ۱۶۵
- برابری در اسلام ۱۶۷
- دشواریهای مصلحین ۱۶۸
- پایداری و مقاومت ۱۶۹-۱۷۱
- خدای یگانه ۱۷۱-۱۷۶
- جعل تاریخ ادیان در مکتب مادی ۱۷۶-۱۸۰
- از کتاب «وحی و نبوت» :
- غرور علم ۱۸۳
- علت اعراض از دین:
۱. در اروپا ۱۸۵
۲. در کشورهای اسلامی ۱۸۵
- سوره توحید ۱۸۶
- هدف انسان مؤمن ۱۸۸
- نظامهای آفرینش و قوانین طبیعی ۱۸۹

- فقر در زندگی پیامبران ۱۹۰
 جنایات استعمارگران ۱۹۱

— از کتاب «خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت» :

- اهتمام اسلام به امر حکومت ۱۹۵ - ۱۹۸
 آیه زکات در حال رکوع ۱۹۸ - ۱۹۹
 آیه تبلیغ ۱۹۹
 آیه «أَهْلُ الذِّكْرِ» ۲۰۲ - ۲۰۳
 ریشه بحثهای خلافت ۲۰۳ - ۲۰۶
 برادری اسلامی اهل سنت و شیعه ۲۰۶ - ۲۰۷
 ضرورت بیان حقایق اعتقادی ۲۰۷ - ۲۰۸

— از کتاب «علی - ع - شاهد رسالت، مهدی - ع - موعود اُمم» :

- قرآن، منشأ تحوّل بزرگ و نهضتی عظیم ۲۱۱ - ۲۱۲
 تزکیه و تقوی ۲۱۲ - ۲۱۳
 رکن مهمتر سعادت ۲۱۳ - ۲۱۵
 مقام علمی علی «ع» ۲۱۵
 مظلومترین مرد روزگار ۲۱۵
 امانتهای خدا در نزد ما ۲۱۶
 ایجاد فساد فکری و اعتقادی در جامعه ۲۱۷ - ۲۱۸
 ایمان، اخلاق و معنویت ۲۱۸
 زندگی مصلحان الهی، آمیخته با امور خارق العاده ۲۱۹ - ۲۲۱
 اهمیت اعتقاد به مهدی موعود «ع» و خصوصیات و صفات او ۲۲۱ - ۲۲۴

— از کتاب «چرا حسین قیام کرد؟» :

- دو نوع زندگی و مرگ ۲۲۷
 معنی آزادی ۲۲۸
 شهید راه آزادی ۲۲۸
 پاکی و پاکیزگی، پایه اسلام ۲۲۹ - ۲۳۰
 هدف را از یاد نبرید ۲۳۱
 سخنان امام حسین «ع» درباره قیام خویش ۲۳۱

خطبه‌ای کوتاه و پرمعنی ۲۳۲ - ۲۳۳

ـ از کتاب «از چشمه کویر» :

- لزوم هشیاری و بیداری قبل از مرگ ۲۳۷ - ۲۳۹
 توصیه به یاری رساندن به مؤمنان ۲۳۹
 لزوم اجتناب از نگاه به نامحرم ۲۴۰ - ۲۴۲
 لذت طلب علم و مناجات با خدا ۲۴۲
 علی «ع»، نمونه کامل از تربیت یافتگان اسلام ۲۴۳
 علی «ع»، واجد اوصاف پیامبران ۲۴۴ - ۲۴۵
 عدم تعارض دین با علم ۲۴۷
 وحی، راهنمای عقل ۲۴۷
 نیاز عقل به راهنما ۲۴۸ - ۲۵۰
 علم بتهایی قادر به تأمین سعادت بشر نیست ۲۵۰
 تأکید پیغمبر «ص» راجع به زمامدار بعد از خویش ۲۵۰
 دستور پروردگار راجع به زمامداران بعد از پیغمبر ۲۵۱
 «سوره مائده» و امر وصایت و پیشوایی ۲۵۲
 مسلط شدن بنی امیه بر سرنوشت اسلام و مسلمانان ۲۵۳
 حکومت دادگری و برابری و آزادگی ۲۵۳
 کجاست آنچه علی «ع» در «نهج البلاغه» توصیه کرده است؟ ۲۵۴
 خدایا! ۲۵۵

ـ از «کارنامه کانون نشر حقایق اسلامی» :

- نیات ما ۲۶۱ - ۲۶۴
 وظایف افراد کانون ۲۶۵ - ۲۶۷

تصاویر

تصویرها (۱)

- ۲۷۱ استاد محمدتقی شریعتی مزینانی
- ۲۷۲ منزل پدری استاد در «مزینان»
- ۲۷۳ استاد شریعتی
- ۲۷۴ صفحات آغازین و پایانی «نهج البلاغه» استاد
- ۲۷۵ استاد در حال مطالعه
- ۲۷۶ استاد در حال نماز

تصویرها (۲):

- ۲۷۹ متآله قرآنی، آیه‌الله، میرزا مهدی اصفهانی
- ۲۸۰ متآله قرآنی، آیه‌الله، شیخ مجتبی قزوینی خراسانی
- ۲۸۱ استاد آفاضل، آیه‌الله، شیخ هاشم قزوینی خراسانی
- ۲۸۲ مرتبی بزرگ، آیه‌الله، میرزا علی اکبر نوقانی
- ۲۸۳ علامه مجاهد امینی، صاحب «الغدیر»
- ۲۸۴ صفحه عنوان «الغدیر»

- ۲۸۵ علامه متتبع، شیخ آقا بزرگ تهرانی
- ۲۸۶ صفحه عنوان «الذریعه»

تصویرها (۳) :

- ۲۸۹ مجاهد کبیر، آیه الله، سید محمود طالقانی
- ۲۹۰ عالم فاضل، شیخ محمدجواد مغنیه لبنانی
- ۲۹۱ شهید، آیه الله، مطهری
- ۲۹۲ شهید، آیه الله، دکتر بهشتی
- ۲۹۳ متفکر اسلامی، دکتر علی شریعتی
- ۲۹۴ استاد علامه، محمدتقی جعفری
- ۲۹۵ متفکر اسلامی، پرفسور عبدالجواد فلاطوری
- *۲۹۶ متفکر اسلامی، استاد محمدرضا حکیمی
- ۲۹۸ - ۲۹۷ مهین روشنگر (شعری در سوگ استاد شریعتی)

* چند تصویر دیگر لازم بود آورده شود (از جمله، تصویر آیه الله العظمی، حاج سید محمدهادی میلانی، م: ۱۳۹۵ ق - و آیه الله، حاج شیخ محمدکاظم دامغانی، م: ۱۳۶۰ ش)، لیکن به هنگام تهیه تصاویر، به این تصویرها دسترسی پیدا نشد.

منابع

- آینه پژوهش (مجله)، شماره ۴۷، آذر - دی ۱۳۷۶.
- از چشمه کویر (مجموعه سخنرانیهای استاد محمدتقی شریعتی)، به کوشش جعفر پژوم، چاپ اول (۱۳۷۵).
- انقلاب اسلامی و مردم مشهد (از آغاز تا استقرار جمهوری اسلامی ایران)، رمضانعلی شاکری، چاپ مشهد (۱۳۶۲).
- بینات (مجله قرآنی)، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۵.
- تجارب، محمدجواد مغنیه، چاپ بیروت، دارالجواد (۱۴۰۰ ق).
- تفسیر نوین، استاد محمدتقی شریعتی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران (۱۳۷۴).
- چرا حسین «ع» قیام کرد؟، استاد محمدتقی شریعتی، انتشارات جهان نو.
- خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، استاد محمدتقی شریعتی، انتشارات حسینیه ارشاد، تهران (۱۳۵۱).
- دایرة المعارف شیخ، ج ۲، نشر شهید سعید محبی، تهران (۱۳۷۵).
- سرود جهشها، استاد محمدرضا حکیمی، چاپ هشتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران (۱۳۷۴).
- علی «ع» شاهد رسالت، مهدی «ع» موعود امم، استاد محمدتقی شریعتی، انتشارات حسینیه

ارشاد (۱۳۶۰).

فایده و لزوم دین، استاد محمدتقی شریعتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی (۱۳۷۶).
کارنامه کانون نشر حقایق اسلامی، مشهد [استاد شریعتی]، نشریه یکم، اسفند ماه ۱۳۲۶،
چاپ شرکت نسبی چاپخانه خراسان.

کیهان فرهنگی (مجله)، سال اول، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۶۳.
نغمه های قدسی (مجموعه اشعار استاد غلامرضا قدسی)، تدوین محمد قهرمان، با مقدمه استاد
مهرداد اوستا، چاپ مشهد، انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۷۰).
وحی و نبوت در پرتو قرآن، استاد محمدتقی شریعتی، انتشارات حسینیه ارشاد.
یادنامه استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، به کوشش جعفر پژوم، قم، نشر خرم (۱۳۷۰).



دفتر نشر فرهنگ اسلامی

برنده لوح تقدیر از اولین نمایشگاه بین‌المللی

کتاب تهران (۱۳۶۷)

ناشر برگزیده دومین نمایشگاه بین‌المللی

کتاب تهران (۱۳۶۸)

برنده لوح تقدیر از سومین نمایشگاه بین‌المللی

کتاب تهران (۱۳۶۹)

ناشر برگزیده سال (۱۳۷۲)

ناشر نمونه هفتمین نمایشگاه بین‌المللی

کتاب تهران (۱۳۷۳)

ناشر برگزیده سومین نمایشگاه

قرآن و علوم قرآنی (۱۳۷۴)

ناشر برگزیده سال (۱۳۷۵)

ناشر برگزیده هفتمین جشنواره کتاب

کودک و نوجوان (۱۳۷۶)
